کنند و هیچ طرف تفضل صورت نبندد و در غایت اعتدال محض و سویت
مطلق باید نمود و تنویر جا حتی از حکما گفته اند اگر رابطهٔ محبت علاقهٔ مودت
میان مردم مستحکم بودی احتیاج بسلسلهٔ عدالت نبودی چه اهل معاملات
بواسطهٔ محبت با یکدیگر در مقام ایثار بودندی چه جای آنکه طمع در حق غیر نمودندی
و تحقیق این سخن آنکه رابطهٔ محبت اتم است از رابطهٔ عدالت چه محبت وحدت
جبلی طبیعی و عدالت وحدتی قهری قسری با آنکه عدالت بی محبت منتظم
نشود پس پادشاه مطلق محبت باشد و عدالت نایب او تواند بود و سر انتظام
آنکه مبدء ایجاد اشیا بمقتضای کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق محبت است پس دوام و انتظام نیز مقتضی بران تواند بود و بیت

زیر فرمان تو هر جا که ضعیف ست و قوی	بله ای عشق کهن سال که هر روز نوی

و تمام بحث محبت در حکمت منزلی خواهد آمد انشاء الله تعالی
لمعهٔ هشتم در ترتیب اکتساب فضائل در حکمت مقرر شده که مبادی

حرکات که مودی بکمالات شود یا طبیعت ست یا صناعت اول مانند
حرکت نطفه در اطوار صور مختلفه تا بکمال حیوانی رسد دوم مانند حرکت چوب
بوسائط آلات متفننه تا بمرتبه کمال تختی رسد طبیعت بر صناعت مقدمست چه ابتدای
طبیعت بمبادی عالیه است بی مداخلت ارادت انسانی و صدور صناعت
بمداخلت ارادت انسانی ست پس طبیعت صناعت را بمنزلت استاد و معلم است
و چون کمال توانی در تشبه باو الست کمال صناعت در تشبه بطبیعت باشد
و تشبه او بطبیعت در تقدیم و تاخیر اسباب و تدبیر آن بر وجه لائق تواند بود
تا کمالی که بر فعل طبیعت بتقدیر الهی مترتب ست از صناعت بواسطه صورت
تدبیر انسانی حاصل شود با مزیتی که صناعت را بود و آن حصول آن کمالات
است بر حسب ارادت و مشیت مثلا چون انسان بیضه مرغ را در حرارتی
مناسب حرارت سینه مرغ تربیت نماید جوزه بسیار بیک دفعه حاصل شود
که مثل آن بیک دفعه از طریق حضانت مرغ حاصل شدن متعسر باشد

کمالست که از طبیعت سینه مرغ متوقع بود و بر بسیط دفعه بر آوردن یا دست صناعی ست ۱۲ مولوی مرحوم ش حضانت در حضن بالکسر اول مهمله دوم

و بعد از تمهید این مقدمه گوییم چون تهذیب اخلاق که نظر این فن مقصور بر آنست امری صناعیست آئینه در ان باب اقتدا بطبیعت باید کرد درین وجه که آنچه در ترتیب وجود مقدم باشد در تهذیب مقدم دارند و چون تامل در مراتب قوی واقع شود ظاهر گردد که اول قوتی که در طفل حاصل شود قوت طلب غذا باشد چه در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این بمحض الهام ربانی تواند بود که بمقتضای اَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ ذرات کائنات را شاملست و چون قوت او زیادت شود در طلب بدفع صوت و گریه و نظایر آن توسل جوید و در مبادی حال بنابر غلبه حکم اجمال تمیز میان امور متشاکله مثل صورت مادر و غیر او نتواند کرد و چون حواس ظاهره و باطنه او قوت گیرد و خیالش بر حفظ مثل محسوسات قادر شود صور مطالب که از راه حواس باو رسیده باشد التماس نماید چون حصول صورت مادر و غیر آن و بعد از استکمال این قوت نوعی از کمال قوت غضبی درو ظاهر شود تا دفع مضار نماید و با آنچه مزاحم و ممانع او باشد در نیل مطالب و رغائب

مقاومت کند و اگر در دفع مستقل نتواند شد باستغاثه و استعانه استظهار
جوید و بعد از استکمال این قوت بنوعی اثر خاص نفس ناطقه که قوت تمیز است
در وظاهر شود و اول آثار ظهور این قوت حیاست و آن نتیجه تفرقه میان
نیک و بد و جمیل و قبیح است و این قوت نیز بتدریج در مدارج کمال ترقی
باشد و چون قوت شهوانی و غضبی شخص را بکمالیکه لائق ست باو برساند
صرف عنایت بحفظ نوع نماید مثلاً قوت اولی چون شخص را بتغذیه و تنمیه
بکمالی که شخص را لائق باشد نزدیک گرداند آغاز تحصیل شخصے دیگر نماید تا
بوسیلهٔ آن نوع باقی ماند پس مادهٔ منی در وی پیدا شود و شهوت نکاح و میل تولید
متبعیت حادث گردد و قوت ثانیه چون در حفظ شخص متمکن و مستظهر شود
بر ذب از حریم حرمت نوامیس سیاسات و عصبیت که معظم منافع آن راجع
بانواع میشود اقدام نماید و اما قوت سوم چون در ادراک جزئیات متمرن شود
آغاز تعقل کلیات و تصور انواع و اجناس نماید پس یک ازین قوی بعد از

استکمال جزوی صرف عنایت بجانب کلیات نماید و آن هنگام که تصور

کلیات کند اسم عقل بر وافتد و شروع در ظهور کمالات خاصهٔ انسانی باشد

بلکه ابتدای انسانیت بالفعل آن وقت باشد و بحقیقت اطلاق انسان برو

در احوال سابقه شبیه باطلاق اسم خرما بر بلح و انگور بر غوره تواند بود و در ترتب

کمالی که منوط بتدبیر طبیعت بود منتهی شود و ابتدای تدبیر صناعی باشد

تا بکمال حقیقی که غایت مراتب انسانیست و در مطلع تعبیر از ان بخلافت

الهی رفت برسد پس مستکمل را بر همین هنجار متاسی باید شد که اولاً تهذیب قوت شهوی

نماید و ملکهٔ عفت حاصل کند بعد از ان تهذیب قوت غضب تا شجاعت

حاصل شود بعد از ان تکمیل قوت تمیز تا بحکمت متحلی شود پس اگر اتفاق او در بدو نشو

تربیت بر قانون حکمت یافته باشد نعمتی عظیم و منحتی جسیم باشد و شکر تحفظ آن

ملکات بر ذمت همت او لازم و اگر بخلاف آن متربی شده باشد نومید نباید شد

و همت باشد اگر تلافی مصروف باید داشت و باید دانست که نعوذ بالله نومیدان من عند الله

که حق تعالی بحکم و وجدک ضالاً فهدی ایشانرا بکمال فطری و فضائل
وهبی از تعملات کسبی و تعلمات بشری مستغنی گردانیده همچنین بر فضیلت مفطور نباشد
و در تحصیل آن از کسب مستغنی نه اگرچه بسبب اختلاف استعداد اختلاف در سهولت
و صعوبت اکتساب باشد پس همچنانکه طالب صنعت کتابت یا نجارت را مثلاً
ممارست عمل میباید کرد تا کاتب یا نجار شود طالب فضیلت را نیز افعالی که
موجب حدوث آن ملکه باشد اقدام باید نمود تا آن ملکه او را حاصل شود و این
صناعت شبه تام بطب دارد زیرا که مطمح نظر طبیب حفظ اعتدال مزاج است
مادام که حاصل باشد و اعادهٔ آن بعد از زوال و نظر صاحب این صناعت بر حفظ
اعتدال خلقیست و استحصال آن بلکه این علم خود طب روحانیست چنانکه گفته
و ازینجاست که جالینوس بعیسی علیه السلام نوشت من طبیب الابدان الی
طبیب النفوس پس همچنانکه طب را دو جزو است یکی حفظ الصحة و دیگری دفع
مرض این فن نیز دو قسم باشد یکی آنکه راجع شود بحفظ فضیلت و دیگر آنکه نافع بود

در ازالت رذیلت و کسب فضیلت پس طالب را اولاً نظر باید کرد در حال قوای

سگانه بر ترتیبی که سبق ذکر یافت اگر احوال همه بر قانون اعتدال باشد در حفظ آن

باید کوشید و اگر منحرف باشد برد آن باعتدال اشتغال باید نمود و ترتیب

بر تکمیل ترتیب طبعی نگاه باید داشت و بعد از تهذیب این قوی حفظ قواعد عدالت

توفیر عنایت باید نمود و ملاک اعمال و احوال خود عدالت ساختن تا بغایت

کمال حقیقی واصل شود و معظم مهم در حفظ صحت نفس چون نفس را فضیلتی

باشد واجب بود محافظت آن کردن و آن ملکهٔ فاضله را اول کردن و معاشرت

و مخالطت با اخیار و احتراز از صحبت اشرار چه تاثیر اخلاق مصاحب در نفس بسیار

ست و لهذا حکما گفته اند طبیعت دزد ست یعنی پنهان اخلاق همنشین فرا میگیرد

و همچنانکه از خلط اشرار احتراز واجبست از استماع حکایات ایشان نیز همین سبیل

مرعی باید داشت خصوصاً که بمقدمات مخیله و تمویهات باطله تزئین احوال ایشان

کرده باشد چه از حضور یک مجلس یا استماع یک بیت درین شیوه چندان ذلیت

ور نفس پیدا شود که خلاص از ان جز بامتداد روزگار و تعلات دشوار و معالجات

بسیار میسر نشود و بسیار باشد که بسبب فترت و غوایت عالمان مستبصر گردد و

انچه در علم فقه مقررست که انشاد و انشای اشعار که مشتمل بر حکایات فسوق و

ترغیب دران باشد حرامست مستند بهمین حکمت ست و آنکه از آلات مطربه هجو

شعار شاربان خمرست محرمست هم ازین سیاقست چه هر آئینه تخیل این امور

و تصور آن بر وجه استحسان موجب هیجان شهوت و میلان طبیعت بآن گردد

و سر اینمعنی آنکه در جبلت انسانی بنابر تعلق نفس ببدن و محبتی که نفس را ببدن

واسطه با قوای جسمانی حاصلست دواعی شهوت و غضب کوزست و مثل میل

بهوای نفس همچون میل فرود آمدنست که دران تکلفی و تعملی احتیاج نیست

و ترقی بر معارج فضائل بعینه بر بلندی رفتن که بی تحمل مشاق و متاعب که

مشتهیات و مستلذات میسر نگردد مصرع عروج بر فلک سروری بدشوار یست

و ازینجاست که در حدیث مصطفوی علیه الصلوة والسلام وارد ست حفت

مفتوح و ذال معجمه مشدد چیزهای مرغوب که بدان لذت گیرند ۱۲ غیاث وغیره

الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات و بباید دانست که موانست با دوستان و مداخلت با ایشان در مزاح بقدر اعتدال مستحسنست و سبب مزید انس و الفت و دوام رابطهٔ محبت میشود و این را نیز چون دیگر اخلاق دو طرف افراطش مجون و تمسخر و خلاعت و جانب تفریطش عبوست و گرفتگی و فدامت و هردو چون سائر اطراف مذموم اند و مرتبه وسط که محمودست به بشاشت و بشاست و طلاقت و حسن معاشرت موسوم و صاحب این مرتبه بصفت ظرافت موصوف و بسمت فکاهت موسوم و حضرت رسالت پناه با جلالت شان مزاح فرمودی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمزح و لا یقول الا حقا و امیر المومنین علی کرم الله وجهه بنابر کمال لطافت و غلبهٔ احکام ولایت که مقتضی اظهار انوار وحدت و افنای آثار کثرت اند بسی مزاح بوده اند بحیثیتی که سلمان فارسی رضی الله عنه گفته که مزاحیکه با او فرموده بود هذا الذی اخرک الی الرابعة و این سخن را حقیقتی ست جز بر شاه نجف

حق ولایت غالب بود که موجب غلبهٔ طرف بطون و وحدتست و خلافت
مقتضی ترتیب طرف ظهور و حفظ مراتب کثرت بینهما بون بین بیت

موسیا آداب دانان دیگراند		سوخته جان و روانان دیگراند

و از اسباب حفظ صحت نفس کار فرمودن قوی ست و افعال جمیله خواه قوت
نظری و خواه قوت عملی چه هر ملکه بتمرن بر عمل رسوخ بیشتر گیرد و بفترت رسوخش
کم شود تا عرضهٔ زوال گردد و این معنی بمنزلهٔ ریاضت بدنیست که در طب
جسمانی از اسباب حفظ الصحه است بلکه مدخلیت این ریاضت در حفظ صحت
نفس بیشترست از دخل ریاضت بدنی در حفظ صحت بدن زیرا که ریاضات بدنی
را بدلی چند متصورست بخلاف ریاضات نفسانی چه هرگاه که نفس از مواظبت
نظر معطل شود و از اقتناص شوارد حقایق بجوارح افکار اعراض نماید البته به بلید
و بلادت گراید و از فیوض عالم عقول که غذای روحانی و رزق سماویست بریده
و بحسب معنی از رتبت کمال انسانیت منسلخ و بصورت معنوی حیوانات عجم

متمسخ بضم میم اول وفتح فوقانی ومیم ثانی وکسر مهمله شدہ واخر معجمہ گردند واز صورت بصورت دیگر بدتر از اول انتکاس بالکسر د تقدیم نون بر فوقانی واخر مهمله واز نون شدن ۱۲ مولوی معنوی وغیرہ ای حسرت بر نکردن عمل نیک وبال عمل بد ۱۲ مولوی رح ابا نمون طالب نو آموز از ریاض امور فکر ساد ملازمت علوم چهارگانه عادت کند

متمسخ گردد وبعد از اطلاع برین انعکاس خواه درین نشاءهٔ دنیوی وخواه در نشاءهٔ اخروی بغیر از حسرت وبال حاصلی نداشته باشد وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ الْمُجْرِمُوْنَ نَاكِسُوْا رُءُوْسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا اَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا اِنَّا مُوْقِنُوْنَ وباید که هرچند در علم وبراعت یگانهٔ زمان وسرآمد اقران شود پردهٔ پندار وعجب او را از فوز بعروج درمراقی کمال محجوب ندارد واز مراسم سعی واجتهاد هیچ دقیقه فرو نگذارد چه فوق کل ذی علم علیم وکبر سن را عذر ترک کسب کمال وبهانهٔ بطالت وکسالت نسازد واز افلاطون پرسیدند که تعلم تا چه وقت مستحسن ست گفت تا آنوقت که جهل عیب ست وباید که در معاودت وملاحظت انچه معلوم کرده تهاون نه اندازد وتکرار فیندکار آن واجب شمارد چه آفت علم نسیان ست وحافظ صحت نفس را تامل باید کرد که چون طالبان نعم خارجی وسعادات مجازی که در معرض زوال وصدد تبدل وانتقال ست در کسب خصلتی از ان تحمل اخطار وتکلف اسفار وتعرض مکاره ومخاوف

صد در بهرنان وغیر آن باشد وبا اینهمه در اغلب احوال بمراد نرسند ونومید شوند وبندامت وحسرت مهلک مستدعی قطع تعلق روح وبدن باشند

اختیار نمایند بطریق اولی که در اقتنای نعم حقیقی و فضائل ذاتی که حلیهٔ ذات

او باشد و بهیچ وجه از و جدا نشود سعی بلیغ و جد اکید واجب داند و چه غبن

و خسران باین تواند رسید که جوهری نفیس باقی را صرف خزفی خسیس فانی

گرداند که بعد از انکه بمشقت بسیار بدست آید اگر آن چیز از و فوت نشود او از آن

چیز فوت شود و بعد از ان بمیراث گیران او که اکثر اعدا باشند برسد و لهذا

در کلام هدایت فرجام سید انام علیه الصلوة والسلام تکرار امر باجتناب

از فضول دنیا و زهد در اسباب آن که متاع غرورست هست از انجمله

فرموده ازهد فی الدنیا یحبک الله وازهد فیما عند الناس یحبک

الناس و در حدیثی دیگر آمده کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر

سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور و ارسطاطالیس گفته کسیکه

بر کفاف معیشت قادر باشد نشاید که زیادتی طلبد چه آنرا نهایتی نباشد و

طالب آنرا مکاره بی نهایت رسد و گفته که غرض از اسباب دنیوی دفع اسقام

چون جوع و عطش و تحرز از وقوع در آفات بدنی نه لذت بلکه لذت اصلی

صحت ست که از لوازم اقتصادست پس معلوم شد که در اعراض از فضول

هم لذتست و هم صحت و در طلب آن هر دو مفقود نه لذت و نه صحت و در صحیفهٔ

سلیمان بن داود علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام مسطورست که فرموده

طلب زیادتی در دنیا مکنید که در خانه خواه صاحب خانه که مهماندارست و خواه

مهمان یک شکم بیش نمیتواند خورد پس خواه آنکس که زیادت دارد و خواه آنکه

بقدر حاجت دارد در انتفاع با آن یکسانند و صاحب زیادتی طلب را تعب

و مشقت زیاده و آورا هیچ خصوصیت نیست الا آنکه گوید که این از آن منست

و اگر کسی را قدر کفاف نباشد از مقدار حاجت تجاوز جائز ندارد و از مکاسب

دنیه احتراز کند و باید که بهیچ وجه تهییج قوت غضب و شهوت مکند بلکه تحریک ایشان

مطلقاً موکول الطبیعت دارد نه چون جمعی که بتذکر لذتی که در وقت مزاولت شهوتی

یا اجزای غضبی بایشان رسیده باشد شوقی بمثل آن وضع اکتساب کنند

که مبدء انبعاث شهوت یا غضب شود و آن حالت شبیه بحال کسی باشد
(برانگیخته شدن ۱۲)
که سبعی را تهیج کند بعد از ان تدبیر خلاص یافتن از و مشغول شود و معلوم است
که هیچ عاقل بر مثل این اقدام ننماید و چون طبیعت باز گذارد تا در وقت خود
(شرط ۱۲ — عاقل ۱۲ نفس)
تهیج نماید پس بمیزان عقل سنجیده آن مقدار که حد اعتدال باشد اعمال نماید و از طرفی
افراط و تفریط مجتنب باشد مؤدی بفضیلت عفت و شجاعت شود و باید که
(جزا ۱۲)
اعمال نظر بر اقوال و افعال و حرکات و سکنات مقدم دارند تا بحسب عادت
چیزی که مخالف رادت عقلی باشد از و صادر نشود و اگر احیانا عادت سبقت گیرد
(شرط ۱۲)
و فعلی مخالف عزم از و بظهور آید عقوبتی که موجب انزجار تواند بود التزام نماید
(و قبل اندیشه ۱۲ — جزا ۱۲)
مثل آنکه اگر بمطعومی که مصلحت عقل در احتما از ان باشد مبادرت نماید مجازات او
(شرط ۱۲ — باز ماندن ۱۲)
با متناع از طعام و التزام صیام و توبیخ و ایلام بر وجه مصلحت بطبق رویت بکار آورد
و اگر غضبی بمحل از و واقع شود و تعرض سفیهی که موجب استهانت او شود یا التزام قربتی
مالی یا بدنی که بر و شاق باشد تادیب او نماید و در تواریخ حکما آورده اند که سقراط

حاشیه:

۴ ای ... ۵ ای ... ۱۲ مولوی ... مغفور ... طبیعت ... اعمال ...

۵ ای اگر گاه گاه عادت پیشی کند بر اعمال عقل و نظر ۱۲ مولوی ... مغفور

۶ ای در این حال ... موجب ...

۷ ای اگر ... عقل ... مصلحت باشد ...

در این مثال عمل قوت شهویست بر خلاف عقل ... ۱۲ مولوی محمد ...

۸ ای ... که بطعام ترک نماید و روزه لازم گیرد ... نفس ... مصلحت عقل ...

۹ ای ... ۱۲ مولوی ...

۱۰ ای لازم گرفتن ...

تتمه ۵ انشد بغفرانه

چون پادشاه آنزمان او را تا اهل امر فرموده چنانچه عادت آنزمان بود که

از حکما التماس تا اهل منموده اند تا به نسل ایشان تبرک جویند اختیار زنی سلیطه نمود

که در تمام آن بلاد بسلاطت مشهور بود تا باین طریق قوت غضبی را مقهور گرداند

واقلیدس سفهای شهر خود را بخلوت مزد میداد تا بر ملا او را تقریع و توبیخ کنند

و اگر از نفس خود کسالتی فهم کند او را بالتزام مشقت اعمال صالحه فوق المعهود

تادیب کند و بالجمله مزاولت اموری نماید که طبع را در ان مجال اهمال و اغفال نباشد

تا متمرن شود و مقابح اعمال را اگرچه صغیره باشد حقیر نشمرد چه موجب تهاون نفس شود

و از انجاست که بعض ائمه شریعت تصریح فرموده اند که هر گناه را که صغیره شمرند

نظر بان شخص کبیره شود فافهم معنی از نص حدیث مصطفوی نقل نموده اند و در ارتکاب

صغائر طالب رخصت نشود چه صغائر بتدریج بر کبائر باعث شود و خود نیز

باصرار حکم کبیره گیرد یا کبیره شود علی اختلاف بین العلماء و باید که در تفحص عیوب نفس

سعی بلیغ نماید و چون بران وجه که جالینوس گفته هر کس خود را دوست میدارد

وبمقتضای حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِي وَيُصِمّ محبت سبب خفای عیب است وظیفه
آن باشد که دوستی دانا اختیار نماید و بعد از طول موانست و مجالست
استفسار عیوب خود ازو نماید و درین باب مبالغه و الحاح بکار دارد و
بانکه گوید من در تو هیچ عیب نمی بینم راضی نشود و کراهت اظهار کند
و بر سوال اصرار نماید و چون بعیبی او را اخبار کند اظهار قبض نکند بلکه اظهار مسرت
نماید و بمقتضای قول عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرموده رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ اَهْدٰی
اِلَیَّ عُیُوْبِیْ آنرا احسانی در حق خود شمرد و شکر آن بر خود واجب داند و بازاله
عیوب مشغول شود و اگر از دوست کار نگشاید از دشمن مثل این غرض بر آمد چه
دشمن غالبا در اظهار عیوب شخص محاباة نکند بلکه سعی در افشای آن نماید پس
بدین سبب او را بر عیوب خود اطلاع حاصل آید و در سد خللی که متوقع باشد
احتیاط بلیغ بجای آورد اینست معنی آنکه جالینوس در جای دیگر گفته که
نیکان را از دشمنان انتفاع باشد و از عیسی علیه السلام منقول ست که من ادب را

صله است که بالذات قسمت و نسبت قبول نمیکند و کیفیت عکس آن ۱۲ مولوی محمد عبد الغفور مرحوم

ازبی ادبان آموختم و بعضی حکما گفته اند که طالب فضیلت باید که از عیوبهای
آشنایان خود آئینه سازد و سیرت و صفات خود را دران مشاهده نماید تا بر قبح
رذائل خود مطلع شود چه نفس بر قبح افعال خود واقف نمی شود و اما قبح افعال
دیگران بسهولت درمییابد لمعهٔ دهم در معالجات امراض نفسانی همچنانکه
در علم طب جسمانی مقررست که حفظ صحت باشد امثل تواند بود و دفع
مرض باتیان بضد و طب نفسانی نیز این قاعده ممهدست و چون فضائل
چهارست رذائل هشت چنانچه از پیش گذشت پس رذائل را اضداد فضائل
نتوان خواند باین اصطلاح که ضد آن دو موجود را گویند که در غایت بعد از
همدیگر باشند لیکن باصطلاح اعم اطلاق ضد بران توان داشت و ملاک امر در طب اولاً
معرفت اجناس امراض است بعد ازان اسباب و علامات آن پس کیفیت
علاج و چون قوای انسانی سه نوع است یکی قوت تمیز دوم قوت غضب سوم
قوت شهوت و انحراف هر یک یا از جهت کیفیت باشد یا از جهت کمیت و ثانی

یا بزیادتی بر حد اعتدال باشد یا بنقصان پس امراض هر قوتی از سه جهت تواند بود افراط و تفریط و ردارت کیفیت اما افراط در قوت تمیز یا در شق نظری باشد یا در شق عملی اول همچو تجاوز از حد نظر و مبالغه در تعمق و مناقشه و توقف بے جایگاه بنا بر شبهه و اهیه که بعرف محصلان که لذت یقین نچشیده اند آنرا تدقیق خوانند و بدان واسطه از ادراک مطالب یقینیه باز مانند و ثانی اگر در امور جزوی باشد آنرا اکربزی خوانند و اگر در امور کلی باشد دها و اما تفریط در قوت نظری خمود و بلادت و در عملی بلاهت و بالجمله قصور نظر از حد واجب در علمیات و عملیات و اما ردارت قوت چون شوق بعلومیکه ثمر کمال حقیقی نباشد چون علم جدل و خلاف و سفسطه زیاده از انچه بدو تحصیل یقین تواند شد و چون کهانت و رمالی و شعبده کاری که غرض اطلاع بر حقایق آن باشد و اما افراط در قوت دفع چون شدت غیظ و کثرت انتقام و اشتعال نایره غضب بیادت از حد اعتدال و اما تفریط در ان

مشتغل گردد و در قوت سبعے در حرکت آید و مجازات آن باقصے مراتب سزاوار دارد ۱۲ مولوی محمد عبد الغفور رحمه الله تعالے

چون بیغیرتی و بددلی و اما آثار قوت چون خشم گرفتن در غیر محل مثلاً

از جمادات و بهائم یا اطفال و کسیکه در حکم ایشان باشند یا بچیزیکه موجب غضب

نباشد و اما افراط در قوت جذب چون حرص بر اکل و شرب و مبالغه در میل شهوت

نکاح زیاده از قدر مستحسن عقل و اما تفریط در و بتقاعد از اکل و شرب بقدر

ضروری و تهاون در حفظ نسل و آنرا خمود شهوت خوانند و اما رداءت کیفیت

چون اشتهای گل و فحم خوردن و شهوت مواقعت با ذکور و بالجمله استعمال

شهوت بر وجهیکه از قاعده استحسان عقلی خارج باشد و اینها اجناس امراض

بسیط اند و در تحت ایشان انواع بسیارست و از ترکیب ایشان امراض

بی شمار حادث شود و از جمله این امراض بعضی را مهلکات خوانند و چه منشاء

بکسر لام اسم فاعل ۱۲

اکثر امراض مهلکه شود چون حیرت و جهل و غلبه غضب و بددلی و حزن و حسد و

امل و عشق و بطالت و چون تاثیر این امراض اعمست معالجه آن اهم و هر یکی

بجای خود مبین خواهد شد انشاء الله تعالی و چون میان نفس و بدن علاقه محکم

ورابطه مبرمست چنانچه هر کیفیتی که در یکی پیدا شود در دیگری سرایت کند
پس ملاحظه باید کرد اگر مبدء این ملکه ردیه مرض بدنی باشد مثل سوء المزاج
و سوء ترکیب علاج آن بطب جسمانی باید نمود و اگر مبدء آن اعتیاد بمزاولت
افعال قبیحه باشد بطب روحانی معالجه باید کرد و همچنانکه علاج جسمانی
یا بتصرف در غذا باشد یا باستعمال دوا و گاه باشد که بسم احتیاج افتد یا
باعمالی مثل داغ و قطع علاج نفسانی نیز برین منوال تواند بود چه اولا تهذیب
اخلاق و ازالت رذیلت بتعود و تکرار افعال جمیله باید نمود و این بمنزله غذا باشد
و ثانیا بتوبیخ و ملامت نفس ذکرا و قولا و عملا و این بمنزله دواست و ثالثا
بارتکاب اسباب رذیلتی که خلاف آن باشد و این شبیه بعلاج بسم ست و رابعا
بعقوبت و تعذیب بتکالیف شاقه و التزام ریاضات متعبه تا آن قوت ضعیف
گردد و انقیاد نماید و این بمنزله کی و قطعست اینست طریق معالجه بر وجه کلی و بر وجه
تفصیل علاج مرضی چند متعلق بقوای ثلثه بیان خواهد رفت تا دیگر امراض قیاس

ولازم گرفتن ریاضات که مانده و سست گرداند مثل قیام لیل و صوم نهار میباید تا آن رذیلت ضعیف و ضعاد گردد و تعذیب شکنجه کردن بتکالیف جمع تکلیف

بران کنند اما امراض قوت تمیز اگرچه بسیارست مخوف و آن سه نوعست یکی حیرت
دوم جهل بسیط سوم جهل مرکب نوع اول از قبیل افراط باشد و دوم از قبیل تفریط
سوم از قبیل رداءت کیفیت اما علاج حیرت آنکه چون آن از تعارض ادله
متحیر شود در مطالب خفیه چنانچه نفس از جزم بطرفی عاجز آید پس باید که اولا تذکر این
قضیه بدیهیه در نفس کند که اجتماع نقیضان و انتفاء ایشان محالست تا اجمالا جزم کند
که هر مسئله البته در نفس امر یکی از دو طرف حق خواهد بود و دیگر باطل بعد از آن تفحص مقدمات
مناسبه آن مطلوب نماید و بر قوانین منطقی عرض و نهد و در آن احتیاط بلیغ نگاهدارد تا
حق از باطل ممتاز گردد و بر یکطرف جزم کند و اما علاج جهل بسیط اول آن عدم
علمست بی آنکه اعتقاد علم کند در شان خود در ابتدا مذموم نیست بلکه شرط تعلم علمست چه اگر
داند یا اعتقاد علم در شان خود کرده باشد تعلم محال باشد لیکن درین مقام ماندن مذمومست با
اهل شرع و عقل مذموم و علاجش آنکه در حال انسان و دیگر حیوانات تامل نماید تا او را یقین شود
که فضیلت انسان بر ایشان بعلم و تمیز است و بتحقیق جاهل که باین حلیه متحلی نیست

در عداد حیوانات عجمست بلکه از ایشان خسیس‌تر چنانچه در مطلع و فن شد

و لهذا چون در محافل علما و فضلا که میدان فرسان کمالات انسانیست حاضر شود

و ایشان در احراز قصب السبق بیان مسابقت جویند مجملا از خاصیت نطق بکلی

عری ماند و بسائر حیوانات تشبه نموده از سخن گفتن عاجز آید و از این حال

معلوم شود که سخنان که در محاورات امثال خود گوید باصوات حیوانات نسبت

که بکلام انسان چه اگر از عداد نطق انسان بودی در مجمع اعیان که معبران

بازار جواهر بیانند رواجی داشتی و ظهوری نمودی بلکه اطلاق اسم انسان برچنین

شخص از آن قبیلست که گیاه گندم را گندم خوانند و غوزه را انگور گویند

و باندک امعان نظر ظاهر شود که از آن حیثیت که حیوانات عجم بحسب فطرت

اند بصرف قوی و آلات جسمانی در وصول بغایت کمال نوعی ایشان

جاده مستقیم که بآن غایت که منتهی توانند شد منحرف نیستند بخلاف جاهل که از فطرت

فضائل و رذائل غافل و از تصرف قوی در غیر مقتضای فطرت از صوب

صواب انجام تحصیل کمال که از خصیصهٔ نوع اوست منحرف و متمایل پس جاهل از
حیوانات اخس باشد و چون بر همین قیاس احوال جمادات ملاحظه کنند ظاهر
گردد که از ان مرتبه نیز فروترست چه بسوء اختیار فطرت انسانی از اعلی علیین
احسن تقویم باسفل سافلین اولئک کالانعام بل هم اضل رسانیده و ارسطاطالیس گفته
اگر بینائی و نابینائی هر دو در چاه افتند در شقاوت هر دو شریک باشند اما نابینا
بجهت فقدان اسباب احتراز معذور و مرحوم باشد و بینا بجهت تقصیر نزد عقل
معاتب و ملوم چنانکه گفته اند شعر

وَلَمْ اَرَ فِی عُیُوبِ النَّاسِ عَیْبًا	کَنَقْصِ الْقَادِرِینَ عَلَی التَّمَامِ

و باتفاق اهل عقل و نقل هیچ فضیلت
بی علم تمام نیست و لهذا حضرت رب الارباب در کتاب اعجاز انتساب حضرت
رسالتمآب را امر باستدعای زیادتی علم میفرماید چنانچه فرموده و قل رب زدنی
علما و چون عائشه صدیقه از حضرت مصطفوی صلی الله علیه وسلم سوال کرد بای شیء
یتفاضل الناس فرمود بالعقل و حضرت مصطفی با حضرت مرتضی فرمود یا علی اذا تقرب

النَّاسُ اِلیٰ خَالِقِهِمْ بِاَنْوَاعِ الْبِرِّ فَتَقَرَّبْ اَنْتَ بِعَقْلِكَ تَسْبِقْهُمْ بِالدَّرَجَاتِ
وَالزُّلْفیٰ یعنی ای علی چون نزدیکی جویند مردم بآفریننده خود بسبب انواع
طاعات و عبادات تو بسبب عقل و فکر در آلاء الٰهی و صفات او نزدیکی جوی
باد تا بدرجات و قرب ایشان سابق شوی و در حدیث است النَّاسُ اِمَّا عَالِمٌ اَوْ مُتَعَلِّمٌ
وَالْبَاقِیْ هَمَجٌ یکی از صحابه از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله سوال کرد
که کدام عمل فاضلتر است فرمود که علم دیگر همین سوال کرد و همین جواب داد تا سه بار
آن شخص گفت من از عمل سوال میکنم نه از علم فرمود که عمل اندک با علم بهتر از عمل
بسیار با جهل است اما علاج جهل مرکب و حقیقت اعتقاد غیر مطابق
واقعست و هر آئینه مستلزم اعتقاد است بآنکه او عالم است تا بحیثیتی که نداند و نداند که
نداند و از حیثیت آنرا جهل مرکب خوانند و چنانچه اطبای بدن از علاج بعضی امراض
مزمنه و علل مستحکمه عاجز آیند اطبای نفوس از علاج این مرض عاجزند چه با وجود اعتقاد
علم در شان خود طلب علم و اکتساب صورت نبندد چنانچه حضرت عیسی علی نبینا

احادیث بسیار است

عه و هم در حدیث است که بنده مسلمان رسیده شود تا وقتیکه عالم نباشد و عالم نمیشود تا زمانیکه بران عمل نکند ۱۲ از منهیات

عه اسباب همین وجه که ندانستگی خود را نمیداند جهل مرکب شد ۱۲

عه بمیم اول مضموم و ثانی مکسور دیرینه و کهنه و بجا مانده شونده ۱۲ مستحکمه استوار کرده شده ۱۲ غیاث اللغات

عه ظاهر است که چون دید دل خود گرفته باشد که بداند آموختن چگونه صورت نبندد زیرا که ۱۲ لامع ملخصه

وعلیه الصلوة والسلام فرموده از علاج اکمه و ابرص عاجز نیستم اما از علاج احمق
عاجزم و اقرب علاجی که فی الجمله توقع نفعی باز آن توان داشت اشتغال
بعلوم ریاضیست چه در مطالب آن حق از باطل امتیاز تام دارد و وهم را یارای
مجال مخالطت نیست چون هندسه و حساب و امثال آن تا نفس او لذت یقین در یابد
و چون با معتقدات خود رجوع کند و آن نوع طمانینت و لذت در نیابد بر خلل خود
مطلع شود و جهلش بسیط گردد و استعداد اکتساب فضائل در وی پیدا شود و اما امراض قوت
دفع اگرچه از حیطه حصر متجاوز است لیکن مهم ترین آن سه جنس است یکی غضب دوم
جبن سوم خوف و اول از جانب افراط بود و دوم از جانب تفریط و سوم مناسبتی
با ردائت کیفیت دارد اما علاج غضب و آن کیفیتی است نفسانی که مقتضی
حرکت روح و مرکب او که خون است باشد بخارج جهت غلبه و مبدأ آن شهوت انتقام
و چون اشتداد یابد آن حرکت عنیف باشد و دماغ و اعصاب که مجاری روح نفسانی
اند از دخان مظلم ممتلی شود و از ظلمت آن خانه نور عقل مستور گردد و فعل او ضعیف و حکما

تمثیل انسان درینحال بغاری کرده اند مملو از نیران محشو بدخان که از ان بجا از غبار از غوغا

و شرار چیزی دیگر معلوم نشود و درینحال علاج مشکل باشد چه درین مرتبه هر چند نصح و زجر

اشتغال کنند موجب زیادتی اشتعال نائره شود و تغیر وضع کردن مثلاً از جلوس بقیام

یا عکس و غسال آن نافع باشد و آب و آتش سامیدن بشرط آنکه محذوری متوقع نباشد

و همچنین وضو کردن و بخواب رفتن بموجب نص حدیث متمم مکارم اخلاق صلی الله

علیه و سلم و امزجه در قبول غضب مختلف باشند چه بعضی کبریت صفت اند که شرری

اشتعال پذیرد و بعضی روغن داری بسببی قوی فی الجمله درنگیرد و بعضی چون چوب خشک

در اشتعال متوسط الحال و بعضی بغایت دیر متاثر شود و این مرتبه چون از عجز و جبن

باشد بلکه بنا بر وقار و اعمال فکرت در عواقب باشد محمود است و تفاوت میان این

مراتب در ابتدای هیجان غضب باشد اما بعد از تواتر اسباب همه مراتب مساوی الاقدام

نمایند بلکه غضب صاحب مرتبه اخیر اشد باشد چه البته ظهور غضب وی بنا بر سببی قوی تواند بود

لهذا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرموده ایاکم و غضب الحلیم و در حدیث

باالفتح و بفتحتین برانگیخته شدن تواتر پیاپی شدن ۱۲ از غیاث ۱۱ مساوی بضم میم و کسر واو و برابر اقدام بفتح اول جمع قدم ۱۲ غیاث اللغات

بنویسیت که بنی آدم چند طبقه اند بعضی زود بغضب روند و زود باز گردند و بعضی دیر
بغضب روند و زود باز آیند و بعضی دیر بغضب روند و دیر باز آیند و بعضی زود بغضب روند
و دیر باز آیند و بهترین ایشان صاحب قسم ثانی ست و بدترین ایشان صاحب
قسم اخیر و امام غزالی رحمه الله میفرماید که چون غضب شخص را از حال خود بیرون
میبرد پس بر سلطان واجب باشد که در حال غضب حکم بر عقوبت هیچ مسلمان نکند
زیرا که شاید که بسبب غضب تجاوز نماید از انچه مستحق آنست و در عقوبت او
حظ نفس خود خواهد و ازینجاست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه مستی را دید چون خواست
که او را بگیرد و دره زند زبان بدشنام برکشاد امیر المومنین او را رها کرد و باز گردید و فرمود
که چون مرا بغضب آورد اگر او را دره میزدم برای تسکین غضب خود او را ایذا کرده بودم نه از
برای خدای تعالی و روزی یکی از اهل جرائم را پیش عمر بن عبد العزیز آوردند سخنان بلند
در روی او گفت عمر بن عبد العزیز فرمود اگر نه آن بودی که مرا بغضب آورده ترا عقوبت
میکردم و اسباب غضب ده است اول عجب دوم افتخار سوم مراء چهارم لجاج

پنجم مزاح ششم تکبر هفتم استهزا هشتم غدر نهم ضیم دهم منافست در طلب
نفائس که عزیز المثل باشد و لواحق غضب که این مرض را عرض باشد هفت ست
اول ندامت دوم ترهب مکافات در دنیا و آخرت سوم دشمنی دوستان
چهارم استهزای اراذل پنجم شماتت اعدا ششم تغیر مزاج هفتم تالم و بهمان حال
و بحقیقت غضب جنون یکساعت ست چنانچه حکما گفته اند چه هرگاه مزاج
غضبان از اعتدال صحی بحرارت مفرطه مایل ست و اگر آن مزاج ملکه کند جنون سبعی
باشد چنانچه واقف بر قوانین طبی اند و ازینجاست که مرتضی علی کرم الله وجهه
فرموده که حدت نوعی از جنونست و اگر صاحب آنرا پشیمانی نشود نشانه استحکام
جنون باشد و گاه بود که بسبب آنکه روح حرکت عنیف بخارج کند دل که منبع
روح حیوانیست خالی ماند و مدد روح که پیوسته ازو باعضا میرسد منقطع شود یا بسبب
اشتعال نایره حرارت غضبی جوهر روح احتراق یابد و از بخاریت بدخانیت مستحیل
شود و بهر دو حال سبب موت فجاءة گردد یا اخلاط محترق شود و از ان امراض ردیه

وبهم اول دمد مفاجات یعنی ناگاه گرفتن ۱۲ کذا فی غیاث اللغات

مکارم اخلاق و محاسن خصال است
ﻫ زیرا که ترک غضب جامع جمیع
مستوفی نگردد بدرجهٔ صدیقان رسد ۱۲
تحقیق معروست که تا کسی بر غضب
ﻫ ورزد و اهل تصدیق و ارباب
و غضب خوی سگان و شیوهٔ شیطان ۱۲
و گفته اند علم از جملهٔ اخلاق پیغمبرانست
و بجوه ایست ثمرهٔ اش ملالت و پشیمانی
شعله ایست از آتش شیطانی
مقاومت شیطان روا ندارد که غضب
ﻫ پس باید که وقت خشم

مودیه بهلاک تولد کند و از ینجهت چون ابو هریره رض از حضرت مصطفوی علیه الصلوٰة
والسلام طلب نصیحتی کرده بود او را از غضب نهی فرمود و بهمان اقتصار نمود و یکی از
صحابه پیش روی حضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه آمد و سوال کرد که دین چیست
فرمود که حسن خلق باز از طرف راست آنحضرت آمده همین سوال کرد حضرت همین جواب
فرمود دیگر از طرف چپ همین سوال کرد و همین جواب شنید و همچنین از قفا پس حضرت
روی باو کرد و فرمود که فهم میکنی دین آنست که بغضب نروی و در کلام مجید است
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس و علاج غضب چون سائر امراض بدفع
اسباب آن توان بود پس اگر عجب باشد و آن ظنیست کاذب در حق خود باستحقاق
منزلتی که فی الواقع مستحق آن نباشد طریق دفعش آنکه ملاحظه نقائص و معائب خود
نماید با آن کمال دیگران هم اعتبار کند چه هیچکس نیست که اگر بنظر انصاف اعتبار
اندیشه ۱۲
حال او رود کمالیکه خصیصهٔ او باشد ظاهر نشود چه حضرت حق سبحانه وتعالی هر فرهٔ از
ذرات موجودات را مظهر اسمی خاص و مرآت صفتی معین گردانیده که غیری را در آن

شرکت نیست و در نظام عالم هر فرد را مدخلیست کاندرین ملک چو طاؤس
بکارست مگس و اگر افتخار باشد بسعادت بدنی یا خارجی مثل مال و جمال یا نسب
وجاه اگر مالست عاقل را معلومست که امر خارجی خصوصاً که از آفات غصب و
نهب ایمن نیست سبب افتخار نتواند شد و اگر جمالست معرّض بخیرِ یکه اندک
عارضه که موجب تبدیل مزاج باشد در معرض زوالست لائق مباهات اهل

دانش و کمال بود بیت	بر مال و جمال خویش مغرور مشو
کانرا به شبی برند و این را به تبی	و اگر نسب است که عبارت از شرف

یکی از پدرانست چون فرض کنیم که آن پدر حاضر شود و گوید این شرف که تو دعوی
میکنی بحقیقت مراست تو بنفس خود چه شرفست که بدان افتخار توانی کرد از جواب
عاجز آید و ایضاً شاید که یکی از فضلای زمان با پدرش معارضه کند و در آن شرف
برو راجح آید پس چگونه انتساب بر آن شخص مایهٔ مباهات بر مثل آن فضلا تواند شد
و این شیمهٔ ناقصانست که بفضیلتی که در پدران خود تصور کنند داعیهٔ تفوق بر فضلا

دار مدکه شاید که در مرتبه آن پدران یا زیاده باشند و بر فرض آنکه از ایشان فروتر
باشند اندک فضیلتی که در ذات شخص باشد اشرف تواند بود از فضیلت بسیار که
در غیر او باشد و باین خیال باطل خود را عرضهٔ تشنیع عقلا و توبیخ فضلا از انجا چه گفته اند

قلنا صدقت ولکن بئسما ولدوا	بیت لئن فخرت بآباء مضوا سلفا

و حضرت متمم مکارم اخلاق علیه التحیة من الملک الخلاق فرموده لاتاتونی
بانسابکم واتونی باعمالکم و امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده قطعه

من عجم کنت او من العرب	انا ابن نفسی وکنیتی ادبی
لیس الفتی من یقول کان ابی	ان الفتی من یقول ها انا ذا

محکیست که از رؤسای یونان یکی بر غلامی افتخار کرد غلام گفت اگر مایهٔ مباهات تو
جامهای فاخرست که خود را بآن آراسته این زینت در جامه است نه در تو و اگر
مرکوب چابک که بران سواری آن کمال از آن اسپ است نه از آن تو و اگر فضیلت پدرانست
صاحب آن فضیلت ایشانند نه تو و چون هیچکدام از جهات فضیلت آن تو نیست

اگر هر یک حق خود را استرداد کند بلکه چون تو متنقل نشده احتیاج باسترداد نیست
پس آنچه شرف باشد و مرویست که حکیمی در صحبت صاحب ثروتی بود که باسباب دنیوی
مباهات می‌نمود و دران اثنا خواست که آب دهن بیندازد بعد از آنکه از اطراف احتیاط
کرد موضعی لائق بآن نیافت بر روی آن صاحب ثروت انداخت حاضران زبان بعتاب
دراز کردند حکیم گفت ادب آنست که آب دهن باخس مواضع اندازند و من چندانکه از هر طرف
دیدم هیچ محل خسیس‌تر از روی این شخص که بسبب صمت و جهل از حلیهٔ حقیقت انسانیت
ممسوخ شده نیافتم و این فقیر از بعضی استادان خود رحمهم الله شنیده که در نواحی
فارس یکی از اهل دنیا که بمتاع غرور و نعمت زنان اکله مغرور و مسرور بود نزدیکی از اهل کشف
رفت در وقتیکه او را در احوال خود استغراقی بود چون نظر او بران دنیادار افتاد
خادم را بزجر گفت این خر را ازینجا بیرون کن و چندان مبالغه نمود که دنیادار بیرون رفت
بعد از آنکه ازان حال فرود آمد خادم با او صورت ماجرا تقریر کرد گفت من غیر از
صورت حمار ازو چیزی مشاهده نکردم و آما مرا او لجاج موجب زوال علاقهٔ الفت

انحلال روابط وحدتست چه مخالفت ضد مؤالفتست و بقدر آنکه کثرت را غلبه وظهور
باشد رشتهٔ انتظام را میل بانفصام واساس ارتباط را روی در انهدام باشد چه قوام
کثرت بقهرمان وحدت منوط ومربوطست پس این خصلت مفضی برفع نظام
عالم که افسد مفاسدست باشد واما تکبر وآن قریبست بعجب وفرق میان آنکه عجب اعتقاد
کمالیست در شان خود که فی الواقع درو نباشد و تکبر ادعای این کمالست با دیگران
اگرچه اعتقاد آن نداشته باشد وعلاج آنکه تامل نماید که کسیکه دو نوبت بمجری
بول گذشته باشد چگونه اورا تکبر سزد ومرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که انسانرا
چه جای تکبرست با آنکه اول او نطفهٔ جریست و آخر او مرده متعفن و خود درمیانه حمال
نجاست منتن و در حدیث قدسیست که الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی
فیهما ادخلته ناری و در حدیث نبویست که در موطن حشر متکبران در صورت
مور حقیر حشر کنند وحقیقت آنکه جز غنی مطلق که بهیچ وجه گرد احتیاج را باذیال
قدس جلال او مجال تشبث نیست وجود جمیع ممکنات پرتو انوار وجود و رشحهٔ آثار جود وست

هیچکس استحقاق تکبر ندارد چه میان تکبر و احتیاج منافات بین است بیت

روز برف سرد وانگه جامه تر		کبر زشت و از گدایان زشت تر

و اما استهزا شیمهٔ مردم دنی باشد که بجهت استجلاب قلوب اهل ثروت و تقرب
بایشان و طمع در مال و جاه اقدام بران نمایند و چون کسی هنری یا فضیلتی باشد و بحریت موصوف
بود عیب داند که بمثل این توسل جوید بلکه بهنر و فضل خود از ایشان وقعی حاصل کند
و در حدیث است که روز قیامت استهزا کنندگان را در بهشت خوانند و چون بانجا رسند
در بروی ایشان ببندند و بعد از انکه باز گردند ایشانرا از دری دیگر بخوانند و دیگر بار
که بآن در رسند در بروی ایشان ببندند و همچنین با ایشان باین طریق سلوک کنند بصورت
استهزا ایشانرا اعقاب نمایند و اما غدر و آن در مال و جاه و غیر آن باشد و تمام اقسام آن
خیانت است که از ارذل رذائل و رذائل رذائل است و هیچ عاقل مستحسن نیست و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آنرا از اخلاق منافق شمرده و فرموده که روز قیامت غدر کننده را علمی
باشد که بواسطهٔ آن جمیع اهل موقف بر غدر او مطلع شوند و این خلق در آخر اکثر با

و وفا که ضد آفتست در روم و حبش بیشتر باشد و اما ضیم و آن تکلیف کسیست
بتحمل ظلم بر وجه انتقام و قبح آن از ظلم و انظلام فهم میشود و عاقل باید که بر انتقام
اقدام ننماید تا به یقین معلوم نکند که مودی بضرری دیگر نمیشود و این بعد از اعمال
فکر و رویت و حصول ملکهٔ حلم تواند بود و ملکهٔ مطلقاً عفو کردن اولیست که بسبب آن
دشمن دوست گردد و بوصمت خجلت و عار موسوم شود و اهل غیرت عفو عدو از ایشان
بعد از قدرت انتقام بر خود اصعب دانند چنانکه گفته اند رحم الاعداء
اشد من جفوة الاحباء و اما منافست و مناقشت در طلب نفائس متضمن خطری چندست
که سلاطین و اهل مکنت را از آن احتراز مستحسنست چه جای اوساط الناس چه هر پادشاهی
که جوهری نفیس در خزانهٔ او باشد از فوت آن ایمن نباشد چه معلومست که تصاریف ادوار
افلاک و دوایر تقالیب اطوار اقدار صانع مختار مقتضی تغیر احوال و تبدل و انتقالست
و خیاط روزگار جامهٔ ملمع کون مرکبات را برشتهٔ اشعهٔ کواکب هم روز دانگاه بمقراض
فساد بدرد و بآتش فنا بسوزد و استاد قضا هر ترکیبی که از عقاقیر عناصر بسازد باز

در هاون فلک سا و دیده ازان ماده ترکیبی دیگر اندوز و سنة الله التی قد خلت

من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و چون پادشاه بفقد چیزی ازان نفایس

که گنجینه سینه را خزانه محبت آن ساخته مبتلا گردد هر آینه در و آثار قرع و جزع ظاهر

شود و المی که بمراتب از لذت وجدان آن بیشتر باشد باو راه یابد چنانچه حکایت کرده اند

که قبه از بلور که بصفت صفای جوهر و روای منظر موصوف و معروف بود مهندسان

حاذق در خرط و استدارک آن دقائق صنعت رعایت کرده بودند نیز و پادشاهی

بتحفه آوردند چون نظر امعان در آن تامل نمود دقائق محاسن آن خاطر او در ربود

و دور نظر او ثالث نیرین و ثانی قمرین آمد بفرمود که در خزانه خاصه ضبط نمایند تا بوقت

بمشاهده آن تنزه جوید چون بمقتضای مصرعه و ای نعیم لا یکدره الدهر

حوادث روزگار و نوائب دوار بر قاعده مستمره آنرا عرضه تلف ساخت پادشاه

ازان معنی عظیم متغیر و متاثر شد چنانچه از تدبیر امور مملکت و نظر در مصالح رعیت

و معاشرت ندما و اهل صحبت باز ماند و از غایت تاسف و تلهف بخلوات آن یاقوت لبان را

بگوهر دندان میگزید و آز فرط جزع از جزع دیدگان اشک چون عقیق یمن بر چهره کهربا سان
میبارید و تسلیم اشک زر رخسار در بازار سودای آن در آمده نقد اوقات را صرف مندگر
آن مینمود چندان سودای هوای آن قره در دماغش جای گرفته بود که قبهٔ بلورین
فلک با چندین گوهر شب چراغ در چشم او تاریک مینمود و لعل را با همه سنگین دلی
ازان حال آتش در نهاد افتاده و مرجان را با چندین گرانجانی ازین حادثه جگر خون شد
چندان که خواص و اعیان در طلب جوهری نفیس که در تسلی خاطر پادشاه بدل آن
تواند شد سعی و اجتهاد نمودند بخیبت و حرمان باز گشتند و آخر الامر عنان تمالک
و زمام تماسک از قبضهٔ اقتدارش بیرون رفت و خللی کلی بامور ملکش راه یافت
و این حال ملوک است و اما مردم دنی را اگر متاعی شریف یا جوهری لطیف بدست آید
متغلبان بطلب و طمع آن برخیزند و در انتزاع آن ازو بستیزند اگر مسامحت نماید
بغم و جزع گراید و اگر در صدد ممانعت در آید در معرض هلاک در آمده از جان آید پس
چرا عاقل اختیار چیزی کند که عرضهٔ این مفاسد تواند شد ع من جانم بن جهانم نه جهان جان نیست

انیست کلام در اسباب غضب و علاج آن و هر که بحلیهٔ اعتدال متحلی باشد علاج

غضب بروی آسان نماید چه غضب جورست و خروج از صراط مستقیم عدالت که بهیچ وجه محمود نیست

و آنکه جماعتی توهم کنند که شدت غضب از فرط رجولیت باشد و بکمال باطل آنرا

شجاعت دانند خیال فاسدست چگونه خلقی که سبب امور قبیحه شود چون فساد احوال نفس

و حرم و اقارب و عبید و خدم و خیل و حشم نزد عقل مستحسن باشد و لهذا حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و سلم فرمود که شجاع ترین شجعان آنکس است که در حال غضب مالک

نفس خود باشد و چون از بعضی غزوات باز گشت فرمود رجعنا من الجهاد

الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی باز گشتیم از غزای کوچک بغزای بزرگ گفتند که

غزای بزرگ کدامست فرمود که جهاد با نفس خود که اعدی عدوک نفسک التی

بین جنبیک و اگر با افراط غضب حرارت کیفیت نیز منضم شود بحیوانات عجم تشبه

نموده با بهائم و جمادات چون ظروف و آلات و امتعه همین طریقه پیش گیرد و بضرب

بهائم و قتل امثال کبوتر و گربه تشفی جوید اگر قطع ظلم طبع او نباید یا قفل

شدن از کسی از غضب و کینه رستن ۱۲ کذا فی منتخب اللغات

برحسب استعجال او نکشاید آنرا ابشکند و دیوانه صفت دشنام نا فرجام بر آنجمایت فی الت

باشد چنانچه از بعضی ملوک سابق که بتهور منسوب بوده منقولست که چون کشتی او از سفر دریا

دیرتر رسیدی بر دریا خشم گرفتی و دریا را بر نخیتن آب و انباشتن بکوهها تهدید نمودی

و حکیم ابو علی مسکویه از بعضی سفها نقل کرده که بسبب آنکه چون شب در مهتاب

خفتی رنجور گشتی بر ماهتاب خشم گرفتی و بر و دشنام او اقدام نمودی ماه را هجو

گفتی و هجوهای او ماه را مشهورست و الحق بدین شیوه بکلاب تشبه جسته است

مه نور میفشاند و سگ بانگ میزند	سگ را بپرس خشم تو با ماهتاب چیست

و فی الجمله امثال این افعال با کمال شناعت مضحکست و صاحب آن بر نقصان

عقل و ردائت طبع خود ندا میکند و آین و صمت شیمه ناقصان باشد مثل زنان و

پیران منحرف و کودکان و بیماران و همچنانکه کیفیات بدنی بالعرض مودی بضد خود

میشود در کیفیات نفسانی نیز گاه باشد که رذیلت غضب از افراط قوت شهوت

که حرصست و از وجهی ضد اوست متولد شود چه حریص چون از مشتهی ممنوع گردد

اخلاق جلالی

غیاث اللغات ... بدعاقبت و نالائق باشد ۱۲ ... منتخب اللغات

نائره غضبش برافروزد و بخیل را اگر مالی ضائع شود بر احبا و خلطا که بهیچ وجه
دران بدخل نداشته باشند خشم گیرد و ثمرۀ این سیرتهای نامحمود جز رفع صداقت
و حدوث ندامت نباشد و چون صاحب عدالت بمیزان عقل ملکات را سنجیده دارد
در حالیکه پیش آید از اغماض و اکرام و عفو و انتقام طریق اعتدال سپرد نقلست
که سفیهی متعرض عرض اسکندر شد و زبان بعیب او بکشاد یکی از خواص گفت
شاید که اگر ملک او را عقوبت فرماید ازین فعل باز آید موجب عبرت دیگران
شود اسکندر فرمود که این معنی خلاف رای صحیح و عقل صریحست چه اکنون که از ما
باو ناملائمی نرسیده هر کس که درینحال مطلع شود با او بانکار بر آید چون او را عقوبت
کنیم هر آینه در مذمت و قدح افزاید و او را نزد عاقلان عذری باشد در اقدام بآن
و وقتی یکی از باغیان که ربقۀ اطاعت او را از رقبۀ رقیت انحلال داده بود بقید
اسر مبتلا شد اسکندر رقم عفو بر صفحۀ هفوت او کشیده او را اسیر داد یکی از خواص
از فرط غیظ گفت اگر من تو بودمی او را بکشتمی اسکندر گفت چون من تو نیستم او را نمیکشم

چشم پوشی ۱۲ — اے عقوبت ۱۲ — گردنکشان ۱۲

بر گنهکار چون شوی قادر
عفو را شکر قدرت خود ساز ۱۲

علاج بددلی و آن سکون نفست از حرکت بانتقام در وقتیکه حرکت اولی باشد
و آن ضد غضبست چه آن افراطست درین حرکت و هر آینه اعراض ردیه لازم این مرض
باشد مثل هوان نفس و سوز عیش و طمع فاسد و رد حقوق او و قلت ثبات در کارها
و کسل و حب راحت که منشا حرمان از همه سعادات باشد و تمکین ظلمه از ظلم بر و رضا
بفضائح در نفس و اهل و استماع مقابح از شتم و قذف و ننگ نا داشتن از آنچه عار و
شنار آن ظاهر باشد و تعطیل مهمات و علاج این مرض چون سایر امراض بدفع سبب باشد
و آن تنبیه نفس بر شناعت این حال تواند بود و تحریک غضب بر تدبیرات لائقه
چون غضب در افراد انسانی مرکوز است و چون ناقص باشد تحریک متعذر چون آتش
از سنگ سر بر زند و بتدبیر لائق افروخته گردد و درین باب مخاصمت با کسیکه از غوائل
او ایمن باشد ملائمست و تعرض بکسانیکه در شتم و استخفاف او مبالغه کنند نافع و
باین سیاق نزدیکست آنچه منقولست که منصور بن نوح را که والی ملک خراسان بود
وجع مفاصلی روی نمود که معظم اطبای آن زمان زبان باعتراف بعجز از علاج آن کشودند

و بر قصور از تدبیر آن عارضه اقرار نمودند رای ارکان دولت بر آن قرار یافت		
که با محمد زکریای رازی که راز دان قوانین علاج و اصلاح مزاج بود مشورت نمایند کسی		
باحضار او فرستادند چون بکنار قلزم رسید از زر کوب سفینه تحاشی نمود تا او را دست و پای		
بسته در کشتی انداختند چون از دریا عبور کرده بپادشاه رسید انواع تدبیرات لائقه		
و تصرفات فائقه بعمل آورد و هیچکدام از سهام تدبیر بر هدف مقصود نیامد بیت		
از قضا سرکنگبین صفرا فزود		روغن بادام خشکی مینمود
بعد از ان با پادشاه گفت هر چند معالجات جسمانی نمودم نفعی از ان مترتب نشد اکنون		
تدبیری نفسانی مانده اگر از مزاولت آن نجاحی حاصل شود فبها و الا یاس کلی خواهد بود		
پس پادشاه را تنها بحمام برد و مقرر نمود که دیگری نیاید و بعد از انکه حرارت حمام		
در بدن پادشاه مشتعل شد با کارد کشیده در برابر او آمد و بانواع فحش زبان گشاد و گفت		
تو فرمودی که مرا دست و پای بسته در روی آب انداختند و با اهانت چندین فرسنگ		
بیاوردند من نیز حالی بهمین کارد از تو انتقام خواهم نمود پادشاه را نائره غضب		

لامع العلوم ۔ غیاث اللغات ۔ بست و چهار انگشت ۱۲ کروه میل چهار هزار گز و هر گز بست و دو سراج نوشته کروه میل چهار هزار گز و هر گز شش معربات و در برهان نوشته از منتخب و لطائف و رساله و میل چهار هزار قدم ... مقدار سه میل ...

استعمال یافت بی اختیار از جای برجست محمد زکریا در حال بیرون دوید و مکتوبی
بیکی از خواص سلطان داد و بایشان گفت پادشاه را بیرون برید و بدستوری که
اینجا نوشته ام عمل کنید و در حال بر مرکب تیز رو سوار شد و از خراسان بیرون آمد
پس پادشاه را بهمان طریق تدبیر کردند و صحت کلی یافت چه اخلاط بلغمی که سبب مرض
بود بواسطهٔ حرارت غضبی مدد حرارت حمام تحلیل یافت و بعد از ان هر چند پادشاه
او را طلبید ملاقات ننمود و استعذار کرد که هر چند صورت تشنیعی که واقع شد بنا بر
مصلحت علاج بود اما شاید که چون پادشاه تذکر آن فرماید بر خاطرش گران آید و از سلاطین
بهیچ حال ایمن نتوان بود و غرض ازین حکایت آنکه تهییج ثائرهٔ غضب و اگرچه بواسطهٔ
برودت مزاج در غایت ضعف باشد ممکنست و بعضی حکما در جنگگاهها و جاهای مخوف
رفتی و بوقت اضطراب دریا در کشتی نشستی تا ملکهٔ اقتحام مهائل و اخطار او را حاصل آید
علاج خوف و آن عبارت از هیئتی نفسانیست که نزد توقع مکروهی که نفس بدفع
آن قادر نباشد حادث شود و توقع نسبت با مری مستقبل تعلق اند بود و آن امر یا ضروری

سه یعنی پادشاه را از خشمش ناملائم آتش قهر افروخته گردید و بعزم انتقام از جای خود که جنبش دشوار بود برجست ۱۲ سه ای محمد زکریا چون دید که کار حسب مراد ساخته شد همان دم خود را بیرون برده کامزن شد که از قبل در ان تدبیرات حفظ صحت نوشته با خود داشت یکی را از خواص سلطان سپرده راهی شد ۱۲ سه دوران صورت موجبات وحشت او از من در نماید و ممکن نیست که از مکافات اعراض نماید ۱۲ سه زیرا که کینها در سینه بانگشت فشرده ماند همین که شراره غضبی بوی رسد اشتعال یابد و پادشاهان

احتراق بجوالی

باشد یا ممکن و ممکن برا سبب یا فعل شخص باشد یا غیر فعل او و خوف از هیچکدام ازین
اقسام مقتضای عقل نیست پس نشاید که عاقل بهیچ وجه خوف بخود راه دهد اگر آن
امر ضروری باشد چون معلوم ست که دفع آن از حیطهٔ قدرت بشری خارجست پس
در خوف از آن جز استعجال بلا و استقبال عنا فائده نباشد و بواسطهٔ آن جان را از
تدبیر مصالح دینی و دنیوی باز ماند و آن خصلت او را بشقاوت دارین رساند و اگر آن امر ممکن باشد
و سبب آن نه فعل شخص باشد چون در ذات خود ممکن الوجود و العدم ست پس جزم
بر طرف وقوع کردن و به نقد متألم شدن منافی رای صواب باشد بلکه آنرا بر طبیعت
امکان باید گذاشت و این قسم با آنکه در استعجال محذور مشارکست با قسم اول خصوصیتی
دارد که چون متیقن الوقوع نیست بعدم خوف اولی باشد و اگر سبب آن فعل شخص باشد
باید که از سوء اختیار اجتناب کند و اقدام بر فعلیکه مودی بوخامت عاقبت تواند بود نماید
چه ارتکاب قبائح باعتماد خفا مقتضای عقل نیست چه هرگه داند که ظهور قبیح که مستلزم
فضیحت ست ممکنست و هر چه ممکنست وقوعش بعید نیست تا اقدام بران ننماید پس

سبب خوف صورت اولی حکم بر ممکنست بوجوب و در ثانی حکم بر ممکن بامتناع هر دو

را منشاء قصور عقل و فتور درک تواند بود و چون مرگ از میان اسباب خوف بعموم و استیلا

اختصاص دارد در خصوص او داد سخن دادن عقده این خوف را از رشته جانها گشادن

مناسبست علاج خوف مرگ اولا باید دانست که مرگ فنای ذات انسانی نیست چه نفس

ناطقه از سنخ ملکوت و پرتو انوار جبروتست و فنا را بساحت تقدس او مجال نظری نیست

و حوادث فنون را بجوهر ذات او تعلق نه شعر	هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما	و این قاعده در حکمت ببراهین عقلیه مشید و

ممهد گشته و آنچه درین محال مناسب مقتضای حال نماید آنکه اگر انسان فرض کند

که عضوی از اعضای او مثل اصبعی منعدم شود ورا نائیت او هیچ نقصان نیابد

و همچنین با نتفای عضوی دیگر و هلم جرا اما آنوقت که تمام اعضا را بتدریج فرض انتفا

کند و بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ یابد چون این مقدمه تمهید

یافت نموده میشود که خوف مرگ یا از جهل بحقیقت آن باشد و یا توهم آنکه موت فنای ذاتست

یا از المی که پندارد که در نفس موت است یا نقصانی که دران تصور کرده یا از احوال ما بعد
موت و آن راجع بشخص باشد چون عقاب در نشاء اخروی یا باولاد و مخلفات او
یا از حیرت درین امور و عدم جزم بران و اکثر این امور چون بنظر عقل دیده شود و معاینه
اندیشه سنجیده منشاء خوف نتوانند بود اما اول بنا بر آنکه از تمهید معلوم شد که حقیقت مرگ
انقطاع علاقه نفس است با بدن و ترک استعمال آلات بدنی و اما ثانی چون الم جسمانی
بواسطه حیات است و حیات از پرتو تعلق نفس و موت موجب انقطاع این تعلق
پس سبب رفع الم باشد چه آنچه مبدأ احساس بغیر ملائم باشد منتفی گردد و اما ثالث
پس باید دانست که موت متمم آثار حقیقت انسانیت است چنانچه قدمای حکما در تعریف
انسان گفته اند حی ناطق مائت پس بموت تمامی باشد و توهم نقصان دران

نشنیده که هر که بمیرد تمام شد	از نقصان عقل باشد مصرعه

و عاقل باید که از مطموره ظلمت آباد طبیعت بفضای واسع عقل آید و حیات عقلی را بر حیات
جسمانی مرجح داند و بانچه کمال اوست مایل باشد و بانچه همت بگذارد هفت آسمان

اخنجه بفتح و کسر نون و حای حطی باز و پای مرغان و آدمیان جمع جناح نرده بالضم و الکسر بمعنی بلندی کوه و بالای سر کوه ۱۲ کذا فی غیاث اللغات

برآمده ذروهٔ ملکوت ای مادی ساز شعر — زد سحر طائر قدسم ز سر سدره صفیر

که درین دامگهِ حادثه آرام مگیر — قدسیان بهر تو آراسته عشرتگه انس

تو درین غمکده چون غمزدگان مانده اسیر — ایضاً تا که دولت وصلش دو چار گشت بلا

وگر مسازا قامت درین سپنج سرا — و اما ارابع چون عقاب بر جرائم مترتب

میشود پس باید که اقدام بر معاصی ننماید چه خوف و تحقیقت از افعال سیئه است

دلیری کردن ۱۲

و اما خامس اگر خوف از ضیعان اهل و اولاد و اقارب و عشائر باشد باید که بداند

که فیض عنایت ازلی بمقتضای حکمت لم یزلی بهره از ذرات وجود را چنانچه لائق

نظام عالم میداند بغایتی که مقصود است ازان میرساند و هیچکس تغیر و تبدیل آن نمیتواند

و بر فرض حیات او نشو و نما نه بر طبق ارادت ما و بلکه تابع مشیت الٰهی خواهد بود چنانچه

مشاهده میرود که بسی فضلا در تربیت اولاد خود غایت سعی میکنند و امیدوار اند و اصلاً

منتج نمی آید و اگر تاسف و تلهف بر انقطاع از ایشان و زوال ملک و مال باشد از قبیل

حزنست و استعجال الم و مکروه در چیزیکه حزن را دران هیچ فائده نیست و علاج حزن

بیان خواهد یافت ان شاء الله تعالی و بعد ازین نموده شود که در فلسفه مقرر شده که هر کائنی فاسد است و بدن انسان از جمله کائنات است پس ضروری الفساد باشد چه اجزای عناصر بتکاپوی افلاک بهم آمده اند و بذات خود مستدعی انفکاک و افتراق اند پس هر آئینه روزی از هم جدا شوند

فرد

کین سیل متفق بکند روزی این درخت	وین باد مختلف بکشد یکشب این چراغ

پس هرکه وجود بدن خواهد ضمنا فساد که لازم آنست خواسته باشد و اگر موت نبودی نوبت مطالب در غایت تا رسیدی و استاد ابوعلی مسکویه آورده است که اگر فرض کنیم که یکی از گذشتگان که اعتنا بحفظ نسب او منوط باشد مثل حضرت ولایت پناه امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه یا هر که از ذریت او باشد در مدت چهار صد سال که تا زمان ابوعلی مسکویه بوده همه زنده بودندی هما نا زیاده از ده هزار هزار آمدندی با وجود انواع فتن و مصائب و محن و نوائب که برین خاندان واقع شده و سعی ظلمه در استیصال ایشان قریب دو بیست هزار نفر از ایشان در بلاد متفرقه هستند و در هر شخصی که معاصر آنحضرت بوده چون همین

اعتبار کنند در این مدت چهار صد سال بهر یک مثل این عدد زیاده شود و از اینجا معلوم
شود که اگر چهار صد سال کسی نمیرد و توالد و تناسل بر قرار باشد عددی در غایت کثرت حاصل شود
و چون ضعف این مدت شود تضاعیف عدد اشخاص بر طریق تضاعیف بیوت
شطرنج از حد عدد و احصا بیرون رود و بسیط هامون و عرصهٔ ربع مسکون که حکمای هند
بمقیاس قیاس برهانی و معیار مقدمات عیانی مساحت نموده اند چون بر افراد انسانی
قسمت رود بهر یک آنقدر زمین نرسد که پای بر آن نهد و راست بایستد تا اگر خواهند که
همه دستها بر داشته و بهم چسپیده بایستند در روی زمین نگنجد چه جای نشستن و خفتن و
حرکات ضروریه و هیچ موضع جهت دفع فضلات و عمارات و زراعت نماند و چون
اینحال در مدت هشتصد سال و بلکه کمتر از آن باشد در اضعاف آن چگونه بود پس تمنای
دوام حیات و کراهت ممات از جملهٔ خیالات ارباب محالات و ضلالات اصحاب
جهالات تواند بود و عاقل باید که آینهٔ خاطر را از زنگ چنین کدورات صاف
دارد و بیقین تصور نماید که آنچه در نظام عالم مشاهده میشود در درجهٔ اکمل و طریق اکملست و

توهم زیادتی دران توهمی فاسد و آما کسیکه تمنای دوام حیات جسمانی نکند و لیکن

از طول امل آرزوی عمر دراز زیادت از حد اعتدال نماید باید که بیند اشکه همانا غرض

از امتداد عمر لذات مترتبه بران تواند بود و معلومست که در پیری تمام قوی رو

بانحطاط نهد و حواس ظاهره و باطنه کلال یابد و لذت صحت که اصل

جمیع لذائذ ست مفقود گردد و بمقتضای وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ

تمام احوال او متراجع شده قوت به ضعف و صحت بعلت و عزت بذلت متبدل

شود و چنانچه اهل و اولاد از و ملول شوند و بعلاوه هر دم بفراق همدمی هر لحظه بفوت

محرمی هر ساعت بمصیبتی و هر لمحه برزیتی مبتلا شود پس بتحقیق هر که طالب عمر دراز

زیادت از حد اعتدال کرده باشد طالب این تبعات که تابع آنست بوده باشد

و چون معلوم شد که موت ضروریست و حقیقت آن خلاص نفس مجرد شریف از

تحمل بار بدن خاکی کثیف ست و نجات طائر ملکوتی از قفس قالب ناسوتی و محقق

شد که قرارگاه نفس انسانی عالمی دیگر ست پس عاقل باید که بکسب سعادات سرمدی لذات

باز گردند ۱۲ — جسم ۱۲

ملکوت عالم ملائکه و به اصطلاح صوفیان عالم ارواح ناسوت عالم اجسام گردیده او این جهان باشد ۱۲ کذا فی غیاث اللغات

منتخب ۱۲

ابدی نوشیده حیوان صفت آب علف سر فرو نیاورد بلکه انسان صورت
میل بعالم بالا کند و قوای جسمانی را در تحصیل اسباب لذات عقلی صرف نماید و درین
فشار قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بمقتضای موتوا قبل ان تموتوا بموت ارادی بمیرد
تا چون مرگ طبیعی در رسد از مضیق زمان و مکان بسعت اعلی علیین و جوار قدس رب العالمین
و مقعد صدق که مستقر انبیا و صدیقین ست انتقال نماید و بحیات طبیعی ابدی
فائز گردد چنانچه افلاطون گفته مُتْ بالارادة تحیی بالطبیعة نظم

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم	راحت جان طلبم در پی جانان بروم
بهوای رخ او ذره صفت رقص کنان	تا لب چشمهٔ خورشید درخشان بروم

انیست علاج امراض قوت دفع اما امراض قوت جذب نیز یا از خیر افراط ست یا
از خیر تفریط یا از رداءت کیفیت و در تحت هر یک انواع بسیار است لیکن مخوف ترین
آن چهار ست اول افراط شهوت دوم بطالت سوم حزن چهارم حسد پس ذکر
علاج ایشان بوجه اختصار لائق نمود علاج افراط شهوت آن اگر با کولات

ومشروبات باشد ملاحظه رذالت آنها وخست شرکا وتبعات مفاسد مترتبه بران
باید نمود مثل هوان ومذلت وسقوط حشمت وزوال مهابت هرگونه رذیلت از فقود
فطنت وظهور بلادت وحدوث هر نوع از علت که بحسب قواعد طبی ان مترتب میشود
چنانکه اطبا گفته اند مشاهده امراض افراط در اکل فرت نسبت حضرت صدق القائلین
فرموده کلوا فی بعض بطنکم تصحوا ودرحدیثی دیگر فرموده البطنة راس کل داء وگر
بمناکح شهویه باشد با تذکر معانی سابقه ملاحظه باید نمود که اعظم اسباب ضعف بدن و
فساد عقل ونقصان عمر وتلف مال حرص مناکحست وامام حجة الاسلام ابو حامد
غزالی علیه الرحمة من الملک المتعالی تشبیه این شهوت بعامل ظالم کرده که اگر
سلطان او را مطلق العنان کند از رعیت همه اموال بستاند وایشانرا بفقر وفاقه رساند
وبوصله خزانه سلطان واجرای لشکریان منشاء قوت شهوت نیز اگر مقهور فرمان عقل
نباشد تمام مواد صالحه واخلاط محموده که مکتسب رعایای قوای غاذیه است در وجه خود صرف نماید
وجمیع قوی واعضا را منهوک وضعیف سازد وچون بحکم عقل بر نهج عدل بقدر وا...

سلطان بدان که شهوت وغضب ... جانب زنان مرغوب باشد مناکح نسوان شهید مرغوبه ۱۲
قاموس ... بالفتح پاره جامه وکاغذ وغیره ۱۲
زیرا که هرگاه غذا در معده تحلیل یافته خلاصه اش بجگر
میرسد وآنجا خلاصه اش از ان کلون شده
بهترین اخلاط که خونست با جزوی از اخلاط
دیگر در تمام بدن رسیده غذای اعضا
میشود وخلاصه این خون رطوبتیست
که طبیعت آنرا برچیده بر اعضا خلق شبنم پراگنده
میکند همان رطوبت مهیای عضو بوده بدن
میباشد واز همان رطوبت که در جمله
اعضا جزو جزو خزینه آنها جزو جزو از هر جا
گرفته باوجه منی میرساند که سوت منویه
میپوشاند پس منی در واقع ذخیره همه اعضاست
هر چند زیاده خرج خواهد شد
تمامی اعضا از نشو ونما بی بهره خواهد ماند ۱۲ مولوی محمد عبد الغفور مرحوم
لامع الهوی ۱۲

در بقای نوع اقتصار کند چون عاملی باشد که خراج بطریق عدالت بستاند و در مصالح
مملکت پادشاه از سد ثغور و اصطلاح قناطر و اجرای عساکر منصوره مصرف گرداند
و باید که تامل کند که قرب زنان بهمدیگر در لذت از قرب اطعمه بیکدیگر در سد جوعت مشترکست
پس همچنانکه عقل قبیح داند که طعامی مهیا در خانهٔ خود بگذارد و بدریوزه شغل آن طعام
بدر خانهٔ دیگران رود و تشنیع داند که حرمت شرع و عقل را برطرف کرده از خبث حلال خود
تجاوز نماید بمواقع حرمت که مواقعت با اجنبیات خبثیاتست آید با وجود چندین
مفاسد که بحسب شرع و عقل بر آن مترتبست چنانچه در حدیث مصطفویست که زنا سبب نقصان
برکت در عمر و رزق میشود و در زبور مسطورست که کمترین بلائی که بزانی مسلط است
آنست که برکت رزق از و محو شود و اگر عنان نفس را بدست هوا و حرص باز گذارد و بتدبیر
رسد که اگر در همه عالم فی المثل یک زن باشد که باو رسیده باشد تصور کند که در استمتاع با وی
لذتیست که در هیچ زن دیگر تصور نیست و این عین جهالت و بلاهت است اندک بود و چون
بقدر اعتدال قوت شهوت را بحرکت آورد ازین مفاسد محفوظ باشد و قدم در تمام

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تباه ترین انواع امراض این قوت است
حکم کرده و آن صرف همت است بطلب یک شخص معین بجهت استیلاء شهوت و علاج
آن صرف فکر است از آن شخص و اشتغال بعلوم دقیقه و صناعات انیقه که در آن
بمزید تاملی و فرط تعملی احتیاج باشد و تسکین شهوت باستفراغ مواد و مهیجه باستعمال
مطفیات چنانچه در کتب طبی مشروح گشته اشراق این سخن در عشق بهیمی است
که منشاء آن افراط شهوت باشد فاما عشق نفسانی که مبدء آن تناسب روحانیت
در عداد رذائل نیست بلکه از فنون فضائل است چه طبائع لطیفه را با صور ظریفه بحکم آنکه
جنسیت علت ضم است میلی عظیم تواند بود و در طریق عدالت ایمائی بسر این معنی
رفت و آنچه مناسب خصوص این مقام باشد آنکه هر چند نسبت با اعتدال مزاج شخص لطف
و اشرف باشد میلان نفس او بصور حسنه و نغمات رخیمه و شمائل کریمه اقوی تواند بود چه
هر آینه چون نهال کمال هر دو در یک هوا سر بر میزند و دو چشمه اعتدال هر دو از یک منبع
سیراب میشود میل باتحاد که حقیقت محبت همانست ظاهر خواهد شد و چون این نسبت شریفه

حقیقت جمیع موجودات و تمامی کائنات است ۱۲ شه یعنی اعتدال مزاجی و حسن صورت وغیره ۱۲ ه

عکس چنانچه بعض توهم کرده اند ۱۲ مولوی محمد عبد الغفور رح

ورود و مظهر ظاهر شده بحکم اختلاف استعداد و خصوصیات قوابل هر آئینه در یکی بوجه اتم و

اعلی خواهد بود و در دیگری انقص و ادنی الّیس عاشقیت از طرف نقصان بر خیزد و معشوقیت

از طرف کمال جلوه کند و اول است علامی خفا و انتفا کند و ثانی اقتضای جلا و بقا

و لهذا در اعداد متحابه آن دو عدد ست که کسور هر یک از ان دو عین عدد دیگر میشود

چون دو صد و بیست و دو صد و هشتاد و چهار حکما گفته اند اگر دو شخص را اتفاق

افتد در امری باین دو عدد از ماکولات یا غیر آن یا هر یک و فق یکی از ین دو عدد در لوحی نهاده

با خود دارند البته میان ایشان محبت و التیام حاصل شود و عدد کمتر را برای محب تعین

کرده اند و عدد بیشتر برای محبوب و آئین عشق شعار حکمای آهین ست در لطیف متر

و تنویر روح مدخلی تام دارد چه هر جا که خورشید جهان افروز عشق بحکم و اشرقت

الارض بنور ربها از افق روح انسانی بر آید ظلمات کثائف طبیعت روی بمغرب

افول نهاده راه عدم بپیماید و هر کجا آتش عالم سوز شوق که لا تبقی و لا تذر و صفت الجال

اوست در صحرای وجود در گیرد ارضیات طبیعت را بالکلی بسوزاند بیت

تن و جان و دل و دین جمله بیکبار بسوخت	آتش عشق توام خرمن پندار بسوخت
محیی دین هدی ماحی آثار ظلامی	هله ای عشق جهانسوز چه چیزی چه نامی

و ازینجهت حکما گفته اند که سه چیز موجب جودت ذهن و لطافت نفس ست یکی عشق عفیف دوم فکر لطیف سوم سماع وعظ از قائلی فی الشریف و مشائخ صوفیه طاب

ازین بهتر چه باشد حسن ارشاد	در ابتدا العشق ارشاد فرموده اند مصرع

و در حدیث است من عشق و عف و کتم و مات مات شهیداً و در حدیث دیگر ان الله جمیل یحب الجمال و شیخ ذو النون مصری فرموده من انس بالله استانس بکل شیء ملیح و وجه صبیح و سلطان اهل عشق و العرفان شیخ ابو محمد روزبهان میفرماید

سر لاهوت بی زحمت حلول در ناسوت است و جمال ناسوت از عکس جمال لاهوتیت

بالا شجری و لب جوی لب شکری نیست	جائی نتوان یافت که از عکس جمالش

و حقیقت آنکه بحکم الاصول یسری فی الفروع سر محبت ازلی در مکامن بطون ممکنات ساریست و پرتو نور عشق اولی که مضمون فاحببت ان اعرف است

... اند که گویند چون لاهوت اطلاق بحت و ناسوت تقیید محض است و تقیید عکس اطلاق و مخالف آنست پس جمال ناسوت بر عکس خلاف

بر مجالی ذرات اعیان کائنات ظاهر و جاری جهان پر توست که در افلاک بصورت میل ارادی که مبدء حرکت دوریست ظاهر گشته و در عناصر بصفت میل طبعی بر آمده و در نباتات مبدء نشو و نما شده و در حیوانات بصورت قوت شوقی بر زده و در نفوس کامله انسانی بصفت عشق روحانی تجلی کرده و اگر کسی دیده اعتبار بگشاید و گرد سراپای جهان بر آید و از ملا اعلی که از لوث طبایع پاک اند بعالم افلاک آید و از انجا بمرکز خاک تنزل کند هیچ ذره از پرتو نور عشق خالی نیابد شعر

در ازل از خم عشقش قدحی در دادند	زان فلک مست چو رندان گشت و زمین مست افتاد
قد دب حبک فی الاشیاء اجمعها	ما فی الوجود سوی من شفه الشجن

و اکابر حکما سریان عشق در موجودات اثبات نموده اند ولیکن چون تفرقه میان عشق نفسانی و هوسی مشکلست هر کس را که نفس قهر قوای شهوی و داعی طبیعت نیست چه مصرع

هر هوسناکی چه داند جام رندان باختن	و چالاکان طریقت که راه عشق را با قدام

نامرادی توانند سپرد و بموت ارادی از رغبات جسمانی و لذات شهوانی توانند مرد

پیرزنی را شنید که دختر خود را نصیحت میکرد که ای دختر حسن خود را با کس اظهار مکن که بس خوار و بی اعتبار میگردد شیخ گفت ای زن حسن با آن راضی نیست که تنها و منفرد باشد و همه آن میخواهد که با عشق قرین و متحد باشد حسن و عشق را در ازل عهدی بسته اند که از هم جدا نباشند ۱۲ نفحات الانس

اخلاق جلالی

از کبریت احمر عزیزتر ند و اکثر مردم بقید هوای نفس اسیر و از ربقهٔ اطاعت طبیعت

بیرون نیایند فسق را عشق نامند و هوس را محبت انند و با صفات بهیمی عوی

کمال انسانی کنند و با رقیت شهوت و اعیهٔ تبت آزادگان ازند هیهات هیهات بیت

زاد این بادیه درد ست سلیمان نه هوس	شاهبازی نتوان کرد ببال مگسی
بنا بر این طریق عافیت اسلم باشد بو قطعه	دعش خالیا فالحب اوله عنا
واوسطه سقم وآخره قتل	نصحتک علما بالهوی الذی رای
محا لفتی فاختر لنفسک ما یحلو	و علامتی که بآن تفرقه میان عشق

نفسانی و بهیمی توان کرد چنانچه امام غزالی در بعض تصانیف آورده آنست

که اگر شخصی از حسن آن نوع لذت یابد که از نظر بسبزه و آب روان نظائر آن میابد

نشانهٔ خمود شهوتست و نظر برین تقدیر مباحست و اگر لذتی دیگر که مبدء حرکت شهوت

تواند شد آن میل شهوانی بهیمیست نظر بران حرامست و دیگر گفته اند که در عشق نفسانی

میل بحرکات و کلمات بیشتر میباشد از میل باعضاء و تناسب آن چه میل نفس روحانیات

در یگانه رحمان دگر اندیشهٔ آن خارج از وهم و خیال افسانهٔ آن بیرون از قیل و قال و در حقیقت این گروه در صورت افسانند و در ...

بیشتر ست از جسمانیات و چون سخن در عشق ازان قبیلست که باستطراد ادای آن
توان داد بدین مقدار اقتصار نموده باصل سخن رجوع افتاد والله ولی العصمة والسداد و
اما علاج حزن و آن المیست نفسانی که از فقد محبوبی و فوت مطلوبی حاصل شود و سبب
آن حرص و طمع ست در حصول مشتهیات جسمانی و مستلذات بدنی و توقع بقای زخارف
دنیوی و علاج آن تامل ست دران که اشخاص عالم کون و فساد قابل ثبات و بقا نیستند
چنانچه در علاج خوف مرگ اشارتی بآن رفت و آنچه ثابت و باقی تواند بود امور عقلی و
سعادت نفسانی ست که از حیطهٔ زمان و حوزهٔ مکان و تصرف اضداد و تطرق فساد
متعالیست تا چون این یقین کامل یعنی حاصل شود طمع فاسد و خیال محال را بخود راه ندهد
و دل را در اسباب دنیوی که ظل زائل بل خیال باطلست نبندد بلکه همه همت بر کمال عقلی و
ملکات فاضله که باقیات صالحات و سبب اتصال بجوار قدس حضرت ذو الجلال اند
مقصور دارد و از منزل حرص که محل احزان دائمه و آلام متراکمه است خلاص یافته بمقام رضا
که موطن بهجت حقیقی و سرور دائمیست پیوندد چنانچه مضمون کریمهٔ الا ان اولیاء الله

لا خوف علیهم ولا هم یحزنون اشعار بران میفرماید ابیات

ومن سره ان لا یری ما یسوءه	فلا یتخذ شیئا یخاف له فقدا
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد	زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی

وباید که نفس خود را بموجود خشنود کند وبانچه او را نباشد غمگین نشود تا بسرور دائم تواند زیست چنانچه در حدیث ان الله تعالی بحکمته وجلاله جعل الروح والفرح فی الرضا والیقین یعنی الله تعالی بحکمت وجلال خود سرور وشادمانی را در رضا و یقین تعبیه فرموده واگر برو دشوار نماید تامل در احوال طبقات امم نماید که هر یک واگر چه اهل صنائع باشند بمقتضای کل حزب بما لدیهم فرحون بطور وطریقه خود مسرورند بلکه دیگران را محروم ومرحوم میدانند پس طالب فضیلت باید که در معنی از اهل جهالت وضلالت کم نباشد ونظر بزخارف (چیزهای زراندود ۱۲) دنیوی که در دست دیگران باشد ننماید تا بفقدان آن ملالت بخود راه ندهد چنانچه حضرت الله تعالی در کلام اعجاز نظام حضرت رسالت پناه را میفرماید ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به

ازواجاً منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه وبطلیموس حکیم گفته حریص همیشه
درویش باشد واگرچه همه جهان او را بود وقنوع توانگر باشد واگرچه او را هیچ
نباشد واز آیات منسوخه قرآنیست لو کان لابن آدم وادیان من الذهب
والفضة لابتغی الیهما ثالثا ولا یملأ جوفه الا التراب فرد

پر می نشود کاسهٔ سر باز هوس	هر کاسه که سرنگون بود پر نشود

وکندی فیلسوف گفته بر آنکه حزن امری ضروری نیست بلکه حالتیست که اختیار را
دران مدخل تام هست و آن آنست که هر مطلوبی که از کسی فوت شود البته جماعتی
باشند که ازان مطلوب محروم باشند وبا وجود آن راضی فرحان باشند واین
دلیلست بر آنکه حزن بر فقدان ضروری نیست و هر مصیبتی و نا ملائمی که بکسی رسد
البته بعد از مدتی او را حزن بفرح وبکا بضحک متبدل شود مثل کسی که طمع در بقای
اسباب دنیوی نماید چون کسیست که در ضیافتی حاضر شود و شمامه در میان مجلس
بنوبت بهر کس رسانند و هر یک لحظه از رائحهٔ آن تمتع گیرد چون نوبت باو رسد

طمع اختصاص هر آن کند و خواهد که از دست هر چون از و باز گیرند حسرت و حزن
بخود راه دهد چه تمام اسباب دنیا ودائع الٰهی ست که بتناوب و تبدل اول بهر یک از
طبقات عباد میرساند و بهر وقت که ارادت بی علت متعلق شود باز می گیرد

وَمَا الْمَالُ وَالْاَهْلُوْنَ اِلَّا وَدَائِعٌ	چنانچه امام شافعی رضی الله عنه فرموده بیت
و عاقل باید که در رد ودیعت خجل شدن باشد	وَلَابُدَّ یَوْمًا اَنْ تُرَدَّ الْوَدَائِعُ

و حزن تا بسعف بخود راه ندهد بزرگی گفته که اگر دنیا را همین عیب بیش نبودی که
مار تعییت باستی که صاحب همت ان التفات ننمودی از سقراط پرسیدند که
سبب فرط نشاط و قلت حزن تو چیست گفت آنکه من ان چیزی ننهم که چون از من
فوت شود اندوهگین شوم اما علاج حسد و آن ترقب زوال نعمت
غیرست خواه که تمنای وصول آن بخود کند یا نه و این معنی اگر باعث بران
حرص وصول آن نعمت باو باشد بمشارکت قوت شهوی اند بود و اگر باعث
بران مجرد وصول مکروهی بحسود باشد از رذائل قوت غضبی بود بی مداخلت

قوت شهوی است این مرض بدترین امراض ست چه حاسد نعمت خیر دیگران معطل شود و هرگز نعم الٰهی از اهل عالم منقطع نگردد پس حزن و الم حاسد هرگز انقطاع نیابد و در حدیث است الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب یعنی آتش حسد خرمن حسنات را میسوزاند همچنانکه آتش هیزم را میسوزاند و بدترین انواع حسد آنست که در میان علما میباشد چه امور دنیاوی چون بواسطهٔ ضیق مجال محل تزاحم است گاه باشد که وصول نعمتی بکسی بی زوال از دیگری متصور نشود بخلاف علم که ازین شائبه منزه است چه در آن مزاحمت نیست و باتفاق صرف زوال و نقصان آن راه نیابد فی الواقع حسد این طائفه هم راجع باسباب دنیوی میشود و علاج حسد قریب بعلاج حزن و غضب باشد و اما غبطت آنست که رغبت کند در آنکه مثل آن نعمت که دیگری را باشد او را حاصل شود بی تمنی زوال نعمت غیر و آن اگر در امور دنیوی باشد زائد بر قدر کفاف مصلحت مذموم باشد و بقدر کفاف و صلاح محمود و در امور اخروی و فضائل نفسانی مطلقاً محمود و چون فطن لبیب درین مباحث تامل نماید بمعاونت آن معالجات دیگر

امراض قوا در آید مثلاً در علاج کذب ملاحظه کند که غرض از نطق اعلام غیرست
بانچه در ضمیر اوست و کذب منافی این غرض ست پس صرف نطق در ان وضع ا
غیر موضعه باشد که ظلم عبارت از انست و باعث بران حرص مالی یا جاهی باشد و
رذالت حرص معلوم ست و برین قیاس سائر رذائل

لامع دوم در تدبیر منزل و دروی شش لمعه است

لمعهٔ اول در سبب احتیاج بمنزل چون انسان در بقای شخص بغذا محتاج است
و غذای انسانی بی تدبیر صناعی چون کشتن و درودن و خرد کردن و پاک کردن و
سرشتن و پختن مهیا نمیشود و تمهید این اسباب جز بمعاونت و مشارکت صورت نبندد
بخلاف غذای دیگر حیوانات که طبیعی ست و صناعت را دران مدخل نیست و چون
تهیهٔ بمقدار غذا که ضرورت هر روز باشد روز بروز متعذر ست پس احتیاج باذخار
اسباب معاش و حفظ آن از دیگر ابنای نوع حاصل باشد و محافظت بی مکانی که
غذا و قوت را دران حفظ توان کرد و دست تغلب ظالمان از ان کوتاه باشد میسر نیست

یا می تحتانی و تشدید سین مهمله آسان کرده شده ۱۲۵

پس تمنازل احتیاج باشد و چون شخص را تدبیر صناعی که در تحصیل غذا ضروریست

احتیاج باشد پس البته او را اعوانی باید که در وقت غیبت و اشتغال او بامور ضروری

اقامت در منزل نماید و بنیابت او بحفظ اغذیه و اقوات مشغول گردد و این حاجت

نظر بحال شخصست و نظر بحال نوع لابدست از زنیکه بازدواج او توالد و تناسل

حاصل شود پس حکمت الٰهی مقتضی آن باشد که بتناکح هم امر منزل مضبوط ماند و هم امر نسل

منتظم شود و چون فرزند حاصل شود تدبیر او بر وجه لائق واجب باشد و چون جمعی یعنی

مرد و زن و فرزند مجتمع شوند هر آینه مراعات مصالح ایشان بمعاون دشوار باشد

پس احتیاج باعوان و خدم باشد و بدین جماعت که ارکان منزل اند انتظام معاش صورت

بندد و مثل پنج پدر و مادر و فرزند و خادم و قوت و چون نظام هر کثرتی بوحدتی تالیفی

منوطست نظام منزل نیز بتدبیر صناعی که موجب رابطهٔ الفت باشد مربوط تواند بود و از

اشخاص مذکوره پدر باین تدبیر اولیست پس ریاست منزل و سیاست اهل آن مفوض باشد

و مدبر را بانواع تدبیرات صائبه از ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و تکلیف

و رفق و مدارا و لطف و عنف قیام بسیاست باید نمود تا هر یک از آنچه تحت تدبیر اوست
بکمال لائق برسد و از اختلال ایمن باشد و مراد از منزل درین مقام خانه نیست که از خشت
و گل و سنگ و چوب باشد بلکه مراد تالیفی مخصوص است که میان شوهر و زن و والد و مولود
و خادم و مخدوم و متمول و مال واقع شود خواه در مسکن چوب و سنگ سکونت نمایند و خواه
در خیمه و خرگاه و خواه در سایهٔ درخت و مغارات و علم تدبیر منزل معرفت طریق سیاست احوال
این طائفه باشد بر وجهی که از خلل ایمن تواند بود و چون احتیاج باین اجتماع عموم خلائق
راست پس همه را تحصیل این علم باید نمود و اصل کلیه در تدبیر منزل آنکه بر نظر کنند
در احوال ارکان منزل و هر یک را در محل خود بدارد و اگر در یکی خلل واقع شود
اصلاح کند همچنانکه طبیب قطع عضوی از برای مصلحت عضو اشرف جائز بلکه واجب میداند
در تدبیر منزل نیز رکن اخس را فدای رکن اشرف باید داشت و اگرچه خصوصیت منزل
درین فن ملحوظ نیست چنانکه اشارتی بآن رفت حکما اشارتی بتدبیر اشرف انواع
منازل که بناست نموده اند و گفته اند افضل مساکن آنست که محکم باشد و سقف آن بارتفاع

تأمل در بنای آن واسع و مقام لائق هر فصلی و موسمی از آن معد باشد و احتیاطیکه
در دفع غرق و حرق و نقب و تعرض هوام و سرقه باید از آن غایت دور از حد خشیت
که بنا باید که ارتفاع آن زیاده از شش گز نباشد چون از شش گز زیاده بلند
کنند ملکی ندا کند الی این یا اسرف الفاسقین یعنی تا کجا عمارت بلند خواهی کرد
ای مسرف ترین متعلیان و ملاحظه حال همسایه باید کرد چه همسایه بد شرعاً و عقلاً
موجب فساد معیشت و افلاطون در کوی زرگران جای گرفته بود چون از
حکمت آن سوال کردند گفت از آنجهت که در وقتیکه خواب غلبه کند و از
مطالعه و تامل باز دارد به آواز مطرقه ایشان بیدار شوم لمعه دوم
در سیاست اقوات و اموال چون معلوم گشت که انسان را احتیاج باذخار
اقوات و ارزاق حاصلست پس احتیاط آنست که از اجناس مختلفه ذخیره کند تا اگر
بعضی اجناس در معرض تلف آید بعضی بماند و بجهت ضرورت معاملات دینار که حافظ
عدالت و ناموس اصغرست احتیاج است بنابر عزت و نفاست و رزانت جوهر

ومتانت ترکیب اندکی از وبا بسیاری اجناس مقاومت کند و بدین سبب احتیاج
بنقل اقوات از مساکن بعیده نباشد اگر دیار نبودی مشقت نقل ضروریات
ببلاد بعیده تحمل بایستی نمود و نظر در حال مال یا باعتبار دخل باشد یا باعتبار حفظ یا
باعتبار خرج اما دخل بر دو قسم یکی آنکه باسبابی شود که تدبیر شخص منوط باشد چون صناعات
دوم آنکه اختیار را در آن دخل نباشد چون مواریث و عطایا و اصول مکاسب سه چیز است
چنانچه بعضی ائمه دین گفته اند زراعت و تجارت و صناعت و امام شافعی رضی الله عنه
بر آنست که تجارت بهترین هر سه است و ماوردی از اصحاب شافعی گفته که زراعت
بهتر است و بعضی علمای متاخر گفته که چون درین زمانه اموال بیشتر مشتبه است و ورع
بر مردم غالب تجارت از احتیاط دور باشد و زراعت احوط باشد و چون در زمان امام شافعی رح
اموال حلال شایع بوده و امانت و دیانت بیشتر از نسبت حکم برجحان تجارت فرموده
و حکما گفته اند که بر تجارت اعتماد نباید کرد چه شرط آن سرمایه است و آن در معرض تلف است
و در کسب از سه چیز احتراز باید کرد یکی جور چنانچه به تقلب یا به تطفیف وزن و کیل چیزی

گردانیدن ۱۲

برند دوم عار چون مسخرگی و هزل و استهزا و آنچه مؤدی بمذلت باشد سوم دنائت
چون کناسی و دباغی با تمکن از صناعات شریفه و صناعات بعضی ضروری بود مانند
زراعت و بعضی غیر ضروری چون زرگری و نقاشی علی الجمله صناعات سه نوعست
شریف و خسیس و متوسط شریف آنست که تعلق بقوت نفسانی داشته باشد
و آن صناعات احرار و ارباب مروت باشد و معظم آن سه نوعست یکی آنکه تعلق بجوهر عقل
دارد چون صنعت وزارت دوم آنکه بادب و فضل تعلق دارد چون کتابت و بلاغت و نجوم
و طب و استیفا و مساحت سوم آنکه تعلق بقوت و شجاعت دارد چون سواری و ضبط ثغور
و دفع اعدا و صناعات خسیسه هم سه نوعست یکی آنکه منافی مصلحت عامه مردم باشد
چون احتکار و سحر و قیادت و اینها صناعات اشقیاست دوم آنکه منافی فضیلت نفسی
باشد چون مسخرگی و مطربی و مقامری و این صناعات سفهاست سوم آنکه مقتضی
تنفر طبع باشد چون حجامی و دباغی و کناسی و اینها صناعات فرومایگان است و چون
احکام طبع بنزد عقل واجب نیست صنف اخیر عند العقل قبیح نیست بلکه

جهت انتظام امور معاش باید که جمعی بآن مشغول باشند بخلاف و صنف اول که
تمیز عقل قبیح است و هر کسی که بصناعتی موسوم است باید که در آن صناعت تقدم و کمال طلبد و
بدنائت همت راضی نشود و بداند که هیچ زینت در دنیا نیکوتر از رزق فراخ نیست و بهترین اسباب
آن صناعتیست که بعد از اشتمال بر عدالت بعفت و مروت نزدیک باشد و هر مال که بغصب و
مکابره و عار و دنائت بدست آید اگرچه بسیار نماید ناقص و بی برکت باشد شرعا و عقلا
اجتناب از آن واجب باشد و هرچه بکسب جمیل حاصل شود اگرچه قلیل باشد میمون و با برکت
بود و رعایت اعتدال در بذل مال و خرج آن بی اسراف و تقتیر و ریا و مباهات باید نمود و
و باید که خرج کمتر از دخل باشد و ملاحظه اوقات ضروری نمایند ایام قحط و نکبات امراض
باید کرد و اولی آنکه بعضی اموال نقود و اثمان باشد و بعضی اجناس و امتعه و بعضی املاک
و ضیاع و مواشی تا اگر در یکی خللی واقع شود از دیگری جبران حاصل کنند و مصارف مال سه قسم است
یکی آنکه بحکم الهی و وضع شریعت باید داد چون زکوة و صدقات و نذر دوم آنکه بطریق سخاوت
و ایثار و اکرام و هدیه چون بدل باید و مبرات سوم آنچه از روی مصلحت بجهت جلب نفع و دفع

…غیر را بر مصلحت خویش مقدم داشتن ۱۲

باید داد اول چون تحف که بجهت انجاح مهمات و قضای مطالب پیش سلاطین برند

روا کردن ۱۲

وانفاق در وجوه مآکل و مشارب و ملابس اهل منزل دوم چون بذل مال بر ظلمه و سفها

خرج کردن ۱۲

از جهت صیانت مال و عرض و در نوع اول چهار چیز رعایت باید کرد یکی آنکه آنچه دهد

آبرو ۱۲

بفرط رغبت و طیب خاطر دهد اصلا ابرام در ظاهر و در باطن متلهف نباشد چه نهایت

سخافت بود که الله تعالی از خزانه کرم خود نعمتی بیکی از بندگان ارزانی فرماید و او را امر کند

که محقری از آن در راه او صرف نماید و او را آن بر خاطر گران آید دیگر آنکه خالصا لوجه الله

صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان و احباط آن نشود

سوم آنکه معظم آن بر درویشان نهفته حال دهد که حق تعالی در شان ایشان فرماید یحسبهم

الجاهل اغنیاء من التعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه افشا مظنه رعونت

و وضع منت است و شاید که بسبب انکسار خاطر مستحق گردد و در احادیث نبویست که

شکسته شدن ۱۲

صدقه نهفته غضب حق تعالی را باز می نشاند و در حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات آنست

که بدست راست بدهد چنانچه دست چپ را خبر نبود و حضرت رسالت پناه صلی الله

ابرام بالکسر باطل کردن ۱۲

عه اضافت توصیفی یعنی درویشانیکه موصوف اند بصفت تعفف که ترک سوالست و ترک اموال شان جهت شفقت و مرحمت نسبت خلق باشد که ناگاه مردم رو سوال نکنند

علیه وسلم فرموده که چون حضرت حق تعالی زمین را بیافرید در اضطراب آمد و قرار نمیگرفت پس کوه را بیافرید زمین را بآن قرار داد ملائک ازین معنی تعجب فرمودند و سوال کردند که بارخدایا هیچ مخلوقی از کوه سخت تر باشد فرمود که بلی آتش دیگر پرسیدند که از آتش سخت تر هست فرمود که بلی آب دیگر گفتند از آب سخت تر باشد فرمود که بلی باد گفتند از باد سخت تر باشد فرمود که بلی صدقهٔ پنهانی که کسی آن دهد چنانچه بدست راست دهد دست چپ را ازان خبر نباشد چه تاثیر آن از همه چیز بیشتر است زیرا که بلای مبرم را دفع میکند و در صنف دوم پنج شرط رعایت باید کرد اول تعجیل چه بعد از انتظار شاید که لذت آن با الم انتظار برابر یا کمتر باشد دوم کتمان که از غوائل ظهور ایمن باشد سوم آنکه آنرا حقیر شمرد اگرچه بسیار باشد چه این شیوهٔ اهل مروت و علو همت است چهارم مواصلت پی در پی عطا کردن چه طول عهد موجب فراموشیست و سبب اضاعت انعامات سابقه پنجم وضع در موضع لائق تا از قبیل تخم در شوره زار کشتن نباشد چنانچه گفته اند

بیت ووضع الندی فی موضع السیف بالعلی	مضرٌ کوضع السیف فی موضع الندی

٢٠٠

ز اعتبار نسخه متن که مصنف رحمه الله درین صنف سوم برعایت ...
امر کرده یکی از آن سه اینجا مذکور است و دو
از آن در هیچ یکی در نسخ موجود یافته نمیشود
غالبا از سهو کاتب بنا بر جانب مصنف در نسخه قلمی
از غلطی از اصل مسوده نقل برداشته و نشاید
کردم از آن سه تحفی در ایصال باشد
از آن احتراز نمودن ۱۲ مولوی عبد الغفور
نه ابنست که در اجتهاد است حلب
نفع باشد چون نفقه عیال هم نزد اعتدال
من کل الوجوه درهمی ندارد که بطعن عوام گرفتار
شود ۱۲ منه تبذیر پراگنده کردن و پریشان ساختن
و بی اندازه خرج کردن ۱۲ منتخب منه فواید تاهل بسیار
است انها مجملا آنکه فرموده رسول خدا صلوات الله علیه و آله هر که
نکاح کرد یک نیمه دین خویش در حصار کرد زیرا که بغرض اگر
کسی زوج را نگاه دارد و شکست که چشم و دل را از وساوس
پردازد ۱۲ منه زیرا که در حدیث آمده نکاح کنید و فرزند
آرید پس فخر خواهم کرد روز قیامت بر زیادتی امت خود بر
دیگران و هم در خبر است که از جمله خیراتی که ثواب آن منقطع
نمیشود یکی فرزند است که دعای او پیوسته برای پدر پیوسته باشد

و در صنف سوم سه چیز رعایت باید نمود اول اعتدال لیکن آنچه بنای فضل با احتیاط
آنست که میل بزیادتی کند بقدر آنکه از ضرر نفس و مال غرض ایمن گردد چه انصاف و عدالت
در اکثر طباع مفقود است و طمع و حرص و حسد و بغض در نفوس مرکوز پس بنای نفاق بر قواعد
عرف و عادت ناس نهادن ببلاغت غرض نزدیکتر است از بنا بر سیرت خواص مثل اکثر ناس
آبرو ۱۲
بر تبذیر است لمعه سیم در سیاست اهل بدانکه غرض اصلی و مقصود کلی در
تاهل حفظ نفس از وقوع در فساد و طلب نسل و حفظ مال باشد نه داعیه شهوت و دیگر
اغراض و بهترین زنان آنست که بعقل و دیانت و عفت و فطانت و حیا و رقت
قلب و ادب و ایثار رضای شوهر و وقار متحلی باشد و عقیم نباشد و بکر و ولود باشد و معرفت انجال
اگر بکر باشد بآن تعجیل اندر بود که از قبیله باشد که اناث ایشان عقیم نباشند و اگر ثیب باشد
باید که مادر فرزند شده باشد و آزاد از کنیز که بهتر چه مشتمل بحصول اتباع و استظهار باقارب
و استمالت اعدا و معاونت در امور معاش و احتراز از دناءت نسب او لازمست و بکر از غیر بکر
اولی چه قبول ادب و انقیاد شوهر در بکر متصور است اگر با وجود این خصایل نسب و ثروت

و جمال متجلی باشد نهایت کمال تواند بود فاما درین سه خصلت خطری چند هست از آنجهت رعایت
احتیاط دران باید نمود چه سبب عجب ست و چون زنان بنقصان عقل موسوم اند
بدان واسطه از انقیاد شوهر انفت نمایند بلکه وقت باشد که شوهر را بمنزله خادم دانند
و موجب انعکاس امر و انعکاس حال و اختلال مآل گردد و مال و جمال نیز همین عاقبت
و جمال بفساد دیگر مخصوص ست چه زن جمیله را راغب بسیار باشد و عقل که مانع از قبائح ست
در زنان کمتر و ازین موجب بفساد و تشهیر شود و شوهر را در سیاست زن سه چیز رعایت باید کرد
و از سه چیز احتراز باید نمود و آن سه چیز که رعایت باید کرد اول هیبت که خود را در نظر زن مهیب
نماید تا از اطاعت اوامر و نواهی او تهاون ننماید و این اعظم انواع سیاسات ست و انتظام امر معنی
باظهار فضائل و اخفای رذائل تواند بود دوم کرامت که زن را گرامی دارد بچیزی که موجب
محبت و الفت او شود تا از خوف زوال آن حال اقدام بر خلاف رای شوهر ننماید با آنکه او را
در ستر و حجاب از نظر غیر محارم نگاه دارد و با او بمجاملت محاورت نماید و در مبادی امور با او مشورت
کند بر وجهی که او را در طمع متابعت نیفگند سوم آنکه با خویشان و متعلقان او طریقهٔ اکرام

و احترام و مدارات و مواسات و بذل معروف و سیرت وی ظاهر و خلقی دیگر بر وی نگزینید
و اگر چه بجمال و مال و نسب از وی زیاده باشد چه غیرت و حسدی که در طبایع زنان مرکوز است
با نقصان عقل ایشان را بر قبایح و فضایح دارد و بغیر از ملوک که مقصود از تزوج کثرت
نسلست و زنان را نسبت با ایشان جز طریق عبودیت سپردن چاره نیست و در تعدد ازواج
رخصت نداده اند و ایشان را نیز احتراز اولیست چه نسبت مرد بمنزل نسبت دلست ببدن
و همچنانکه یک دل منبع حیات دو بدن نتواند شد یک مرد را نیز تدبیر دو منزل میسر نشود
و دوم دست تصرف زن در اقوات بر وجه مصلحت و استعمال خدام در خدمت قوی دارد و سوم آنکه
خاطرش به تعهد امور منزل و تکفل مهمات خانه و نظر در مصالح خانه مشغول گرداند تا تعطیل او را
باعث بر قبایح نشود چه نفس انسانی تحمل تعطیل نکند و فراغ از ضروریات مقتضی نظر
در غیر ضروریات شود و باعث گردد بر بیرون آمدن و نظاره مردان کردن و مردان را نیز در نظر او
مستحقر نماید پس بر اقدام فضایح دلیر شود و در اغیار را در وی طمع پیدا شود و سبب فساد گردد
و اما آن سه چیز که از آن احتراز باید کرد اول افراط محبت زن که مقتضی استیلای اوست

در مباشرت و میل قلب برابر داشتن واجب نیست زیرا که این متعلق بدل باشد و بران اختیار نیست منقولست که رسول علیه السلام شبی نزدیک هر یکی از ازواج مطهرات میبود و حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها را دوست تر میداشت و میگفت بار خدایا آنچه بدست منست میکنم اما دل بدست من نیست ۱۲ کیمیای سعادت

شب با ایشان بودن مگر

مواسات بجای آوردن

میان هر دو زن طریق

بچهار زن جائز داشته اند

دیگر کنند که در شرع شریف

۱۲ منه و اگر بمصلحتی زن

عیش و در ... باشد

له و آن مرد سبب تنگی

اخلاق جلالی

وسبب

وسبب انعکاس چهره هرگاه که امر ما موشوش و حالم محکوم آئینه نظام اختلال یابد و اگر محبت

محبت او مبتلا شود ازو مخفی دارد و اگر غلبه نماید بعلاجیکه در باب عشق گفته اند دفع نماید

دوم آنکه در امور کلی با او مشورت نکند و بر اسرار خود او را اطلاع نگرداند و مقدار مال خود

و ذخائر غیر قوت از و پوشیده دارد چه نقصان عقل ایشان را بر مفاسد باعث شود و در تواریخ

آورده اند که حجاج را حاجبی بود که علاقه اختصاص قدیم با او داشت وقتی در اثنای

محاورت حجاج گفت راز خود را با زنان نباید گفت و بر ایشان اعتماد نشاید کرد حاجب گفت

مرا زنیست بغایت دانا و مشفق و بروی اعتماد بسیار دارم چه بتکرر تجارب وثوق باحوال او

حاصل نموده ام و او را خازن اسرار خود دانسته حجاج گفت این صورت خلاف مصلحت

و من این معنی بر تو روشن گردانم بعد از آن بفرمود تا هزار دینار در کیسه کردند و بر آن مهر

خود نهاد و بحاجب داد و گفت این زر بتو بخشیدم اما بمهر من باشد و این را بخانه ببر و با زن

بگوی که این زر را از خزانه ملک دزدیده ام و برای تو آورده ام خواه پنهان کن و بعد از

مدتی حجاج کنیزکی را بخشید حاجب را و بخانه برد زن را حاجب گفت که از برای خاطر من

این کنیزک را باید فروخت حاجب گفت کنیزکی که پادشاه بخشیده باشد چگونه باید فروخت
زن از نیمعنی خشم گرفت و چون پاسی از شب گذشته بود بر سرای حجاج رفت و پرده دار را گفت
بگوی که زن فلان حاجب آمده و بار میخواهد چون دستوری یافت بعد از تمهید سلام و خدمت
عرض کرد که چندین سالست که شوهر من ربیب نعمت و رهین حضرت تست اکنون
خیانتی در خزانه خاصه نموده مراعات حق نعمت پادشاه نگذاشت که پنهان دارم و کیسه زر
بیرون آورد و گفت که شوهرم این را از خزانه دزدیده همچنان بمهر پادشاهست حجاج
حاجب را طلبید و کیسه زر را پیش او نهاد و گفت این زن که ترا مشفق دستوره آورده مرا اگر از حقیقت
کار خبر نبودی سر تو از تن جدا شده دست بازی کودکان و پامال ستوران بودی سوم آنکه
زنانرا از ملاهی و نظر با جانب و استماع حکایات مردان و صحبت با زنانی که باین خصال موسوم
باشند منع کند خصوصا پیرزنانی که بفساد افعال متهم باشند و از حدیث نقل کرده اند
که زنان را از خواندن قصه یوسف علیه السلام و شنیدن آن منع باید کرد که مبادا
بانحراف ایشان از قانون عفت شود و آنچه زنانرا در حق شوهران رعایت باید کرد

پنج خصلت اول ملازمت عفت دوم اظهار کفایت سوم شوهر را مهیب داشتن و
بنظر احترام در دو دیدن چهارم فرمان بردن و از نشوز احتراز کردن پنجم مجامعت در عشرت
کردن و ترک عتاب و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده که اگر کسی را سجده
مخلوق روا بودی من زنان را بسجده شوهران امر میکردم و حکما گفته اند زنان نیک تشبیه اند
بمادران در محبت و شفقت و بکنیزکان در قناعت و خدمت و بدوستان در الفت و صداقت
و زنان بد تشبیه اند بجباران در فرمان نابردن و سطوت و بدشمنان در استخفاف شوهر
و مذمت و بدزدان در طمع مال او بطریق خیانت و چون کسی بزنی ناشایسته مبتلا گردد هیچ
علاج چون مفارقت نیست دوام که مودی بفساد نشود مثل ضیاع اطفال و غیر آن
از مفاسد و اگر میسر نشود بغیر از مدارات و مواسات بمال و غیره چاره نباشد و بعد ازین همه
بهترین تدبیرها آنست که او را بکسی سپارد که منع او از مفاسد تواند کرد و اختیار سفر دور کند
و مدتی مدید دران سفر بپاید باشد که مفرج الکروب فرجی کرامت فرماید خبری بلاد ثم از
جانب دیگر باید و حکمای عرب گفته اند از پنج طایفه زن احتراز باید کرد حنانه و منانه و انانه

وکیة القفا و خضراء الدمن اما حنانه زنیست که او را فرزندان از شوهر دیگر باشند و بمال این شوهر بر ایشان مهربانی کند و منانه زنیست که بیشتر متموله باشد و بمال بر شوهر منت نهد و اما انانه زنیکه پیشتر شوهری دیگر داشته باشد که بزعم او بهتر ازین شوهر باشد و پیوسته از حال این شوهر شکایت و ناله کند و کیة القفا زنیست که بجا در عفت مستور نباشد و هر گاه در غیبت شوهر بذکر فضائح او داعی بر قفای شوهر نهد و خضراء الدمن زنی باشد جمیل بد اصل و تشبیه او بسبزه مزبله ها کرده اند و همین معانی در حدیث سید المرسلین علیه الصلوة و السلام وارد است و چون کسی بسیاست زن قیام تواند نمود اولی او را عزوبت باشد لمعه چهارم در سیاست اولاد اولا باید که دایه لائق معتدل المزاج برای او تعین کنند چه کیفیت مزاجی و نفسانی دایه در مولود سرایت کند و چون در شریعت حقه وارد است که تعیین اسم در روز هفتم کردن اولیست متابعت آن باید نمود و همانا حکمت تاخیر آن باشد که بعد از تامل نامی لائق تعیین باید چه اگر نامی ملائم تعیین کنند همه عمر از آن در کدورت باشد و از نجهت رعایت نام کردن از حقوق فرزند است بر پدر و چون رضاع تمام شود بتادیب او مشغول

باید شد تا کسب اخلاق ذمیمه نکند چه قابلیت ایشان بر کمال است و میل طبیعت بر رذایل

در نفوس کودکان مرکوز است چنانچه سابقا بیان رفت در تهذیب اخلاق او بر وجهی که گفته شد

تا اسی به طبیعت نموده ترتیب نگاه دارد و چون اول آثار قوت تمیز حیا است چنانچه گذشت

غلبهٔ حیا دلیل نجابت و فضیلت باشد پس چون این خصلت ازو مشاهده رود در تادیبش

اهتمام زیاده باید نمود اول تادیبات آنکه او را از مخالطت اضداد که بر رذایل موسوم باشند

منع کلی نمایند چه نفوس صبیان بمنزلهٔ لوح ساده باشد و قبول صور بسهولت نماید بعد

ازان او را شرائع دین و آداب سنن بیاموزانند و بمواظبت بران دارند و بر امتناع ازان

زجر و تادیب نمایند بقدر طاقت و مقدار قوت او چنانچه در احکام شریعت مقرر شده

در سن هفت سالگی او را بنماز امر کنند و اگر در سن ده سالگی ترک کند او را بضرب تادیب کنند

و او را بمدحت اخیار و بمذمت اشرار بخیرات تحریص دهند و از شر و تنفیر نمایند و اگر جمیلی

ازو صادر شود ایشان نماید محمدت کنند و اگر قبیحی مبادرت نماید بمذمت تخویف کنند و تا میسر باشد

سرزنش صریح نکنند بلکه حمل بر سهو کنند تا موجب جرأت و نشود و اگر پوشیده دارد هتک ستر او

نکنند و اگر تکبر از انجا مد در خلوت او را توبیخ بلیغ کنند و در تقبیح آن فعل مبالغه نمایند و از

معاودت بترسانند و از تکرار توبیخ و مکاشفت احتراز نمایند که مبادا ابتلا عادت کنند و وقاحت

در و راسخ شود و بمقتضای النّاس حریصٌ علیٰ ما مُنِع بر معاودت حریص گردد و ملکهٔ حسن حیل

بکار دارند و باید که در نظر او لذت اکل و شرب و لباس فاخره مستخف گردانند و در خاطرش

قرار دهند که جامهای منقش و ملون شیوهٔ زنانست و مردان باید که خود را ازین مزین ترفع دارند

و مطمح نظر آب و علف ساختن عادت بهائم است و اول آداب طعام خوردن چنانچه خواهد آمد

او را بیاموزند و تفهیمش کنند که غرض از خوردن صحتست نه لذت و اغذیه و اشربه بمنزلهٔ

ادویه است که بان دفع جوع و عطش کنند و همچنانکه ادویه بقدر ضرورت و مصلحت دفع مرض

تناول باید کرد اغذیه و اشربه نیز بمقدار سد جوع و دفع عطش باید و او را از تفنن در طعام

منع کنند و به اقتصار بر یک طعام مائل سازند و اشتهای او را ضبط کنند تا بهر طعام اقتصار

تواند کرد و بلند اند مشعوف نباشد و گاه گاه او را نان تهی دهند تا بوقت ضرورت بان تواند ساخت

و آئین آداب اگر غیر اغنیاست و از اغنیا نیکوتر باشد و شام را از چاشت بیشتر دهند تا در روز خواب

برانِ چیزی که باز داشته شده است از وی ۱۲ غ ـ اسم مفعول از استخفاف بمعنی سبک شمردن و خوار داشتن و سبک گردانیدن ۱۲ منتخب ـ مطمح جای افتادن علف بفتحتین خورش ستوران و در برهان نوعی از گیاه ۱۲ غ ـ بفتح و تشدید دال مهمله بمعنی حائل ـ اخلاق جلالی

تفنن بر روزن تفعل گونه گونه شدن ـ اقتصار بسنده کردن ـ صبر ۱۲ ـ غیاث اللغات ـ مشغوف ـ مبتلا

استوار دیدار ۱۲ منتخب ـ بی شرم شدن ـ بالکسر سخت رو شدن ـ منتخب ۱۲ ـ مکاشفت آشکار کردن ـ تفسیر نمودن

وکسالت بر و غلبه نکند و گوشت باعتدال دهند تا موجب ثقل و بلادت نشود و از
حلوا و میوه و اطعمهٔ سریعة الاستحاله او را منع کنند و از آب در میان طعام خوردن منع کنند
و هر چند همه کس را از مسکرات احتراز و صحبت در دو کان بحسب عقل مبالغه بیشتر ست چه
بنفس و بدن ایشان مضر ست بر غضب و تهور و وقاحت و طیش باعث شود و این
ملکات ردیه درو مستحکم گردد بلکه او را از مجالس این طائفه بی مصلحتی منع باید کرد و از سخنان
قبیح شنیدن مانع باید شد تا از وظائف آداب فارغ نشود و تعبی تمام نکشد طعامش
ندهند و از کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قبائح دلیر نشود چه هر آینه باعث بر
پوشیدن قبیح تواند بود که دران فعل تصور کرده باشد و از خواب روز و خواب بسیار
در شب منع کنند و از جامهٔ نرم و اسباب تنعم مثل خیش و سردابه در تابستان و آتش و
پوستین در زمستان اجتناب دهند و بحرکت و پیاده رفتن و سواری کردن و ریاضات مایل
او را عادت دهند و آداب خاستن و نشستن و سخن گفتن چنانچه خواهد آمد بیاموزانند
و بترتیب سعی تزیین ملابس زنان او را از زینت نکند و انگشتری تا وقت حاجت نرسد

باو نهند و از مفاخرت بر اقران به پدران و اسباب دنیوی او را
منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و بکلی از سوگند خواه راست و خواه دروغ
نهی کنند چه سوگند از همه کس قبیح ست و بحسب شرع اگرچه راست
باشد مکروه ست مگر آنکه متضمن مصلحت دینی باشد و اگر مردان را بسوگند
احتیاج باشد کودکان را هیچ احتیاج نیست و بخاموشی و اقتصار
بر جواب در پیش بزرگان مستمع بودن و سخن نیکو عادت کردن مائل
گردانند و بزرگ زادگان را احتیاج باین آداب بیشتر باشد و باید که معلم دیندار
و عاقل باشد و بر ریاضت اخلاق واقف و بطهارت ذیل و وقار و هیبت
و مروت مشهور و از اخلاق ملوک و آداب مجالست و مواکلت با ایشان
و محاورت با هر طائفه از طوائف مردم با خبر و باید که دیگر ابنای جنس بل که
بزرگزادگان که بآداب کریمه متحلی باشند با او در مکتب باشند تا ملول نشود و آداب
از ایشان فرا گیرد و بواسطه مشاهده ایشان در تعلم سعی بیشتر کند و چون معلم او را

بضرب تادیب کند از فریاد و شفاعت منع کنند چه آن شیمهٔ ممالیک و ضعفاست
و معلم باید که تا تقصیری ظاهر ازو مشاهده نکند بضرب اقدام ننماید و چون بضرب
حاجت افتد در اول باید که بشمار اندک و الم بسیار باشد تا عبرت گیرد
و بر معاودت جرأت نکند و آورا بر سخاوت ترغیب کنند و حطام دنیوی را
در چشم او خوار و حقیر سازند چه آفت محبت زر و سیم از آفت سموم و افاعی
بیشتر است و امام غزالی در تفسیر کریمهٔ وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ می‌آید
که مراد باصنام زر و سیمست و ابراهیم علیه السلام عافرموده که مرا
و فرزندان مرا از عبادت زر و سیم و دلبستگی بآن دوری ده چه منشاء جمیع مفاسد
محبت آنست و در اوقات عطلهٔ ایشانرا رخصت بازی کردن دهند
بشرط آنکه مشتمل بر تعبی زیاده و ارتکاب قبیحی نباشد و آیین و آداب آن از همه کس
مستحسن باشد و از جوانان نیکوتر و چون قوت تمییز و غالب شعور او را تفهیم کنند
که غرض اصلی از اسباب دنیوی حفظ صحت است تا بدان چندانکه نفس

سعادت اخروی آفریده شده است و ریخ و لعب نمیاز د نقد اوقات رایگان نسازد ۱۲ مولوی محمد عبد الغفور رح

استعداد دار البقا حاصل کنند بماند پس اگر اهل علم باشند بترتیبی که مذکور شد اورا
تعلیم علوم نمایند و اگر اهل صناعت باشند بعد از انکه از آداب واجبهٔ شرعیه فارغ
شده باشد به تعلیم آن مشغول سازند و اولی آنست که در طبیعت کودک نظر کنند و
از احوال او تفرس جویند که استعداد کدام علم و صناعت بیشتر دارد و اورا بآن مشغول
دارند چه بمقتضای کل میسر لما خلق له هر کس را استعداد هر صناعت نیست بلکه
هر یک را استعداد صناعتی خاصست و در تحت این سریست غامض که سبب قوام
عالم و انتظام احوال بنی آدم ست و حکمای سابق در طالع مولود نظر میکرده اند و
اورا بهر صناعت که بحسب اوضاع نجومی لائق حال میدیده اند مشغول میساخته اند
چه هر کس که مستعد صناعتی باشد باندک سعی تکمیل آن تواند کرد و چون غیر مستعد باشد
سعی او در ان تعطیل روزگار و تضییع اعمار باشد و اگر طبعش ملائم صناعتی نباشد
و آلات و ادوات مساعد او را بران مکلف ندارند و بصناعتی دیگر نقل کنند بشرط
آنکه از تشبث بران یاس کلی شده باشد تا موجب اضطراب نشود و در اثنای فن یاختی

لائق که تحریک حرارت غریزی کند و بدو حفظ صحت و نفی کسل و بلادت باشد
عادت نماید و چون صناعتی بیاموزد و کسب وجه معیشت از ان امر کنند تا چون حلاوت آن
دریابد در تکمیل آن کوشد و در دقائق آن صنعت سبقت گیرد و نیز بتعیش از کسب جمیل که
شیمه احرارست عادت کند و برزقی که از پدر و مادر باو رسد اعتماد ننماید چه اکثر اولاد اغنیا
که بثروت پدران مغرور بودند از تعلم صناعات محروم شدند و بعد از انقلاب روزگار
در عرصه ضیاع افتادند و چون در اکتساب و تعیش بان مستقل شود اولی آنست که اورا
متاهل سازند و حاصل او را جدا کنند و ملوک فرس فرزندان را در میان خدم و حشم
تربیت نکردندی بلکه با ثقات بطرفی فرستادندی تا بخشونت عیش عادت
کردندی و عادت و سای دیلم همین بوده و کسی که بضد این طریق نشو و نما یافته باشد
اصلاح او مشکل بود خصوصا که بسن در آمده باشد چون چوب خشک که بهت ساختن
آن دشوارست سقراط حکیم را چون پرسیدند که چرا مخالطت تو با جوانان بیشترست
همین جواب گفت و در تربیت دختران بانچه لائق ایشان باشد از ملازمت خانه

کسب فضائل و دفع رذائل کے سازد ۱۲ منه که چوب تر باسانی راست توان کرد بخلاف خشک که طراوتش رفته و نگاه باشد که با تش گرم

و مبالغت در حجاب و عفت و حیا خصال کریم در زنان بهاین وقت ترغیب باید نمود و هنرهای
لائق آموخت و از خواندن و نوشتن بکلی منع باید کرد و چون بحد شوهر رسند در تزویج ایشان
با کفوی تعجیل باید نمود و این نیست طریق تربیت اولاد و چون در اثنای این مباحث عده
شرح بعضی آداب واقع شده انجاز ضروریست و آن آداب اگر چه مخصوص کودکان
نیست در غیاب کور شده و وثوق بر قابلیت ایشان بیشتر است آداب
سخن گفتن باید که بسیار نگوید چه بسیار گفتن نشانه خفت دماغ و سخافت
عقل و موجب سقوط مهابت و قلت وقع باشد و عائشه صدیقه رضی الله عنها میفرماید
که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم که طوطی خوش الحان و ما ینطق عن الهوی
بود علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات سخن باعتدال فرمودی تا به که در مجلسی
که متمادی شدی کلماتی که بزبان حقائق ترجمان آنحضرت جاری شدی تعداد آن شمردی
ابوذر رحمه الله گفته که چون کسی را بینی که بی حاجت سخن بسیار میگوید یقین دان که دیوانه
است و تا آنچه خواهد گفت در خاطر مقرر نکند تلفظ ننماید و در حکما گفته اند

و هر چه زنان را در علم دین و کار نماز و طهارت و حیض و غیر آن که بکار آید باید که بیاموزد و گرنه بزه مند و آثم خواهند شد ۱۲

سه چه از جهت نقصان عقل ایشان احتمال انواع مفاسد هرگونه خرابی و ضرر باشد ۱۲

سه کفو بضمتین و بضم الکاف و کسر الفاء مع سکون الفاء کما فی الکشاف و آن مساوات باشد خواه در نسب و آن مخصوص بعرب است نزد عجم خواه در اسلام و آن مخصوص عجم ...

نیز های خود ضایع کرده اند خواه در اسلام ... که وراست عرب باعتبار کفایت در بین چیزها است ۱۲

سه انجاز بمعنی روا کردن حاجت و وفا کردن وعده ۱۲

سه منتخب و از ان سبب که ایشان محتاجند و دیگران مستغنی ۱۲

سه دماغ بکسر اول بمعنی مغز سر و با بمعنی نغز خواندن باید چرا که معنی آن چیزی سبک گرفتن است سخافت بفتح اول و چهارم فا بمعنی تنکی کالضعیفین است و تنکی کنند سبکی سست و بمعنی کم ظرفی ۱۲ منتخب

سه مهابت بالفتح بمعنی ...

[illegible]

[illegible]

فکر مقدم دارد و تا قول و سخن مکرر نگوید مگر آنکه احتیاجی بآن واقع شود و آن هنگام باید که
از تکرار به تنگ نیاید و هر کس که حکایتی کند اگرچه بران واقف باشد باید که وقوف
خود بران اظهار نکند تا آنکس سخن تمام کند و سخن که از غیر او پرسند جواب نگوید و اگر از
جماعتی پرسند که او داخل ایشان باشد بر دیگران سبقت نگیرد و اگر کسی بجواب
مشغول شود و او بر بهتر از ان قادر باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس
جواب خود بگوید بر وجهی که طعن در متقدم نباشد و تا سخن که با او گویند تمام نشود
بجواب اشتغال ننماید و در محاوره و مباحثه که در حضور او گذرد چون با او خلل نداشته باشد
دخل ننماید و اگر سخن از او پوشیده دارند استراق سمع نکند و با بزرگتران مجلس سخن
بکنایت نگوید و آواز باعتدال برکشد نه پست و نه بلند و اگر سخن مشکل افتد به تمثیل
روشن گرداند و فی مصلحتی باطناب نکوشد بلکه طریقهٔ ایجاز سپرد و الفاظ غریبه و کنایات
بعیده استعمال نکند و از فحش و شتم احتراز نماید و اگر احتیاج به تعبیر از امری فاحش افتد
به تعریض و کنایت اکتفا کند و از مزاح شنیع که موجب سقوط مروت و حدوث استهانت

و جالب حقد و عداوت باشد اجتناب واجب داند و در هر مقامی کلام بر وفق
مقتضای حال اند و در مکالمه بدست و چشم و ابرو اشارت نکند مگر اشارتی لطیف
که مقتضای مقام باشد و خواه بحق و خواه بباطل اصلا با اهل مجلس خاصه
با بزرگان و سفیهان لجاج و خلاف نورزد و با کسی که مبالغه با وی مفید نباشد
الحاح نکند و در مناظره شرط انصاف نگاه دارد و سخن دقیق با کسی که فهم او آن را
نگوید و با هر کسی بقدر عقل او سخن کند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم فرمود نَحنُ مَعاشِرَ الأنبیاءِ اُمِرنا اَن نُکَلِّمَ النّاسَ عَلیٰ قَدرِ عُقُولِهِم و عیسی
علیه السلام فرموده و لا تُضَیِّعُوا الحِکمَةَ عِندَ غَیرِ اَهلِها فَتَظلِمُوها و در محاورت طریق
ملاطفت مرعی دارد و حرکات و افعال و اقوال هیچکس را محاکات نکند و سخن موحش
نگوید و چون پیش بزرگی سخن گوید ابتدا بچیزی کند که بفال مبارک باشد چون بقای
دولت و دوام سعادت و نظایر آن و از غیبت و نمامی و بهتان و دروغ گفتن و
شنودن بکلی احتراز واجب داند و با اهل آن مداخلت نکند و باید که شنیدن او از گفتن

بیشتر باشد و از حکیمی پرسیدند که چرا شنفتن تو از گفتن بیش ست گفت زیرا که مرا

دو گوش داده اند و یک زبان مصرع	یعنی که دو بشنو و یکے بیش مگو

آداب حرکت و سکون در رفتن تعجیل نکند که نشانهٔ طیش ست و تأنی زیاده
از حد نکند که علامت کسلست و چون متکبران تبختر ننماید و بشیوهٔ زنان و مخنثان خود را
نجنباند و طریقهٔ اعتدال نگاهدارد و بسیار باز پس ننگرد که آن شیوهٔ بلهاست
و پیوسته سر در پیش ندارد که آن دلیل غلبهٔ حزن و فکر ست و در رکوب نیز اعتدال
نگاهدارد و در نشستن پای دراز نکند و یک پای بر دیگری ننهد و بر زانو نشیند الا در خدمت
پادشاه و استاد و پدر و کسیکه بمثابهٔ ایشان باشد و سر بر زانو و دست ننهد که علامت
حزن و کسالت باشد و گردن کج نکند و از حرکات عبث مثل بازی بریش و دیگر
اعضا احتراز کند و انگشت در بینی و دهن نکند و از مفاصل انگشت و غیر آن بانگ بیرون نیاورد و
و از تثاوب و تمطی اجتناب کند و آب دهن و بینی چنان نیندازد که حاضران مشاهده
کنند یا آواز آن بشنوند و رو بقبله نیندازد و بدست و سر آستین و دامن پاک نکند و چون

به مجلسی رود فروتر از جایگاه خود و بلندتر از آن ننشیند و اگر بزرگ مجلس او باشد هر جا که نشیند جایز بود چه صدر آنجا خواهد بود و اگر بوقوف بر جای خود ننشیند چون واقف شود باز بجای خود آید و اگر جای خود خالی نیابد باز گردد بی آنکه اضطرابی و کراهیتی بخود راه دهد و پیش غیر حرم و خدم جز روی و دست برهنه نکند و از زانو تا ناف بهیچ حال برهنه نسازد نه در خلا و نه در ملا مگر عند الاحتیاج مثل قضای حاجت و غسل و نظایر آن و در پیش مردم نخسپد و اصلا به پشت باز نیفتد خاصه که در خواب غطیط کند چه باین هیئت خفتن سبب زیادتی آن شود و اگر در میان مجلس خواب برو غلبه کند اگر تواند برخیزد و الا خواب را بحکایتی یا فکری یا غیر آن از خود دفع کند و اگر با جماعتی باشد و ایشان خواب کنند یا موافقت کند یا بیرون آید و حاصل آنکه بر وجهی سلوک کند که مردم را از و نفرتی و زحمتی نباشد و اگر بعضی ازین عادات برو ثقیل نماید تأمل کند که ملامت که بر ضد آن مترتب شود شنیع تر و ثقیل تر از تحمل مشقت است که در کسب آن آید آداب طعام خوردن باید که اول دست

وبینی و دهن پاک کند و افتتاح به بسم الله کند و اختتام بالحمد لله و بأکل مبادرت

ننماید مگر آنکه میزبان باشد و دست و جامه و سفره آلوده نکند و بزیادت از سه انگشت

نخورد و دهن فراخ نکند و لقمهٔ بزرگ نگیرد و زود فرو نبرد و بسیار نیز در دهن نگاه ندارد

و انگشت در اثنای چیزی خوردن نلیسد اما بعد از تمام شدن شاید بلکه آن هنگام

سنت ست و بالوان طعام نظر نکند و طعام نبوید و نگزیند و اگر در خوان اندک طعام

بهتر باشد حرص ان ننماید و ایثار دیگران کند و چربی انگشت بنان نگذارد و نان و نمک

تر نکند و در لقمهٔ هم کاسه ننگرد و از پیش خود خورد الا در میوه که از دیگر جا بها

خوردن شاید و آنچه بدهان برد از استخوان وغیره بر نان و سفره ننهد و اگر استخوان

در لقمه باشد پنهان از دهن دور کند و از حرکات منفره محترز باشد و چیزی از دهان

در کاسه نیفگند از دو نوعی سلوک کند که هر که خواهد لقیهٔ طعام او خورد تنفر ننماید و اگر مهمان

باشد پیش از مهماندار دست باز کشد و چون دیگران دست باز کشند او نیز موافقت نماید

و اگر چه گرسنه باشد مگر در خانهٔ خود یا مقامیکه محارم باشند و اگر مهماندار باشد باید که

بعد از آنکه دیگران دست باز کشیده باشند تعلل نماید تا اگر کسی را بقیت رغبتی
باشد حجاب نکند و اگر در میان طعام بآب احتیاج افتد بآهستگی بیاشامد چنانکه
آواز دهن و حلق او نشنوند و در نظر جماعت خلال نکنند و آنچه بزبان از دندان
بیرون آرد نخورد اما آنچه بخلال برآید بجائی اندازد که مردم را نفرت نشود و بوقت
دست شستن در پاک کردن انگشتان و بیخ ناخن جهد بلیغ نماید و همچنین در لب و دهن
و دندان و آب دهن در طشت نیندازد و چون آب که دهن بآن شسته باشد
ریزد بدست بپوشد و در دست شستن پیش از طعام بر دیگران سبقت نجوید اما باید که
مهماندار در دست شستن پیش از طعام بر دیگران سابق شود لمعه پنجم
در رعایت حقوق پدران و مادران چون بمقتضای عقل و نقل شکر منعم واجبست
و بعد از نعم الهی هیچ نعمت در حق فرزندان چون نعمت پدر و مادر نیست چه پدر
سبب صوری وجود او است و بعد از آن وسیله تربیت او و تهیه اغذیه و البسه و ضروریات
که سبب بقای او و بلوغ بکمال نشو و نماست و باز واسطه حصول کمالات نفسانی و

چون آداب هنرها و صناعات و با انواع مشقت و تعب جمع اسباب دنیوی نماید
و برای او ذخیره میسازد و آنرا باو ارزانی میدارد بلکه ایثار او بر خود مینماید و مادر در
وجود شریک پدرست با آنکه تحمل مشقت حمل و مقاسات خطر ولادت و اوجاع
طلق کرده و اول قوتی که سبب حیات فرزند شده خون بدن اوست و مدتی مدید
حفظ و سیاست و تربیت او نموده و از فرط شفقت خود را فدای او دانسته و
از آنجهت که محبت والدین فرزند را محبتی طبیعی ست و ایشانرا در رعایت حقوق
فرزندان احتیاج به تکلفی نیست بخلاف محبت فرزندان ایشانرا و در شرایع امر اولاد
باحسان بوالدین بیشتر از عکس ست پس مقتضای عدالت آن باشد که بر والدین را
تالی طاعت خالق دانند چنانچه در آیات اعجاز غایات و احادیث هدایت سمات
بی واسطه از عقب آن مذکور شده و چون استغنای ساحت الهی از ان متعالی ست که
مفلسان کوی هستی در مقابله نعم نامتناهی او بادای شکری یا مکافاتی توانند در آمد
و نهایت اقدام سالکان بدین راه اعتراف بعجز و قصورست بخلاف پدر و مادر

که وجوه احتیاج ایشان ظاهر است پس ازین جهة حقوق ایشان برعایت اولی باشد بحسب
قواعد شریعت نیز مبالغه در حق الناس بیشتر از حق الله است چه حضرت حق سبحانه
و تعالی جواد مطلقست و ان الله لغنی عن العالمین قضیه محقق در رعایت حقوق
والدین بسه چیز تواند بود اول دوستی خالص بجان و تعظیم بالغ بزبان و ارکان
و امتثال اوامر و نواهی ایشان بقدر امکان مادام که مؤدی بمعصیتی یا تفویت مصلحتی
کلی نباشد و اگر مؤدی بیکی ازینها شود بر سبیل مجاملت مخالفت باید کرد نه بر سبیل
مجادله الا در صورتیکه شرعا واجب باشد و امام غزالی از اکثر علما نقل فرموده که در
شبهات اطاعت والدین واجبست چه جای مباحات و دوم مساعدت با ایشان
در مصالح معاش پیش از طلب بی منت و توقع عوض مادام که مؤدی بمحذوری نشود
سوم اظهار خیرخواهی ایشان در سر و علانیه و محافظت بر وصایای ایشان خواه
در حیات ایشان خواه بعد از وفات و چون حقوق پدر از اطراف روحانیت غالب است
و حقوق مادر از اطراف جسمانیت لهذا تنبه در حق پدران و محبت ایشان بعد از

قوت تمیز حاصل شود و حق مادران در مبادی حال معلوم گردد باین سبب میل اطفال
با ایشان زیاده است پس ادای حق پدران بامور یکه روحانیت بران غالب باشد
مثل اطاعت و دعا و ثنا انسب باشد و قضای حق مادران بجسمانیات مثل بذل
مال و ترتیب اسباب معاش و چون عقوق رذیلتی ست مقابل این فضیلت پس
او را سه نوع هم باشد در مقابل انواع ثلثه و کسانیکه بمنزله والدین باشند چون
اجداد و اعمام و اخوال و برادران بزرگ و دوستان حقیقی هم بمثابه ایشان باید داشت
بقدر امکان مواسات با ایشان باید کرد و در حدیث صحیح ست که بهترین نیکوکاریها
آنست که شخص دوستان پدر خود را رعایت نماید و موجبی که سابقا نموده شد که قرابت
روحانی نیز معتبر ست با معلم که پدر نفسانیست همین طریق بلکه زیاده سلوک باید داشت
لمعه ششم در سیاست خدم بحکم عقل خدم بمنزله دست و پای و دیگر جوارح شخص
باشند چه ایشان بکارها اقدام نمایند که اگر نه ایشان باشند شخص را بنفس خود متوجه آنها
باید شد و البته عضوی از اعضای خود را استعمال باید کرد و اگر نه این طائفه باشند

اسباب راحت منقطع گردد و از حرکات و ترددات متوالی بهیچ صناعت و فضیلت
اقدام نتواند نمود با آنکه اسباب سقوط وقار و مهابت شود و انواع تعب و مشقت
شخص عاید گردد و پس باید که ایشان را ودایع الهی دانسته شکر وجود ایشان واجب داند
و با ایشان طریقهٔ رفق و مدارات مسلوک دارد و زیاده از حد اعتدال ایشان را
کار نفرماید و اوقات راحت برای ایشان تعیین کند چه آخر ایشان را نیز
ملال و کلال و ضعف باشد و دواعی طبیعت در جبلت همه کس مرکوز و ملاحظه باید کرد که
در جوهر فطرت میان او و ایشان اشتراکست و در شکر آنکه حق تعالی او را بر ایشان امتیاز داده
داشته بجا باید آورد و بر ایشان جور نباید کرد چنانچه حضرت متمم مکارم اخلاق
علیه الصلوة والتحیة من الملک الخلاق فرموده در ماکول و ملبوس ایشان را
با خود برابر باید داشت و چون کسی برای خدمتی قبول کند باید که اول بامعان نظر
ملاحظهٔ حال او بکند و اگر تجربه درین باب میسر نشود بفراست و کیاست استعانت
نماید و اصحاب صور متخالفه و تخطیطات متفاوته را اختیار نکند چه غالب اخلاق تابع

خلق است و خلاف آن نا[ست] و حکمای فرس گفته اند نیکوترین چیزی از زشت
صورت اوست و در حدیث نبویست اُطْلُبُوا الْحَوَائِجَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ و فرموده
که چون رسول بجائی فرستند باید که نیکونام و خوبصورت باشد چه حسن صورت اول نعمتیست
که از شخص رسد و در حدیثی دیگرست که همه پیغامبران خوبصورت و خوش آواز
بوده اند و باید که از معلولان چون اعور و اعرج و اقرع و ابرص نظر آن اجتناب
نماید و چون امارات کیاست از خادم مشاهده نماید باید و باحتیاط باشد چه در اکثر حال
حیلت و مکر با این خصلت باشد و حیای بسیار باید که عقل و شباب بهتر از عقل
بسیار با وقاحت و حیا بهترین خصلتهاست و خادم را بکاری که اثر قابلیت
آن درو مشاهده و آلات آن او را مساعد و طبع او بآن ملائم باشد مشغول
باید کرد چه هر کس را قابلیت کاریست و همچنانکه از اسپ حراثت نیاید و گاو گرو فر را
نشاید از هر کس غیر آنچه قابلیت آن داشته باشد چشم نتوان داشت و چون بخادم
کاری رجوع کنند و ظهور اندک خللی او را از آن کار معزول نباید کرد چه آیین فعل متهتکان

و کوتاه بینانست و هر آینه بعد از عزل او بدلی باید و نتوان دانست که بدل بهتر از وی
باشد یا بدتر و در دل خدم متقرر باید داشت که ایشان را جدائی از وی بهیچ وجه در حساب نیست
تا هم بمروت نزدیکتر باشد و بوفا و کرم لائق تر و هم موجب مزید رغبت ایشان تا
شرط هوا داری جان سپاری بتقدیم رسانند چه هر گاه که دوام اختلاط خود با
مخدوم تصور نماید خود را در مال و اسباب یک او دانند و نعمت و مکنت او را نعمت
و مکنت خود شناسند و چون دانند که علاقه ایشان مستحکم نیست و باندک چیزی قابل
زوال خدمت او را عاریتی شمارند و شرط اشفاق بجا نیاورند بلکه از برای وقت
مفارقت ذخیره جمع کنند و اصل در خدمت آنکه باعث بران محبت باشد نه بضرورت
تا خدمت عاشقانه کنند نه مزدورانه و بعد از آن باعث رجا باشد نه خوف تا چون
محبانه نباشد باری مزدورانه باشد نه مظلومانه چه هر گاه کسی را بتخویف بر کاری دارند
البته او را ذوق باطنی بآن کار نباشد و بقدر دفع ضرر بآن اقدام نماید و باید که
مصالح خدم را بر مصالح خود مقدم دارد و نوعی سازد که کارها که با ایشان متعلق است

از سر نشاط کنند نه از روی ملالت و کره و در اصلاح حال ایشان اهتمام نگاه باید داشت
و ایشان را بلطف امیدوار و از قهر خائف باید ساخت و اگر یکی از ایشان بعد از توبه
گناه مراجعت نماید بعقوبات لائقه او را گوشمالی باید داد و بجز این و نومید نباشد و
اگر بتکرار تجارب معلوم شود که قابل اصلاح نیست او را بروی طرح باید کرد تا بمجاورت او
دیگر خدم فاسد نشوند و بنده از آزاد بخدمت اولی ست چه میل بنده بانقیاد و طاعت
و تادب باخلاق و آداب سید بیشتر ست و هم انقطاع کمتر و از طبقات خدم عبید آنکه
بنور عقل و نطق و حیا و جلاوت بیشتر باشد برای خدمت نفس تعین کنند و آنکه عفت
و کفایت و کسب و درع بیشتر باشد برای تجارت و آنکه قوی تر و بر اعمال شاقه صبور تر
برای عمارت و آنکه بیدار تر و بلند آواز تر برای حراست و جمع اصناف بندگان اند
یکی حر به طبع و دیگر عبد به طبع و سوم عبد الشهوت و اول را بمنزله اولاد تربیت باید کرد
و دوم را بمنزله دواب و مواشی و سوم را بقدر ضرورت بدام مشتهیات نگاه باید داشت
و بحسب مصلحت کار رها نمود و از اصناف امم عرب بنطق و فصاحت و دها ممتاز باشد

و امّا بجهای طبع و قوت شهوت موسوم و آن ایشان جنس به بوفا و ثبات قدم موقند
امّا به کبر و عدم تحمل هوان موصوف و عجم العقل و سیاست و لطافت و کیاست ممتاز
امّا به جبلّت حرص و نفاق منجاز و در دم بوفا و امانت و کفایت موسوم امّا به بخل
و لوم ملوم و هند بقوت حدس و وهم و چستی و چالاکی موسوم امّا به سبب عجب و حقد
و مکر مذموم و ترک بشجاعت و جودت خدمت و حسن منظر نکو امّا به عدد و فساد
قساوت و بی حفاظی مشهور

لامع سوم در تدبیر مدن و رسوم پادشاهی در هفت لمعه است

لمعهٔ اول در احتیاج انسان بتمدن و فضیلت این فن از حکمت پوشیده نیست
که موجودات بحسب کمال دو قسمند اول آنکه کمال ایشان مقارن وجود ایشان است
چون اجرام سماوی دوم آنکه کمال ایشان متاخر از وجود ایشان باشد چون مرکبات
عنصری و این قسم را هر آینه حرکتی باشد از نقصان بکمال و آن حرکت بی معونت
اسباب صورت نبندد و آن اسباب یا کمالات باشند چون صورتها که از مبدا فیاض

بر نطفه فائض شود تا بکمال انسانی رسد پس معدات باشند که ماده را قابل قبول صورت میگردانند چون حصول غذا نسبت بابدان تا بکمال نما برسد و معونت مطلقاً بر سه جا است اول معونت بالماده و آن انیست که معین جزو آن شود چون معونت غذا حیوانات را دوم معونت بالآله و آن اینکه معین آلت فعل آن چیز شود چون آب قوت غاذیه را سوم معین بالخدمت و آن اینکه معین کاری کند که سبب کمالات آن چیز شود و این قسمیت یکی خدمت بالذات که غایت فعل او کمال آن چیز باشد دوم خدمت بالعرض که غایت فعل چیزی دیگر باشد و کمال او بتبعیت حاصل شود مثال اول چنانچه معلم ثانی شیخ ابونصر فارابی گفته افاعی ست که خادم بالذات اند عناصر را چه ایشان را در لسع حیوانات که موجب فساد ترکیب و انحلال عناصر است هیچ نفعی نیست و مثال ثانی سباع که ایشان را در افتراس حیوانات غرض نفع خود است و انحلال بعناصر بتبعیت لازم می آید و چون خادم بالذات اخس ست از مخدوم پس نشاید که انسان که اشرف مکونات ست خدمت یکی از ایشان کند

الا بالعرض لیکن ایشان همه معونت انسان کنند هم بطریق ماده و هم بطریق

آله و هم بطریق خدمت بالذات و بالعرض چه عناصر جزو ترکیب بدن انسانند

و نباتات و حیوانات غذای او و این معونت بالماده است و هر یک از عناصر را

آلت افعال طبیعی و ارادی میسازد چون آب و آتش در طبخ غذا و تسخین و تبرید بدن

و بدرقهٔ غذا و هوا در تنفس که سبب ترویح روح است و خاک در زرع مادهٔ غذا و بنای

مسکن و نظائر آن و همچنین در نباتات و حیوانات بعضی را غذا و بعضی را دوا

میسازد و بعضی را استخدام مینماید بلکه اجرام فلکی را استخدام میکند چه فصول را که از حرکات

اجرام سماوی حاصل میشود بحسب تدبیر صواب اسباب افعال خود چون زراعت و عمارت

میسازد چنانکه لولاک لما خلقت الافلاک بآن اشعار مینماید و در توریت مکتوب است

یا ابن آدم خلقتک لاجلی و خلقت الاشیاء لاجلک و اگر فطن لبیب بمقام تامل

نماید سر سجدهٔ ملائکه انسان را بر او منکشف شود و حکمت هیئت انتکاس که در نباتات

و حیوانات ظاهر است آنکه نباتات بر وجه ساجدان و حیوانات بر هیئت راکعانست

بر دیده بصیرت او جلوه کند و افراد انسانی نیز بعضی معونت بعضی کنند بطریق

خدمت نه بطریق آلت و نه بطریق ماده بلکه انسان بطریق ماده معونت هیچ چیز

نتواند کرد و نظر بذات چه او جوهری مجردست پس انسان همچنانکه بمعونت عناصر

و مرکبات محتاجست بمعونت افراد نوع خود نیز محتاج باشد هم در بقای شخص و هم در

بقای نوع تا بطریق خدمت یکدیگر را معاونت کنند و دیگر حیوانات بعناصر و

مرکبات محتاجند اما در احتیاج بنوع خود مختلف اند چه آنچه بتولد حادث شود چون

اکثر حیوانات آبی نه در وجود شخص و نه در بقای نوع بافراد نوع خود محتاج نیست و آنچه

توالد بیست چون انعام و غیرها در حفظ نوع و حدوث شخص و تربیت تا بحال معین سید

محتاج بنوع خود باشند اما بعد از تربیت بمعاونت نوع خود محتاج نباشند الا اجتماع

ایشان وقت جماع و ایام نا ضروری باشد و بعد از آن هر یک منفرد تواند بود

و بعضی دیگر چون نحل و نمل و بعضی انواع طیور بمعاونت محتاج باشند هم در حفظ شخص

و هم در حفظ نوع و بیان احتیاج انسان بمعاونت نوع خود در بقای شخص آنکه اگر شخصی

که دست دراز کند جبرئیل گفت ای آدم نصیب حاجات کن آدم حصه حوا را تعیین کرد پس بار عیال کشیدن و نفقه ایشان ترتیب کردن از آن روز بر مردان تعین یافت ۱۲ کذا فی معارج النبوة

را بنفس خود در ترتیب غذا و مسکن و لباس و سلاح و اسباب و مبادی یک یک بایستی کرد و چنانچه
آورد او وات نجاری و حدادی و غیر ذلک از صناعات محتاج الیها بدست بایستی آورد
و بعد از ان بنفس خود بهر یک از ان اشتغال قیام نمود تا غذا و لباس و مسکن و حاصل شدی
هر آینه درین مدت که بترتیب اسباب مقدمات مشغول بودی بی غذا و لباس و مسکن
ماندی و موی بهلاک او شدی بلکه اگر روزگار او تمامی صرف یکی ازین صنایع شود
هنوز بآن وفا نکند اما چون مجتمع شوند و یکدیگر را معاونت کنند هر یک برای
دیگری بمهمی قیام نمایند و دران معاونت و معاوضت سلوک جاده عدالت نمایند
اسباب معیشت منتظم شود و احوال اشخاص مضبوط و بقای نوع محفوظ ماند و انچه
اشارت باین معنیست منقولست که چون آدم علیه السلام بدنیا آمد و از هر کاری که
تا نان پخته شود و سرد گردن نان هزار و یکم بود و حکما گفته اند هزار کار میباید کرد تا
شخص یک لقمه نان و من تواند نهاد و چون انتظام امور ایشان بمعاونت منوط
بود حکمت بالغه الهی اقتضای آن نمود که افراد انسانی در همم و طبیعت مختلف باشند

تا هر یک بصناعتی و مهمی میل کنند و در تکمیل آن کوشند چه اگر همه در همت متفق بودندی

همه بیک صناعت میل کردندی و دیگر صناعات معطل ماندی و سبب اختلال شدی

و همچنین اگر همه در حال فقر و غنا متساوی بودندی همدیگر را معاونت نکردندی چه اگر همه

فقیر بودندی هیچ یک را توقع نفعی در مقابل خدمت نبودی و اگر همه غنی بودندی

بواسطهٔ استغنا خدمت همدیگر نکردندی فاما چون بحکم اختلاف همم هر یک را صناعتی

مستحسن نماید و در تکمیل آن کوشد بمقتضای اختلاف احوال هر یک را از وجهی احتیاج

بدیگری باشد و هر یکی برای دیگری بمهمی قیام نماید به تعاون ایشان احوال همه چنانچه

واجبست منتظم شود پس روشن شد که انسان محتاج است باجتماع با بنی نوع و آنرا

تمدن گویند و آن مشتق است از مدینه یعنی اجتماع در مدینه و مراد بمدینه درین مقام

نه ابنیه و جدران است بلکه بران قیاس که در منزل گفته شد مراد اجتماع عامست که موجب انتظام

امور بر وجهی لائق تواند شد و اینست معنی آنچه حکما گفته اند که انسان مدنی بالطبع است

یعنی محتاجست بالطبع باجتماع مخصوص که آنرا تمدن خوانند و چون دواعی طبائع مختلف است

و همه نفوس مجبولند بر طلب نفع خود اگر ایشانرا بالطبع خود باز گذارند تعاون ایشان
منتظم نگردد چه هر یک برای نفع خود ضرر دیگران خواهد و موجب تنازع گردد و بافنا و فساد
همدیگر مشغول شوند پس البته تدبیری باید که هر یک را بانچه حق اوست راضی گرداند
و دست تعدی از همدیگر کوتاه دارند و آن تدبیر سیاست عظمی خوانند و در این باب چنانچه
در باب عدالت گفته شد احتیاج است بناموس و حاکم و دینار اما ناموس صاحب آن
شخصی باشد که بالهام و وحی آلهی از دیگران ممتاز باشد تا در وظائف عبادات
و احکام معاملات چنانچه موجب اصلاح معاش و معاد باشد تعیین فرماید و این شخص را
حکما صاحب ناموس خوانند و احکام او را ناموس و در عرف متاخران نبی و شارع و
احکام او را شریعت و افلاطون در شان ایشان گفته هم اصحاب القوی
العظیمة الفائقة یعنی ایشان صاحب قوتهای بزرگ غالب اند یعنی در قوت علمی و عملی
از همدیگر ممتاز اند چه بر دقائق مغیبات بالهام آلهی مطلع شوند و تصرف در عالم کون
و فساد توانند کرد و ارسطاطالیس در شان ایشان گفته هم الذین عنایة الله بهم

اگر دوا ما حاکم شخصی باید که بتائید الٰهی ممتاز باشد تا اورا تکمیل افراد انسان و نظم مصالح
ایشان میسر شود و این شخص را حکما ملک علی الاطلاق خوانند و احکام اورا صناعت
ملک و متاخران اورا امام گویند و فعل اورا امامت و افلاطون اورا مدبر عالم خواند و ارسطاطالیس
اورا انسان مدنی گوید یعنی انسان که حفظ امور مدنیه بر وجه لائق نماید و چون زمام مصالح انام
بکف کفایت چنین شخصی عالی مقدار باشد هر آئینه انواع میامن و برکات بر کافه بلاد
و قاطبه عباد رسد همچنانکه درین روزگار خجسته آثار لطائف تدبیر کردگار بمقتضای اعطاء
النفوس بازمتها زمام نظام مصالح انام در قبضه اقتدار پادشاهی کامگار نهاده که صیت
معدلتش آوازه عدل نوشیروان باز فشانیده و تیمن عاطفتش جراحت دلها را که از
سهام حوادث ایام خسته بود مرهم سازگار ساخته مدبر عدلش گرگ را شبانی آموخته و زورا
به پاسبانی داشته و بدور رافتش گریبان دریده جز گل سوری نتوان دید و ناله زار جز از مرغان
چمن نتوان شنید لطفش در احیای اسم عدل خاصیت انفاس عیسی ظاهر کرده عدلش
در افنای ظلم ظلم آفتاب را ید بیضا نموده بعهد عدلش فتنه جز در چشم بتان نتوان دید

وانهم در خواب و آشوب جز در خم لف خوبان نتوان یافت و آن نیز در تاب آید که
خورشید اقبالش تا قیام قیامت از آسیب زوال و صومت کسوف شوبال محفوظ باشد
و هر آینه مدبر عالم او لا بحفظ احکام شریعت قیام نماید و اور اختیار تصرف در جزئیات
امور باشد بحسب مصلحت وقت بر وجهی که موافق قواعد کلیه شریعت باشد و چنین
شخص بحقیقت ظل الله و خلیفة الله و نایب نبی باشد و همچنانکه طبیب با هر حفظ اعتدال
مزاج انسانی کند این شخص نیز صحت مزاج عالم که آنرا اعتدال حقیقی خوانند نگاه دارد
و چون انحراف آن راه یابد باعتدال آورد پس بحقیقت طبیب عالم باشد و صناعت او
صناعت طب کلی و همچنانکه اعضای بدن انسانی در بقا محتاج بهدیگرند مثلاً جگر محتاج است
بدل در روح حیوانی و قوت حیات و دل محتاج است بجگر در روح طبیعی و تغذیه و این
هر دو محتاجند بدماغ در روح نفسانی و قوت حس و دماغ محتاج است باینها هر دو
در حیات و تغذیه همچنین اشخاص انسانی نیز در بقا محتاجند بهدیگر پس کمال و تمام هر شخص
بدیگر اشخاص حاصل شود بنا برین مخالطت با بنای نوع بر وجه تعاون واجب باشد

والا از قاعدهٔ عدالت منحرف شده باشند و بسبب جور متسم چون جماعتی که از مردم عزلت و
وحشت اختیار کنند و بکلی از معاونت بنی نوع فرار و اجتناب نمایند و بار اسباب معیشت خود
از مردم رسیدن ۱۲
بر مردم تحمیل کنند و آنرا از زهد دانند و فضیلت دانند و حال آنکه این جماعت جور محض است
چه غذا و لباس از بنی نوع فراگیرند و در عوض آن هیچ نفعی بایشان نرسانند
و بهای آن نگزارند و چون بواسطهٔ عدم اسباب افعال رذیله از ایشان صادر
نشود عوام ایشانرا از اهل فضیلت پندارند و این کمال خطاست چه عفت
نه ترک شهوتست بلکه استعمال او بر وجه عدالت و عدالت آنست که بواسطهٔ آنکه
کسی را نه بیند ظلم بر و نکنند بل آنکه در معامله با مردم طریق انصاف و انتصاف
مرعی دارند و ابو الحسن عامری گوید که قصه خوانان ازین طائفه بدترند چه با وجود
توقع بامداد مردم و اخذ اموال ایشان نفعی بایشان نمیرسانند بلکه مضرتی میرسانند
چه بحکایات کاذبه ایشانرا فریب میدهند و اضاعت قابلیت ایشان میکنند
و معاونت بر وجه عدالت وقتی میسر شود که بر قاعدهٔ عدالت مطلع باشند

و موقوف بران جز بمعرفت قواعد این علم حاصل نشود پس هر کس را تعلم این علم
ضروری باشد تا معاملات و معاشرات ایشان بر وجه عدالت متحقق گردد خصوصا
سلاطین را که چنانچه سبق ذکر یافت طبیب مزاج عالم و مدبر امور بنی آدم اند
و این علم عبارتست از قواعد متعلقه به مصلحت عامهٔ ناس از آن روی که بتعاون متوجه اند
بکمال حقیقی لمعهٔ دوم در فضیلت محبت چون معلوم شد که کمال
افراد انسانی منوط باجتماع و تالف است و آن بی محبت و الفت صورت نبندد
و با وجود علاقهٔ محبت احتیاج بعدالت نیست چنانچه از پیش رفت پس محبت
افضل از عدالت باشد چه محبت وحدتیست شبیه بطبیعی و عدالت شبیه بصناعی
و محققست که طبیعی از صناعی اقدم است و چون محبت مقتضی رفع احکام اثنینیت
ست با وجود آن احتیاج بعدالت نباشد و انصاف در اصل لغت دو نیمه
کردنست یعنی منصف آنچه متنازع فیه است میان خود و صاحب دو نیمه سازد
و این معنی فرع کثرتست و چون علاقهٔ اتحاد مستحکم باشد احتیاج بآن مرتفع گردد

و قدمای حکما گفته اند که قوام موجودات به محبت است و هیچ موجود از محبتی خالی نتواند بود

چنانچه از وجودی و حدتی خالی نباشد و لهذا در کیفیات جسمانی مثل حرارت و برودت

انهزام از ضد محسوس میشود و از طبایع نباتات و جمادات دفع مزاحم متراءی میگردد

و از عناصر میل باحیاز طبیعت مشاهد میشود و در افلاک خود حرکت دوری ارادی

ظاهر است که مبدء آن عشق جوهر عقلست و شوق توجه بآن چنانچه در حکمت مقرر شده

و بحسب ظهور و انوار محبت و خفای آن اختلاف موجودات در مراتب کمال و نقصان

ظاهر میشود چه محبت که ظل وحدتست مقتضی بقا و کمالست و غلبه که فرع کثرتست

مورث نقص و اختلال و این طائفه را از حکما اهل محبت و غلبه خوانند و دیگر

حکما بسریان محبت در جمیع کائنات قائل شده اند چنانچه سابقا نموده شد

بیت سر حب ازلی در همه اشیا ساریست	ورنه بر گل نزدی بلبل بیدل فریاد

و باصطلاح متاخران محبت در جائی که قوت عقل را دخلی نباشد اطلاق نکنند

و میل عناصر به حیز طبیعی را و میل مرکبات بهمدیگر بنابر تناسب مزاجی مثل آهن و مقناطیس

وشباعد ایشان از یکدیگر بنا بر تباین مزاجی مثل سنگ با غض النحل و سرکه و نظایر آن را
محبت و منعضت نخوانند بلکه آنرا میل و هرب گویند و ملائمت و منافرت حیوانات
عجم را الف و نفرت نامند و محبت در نوع انسان دو گونه بود یکی طبیعی چون محبت
مادر فرزند را و دیگر ارادی چون محبت متعلم معلم را و محبت ارادی چهار نوع ست
اول آنکه زود حادث شود و زود زائل گردد دوم آنکه دیر شود و دیر پاید سوم آنکه دیر شود
و زود رود چهارم آنکه زود آید و دیر پاید چه غایت این محبت یا لذتست یا نفع
یا خیر یا مرکب لذت سبب محبتی ست که زود شود و زود رود زیرا که لذت سهل الحصول
ست و سریع التغیر و نفع سبب محبتی ست که دیر حادث شود و زود رود چه نفع
عسیر الحصول باشد و سریع الانتقال و خیر سبب محبتی ست که زود شود و دیر رود اما
زود شدن بنا بر آنست که میان اهل خیر مناسبت و جانی مونست جانی حاصل است
اما دیر رفتن جهت اتحاد حقیقی که لازم خیرست و اما مرکب علت محبتی ست که دیر
بندد و دیر گشاید چه اجتماع نفع و خیر اقتضای هر دو حال کند این سخن برین وجه

اخلاق ناصری مذکورست و نظر دقیق اقتضای آن کند که مرکب از لذت و نفع در
انعقاد متوسط باشد و در انحلال سریع و مرکب از لذت و خیر در انعقاد و انحلال
هر دو متوسط و مرکب از نفع و خیر در انعقاد متوسط و در انحلال بطی و علت این احکام
بعد از ملاحظهٔ مقتضای هر یک از بسائط ظاهرست والله اعلم و محبت از صداقت
اعم است چه محبت میان جمعی کثیر تواند بود و صداقت کمتر از آن باشد و عشق اخص است
چه در یک دل عشق دو کس نگنجد و علت عشق یا افراط طلب لذت باشد یا افراط
طلب خیر و اول عشق مذمومست که سابقاً تعبیر از آن بعشق بهیمی رفت و ثانی
عشق محمود که تعبیر از آن بعشق نفسانی نموده شد و حکما گفته اند که نفع را به استقبال
و نه بمداخلت در عشق مدخلی نیست و مقتضای صداقت جوانان غیر لذت باشد و
چون لذت سریع الزوالست صداقت ایشان نیز در معرض تبدل باشد و سبب
صداقت پیران و اهل تجارب نفع باشد و لهذا دوستی ایشانرا استمرار باشد و سبب
صداقت دانایان محض خیر باشد و چون خیر امر ثابت غیر متغیرست دوستی ایشان

از تغیر و زوال مامون و مصون ست و چون بدن انسانی از طبائع مختلفه مرکب ست
هر لذت جسمانی که ملائم طبیعتی باشد مخالف طبیعتی دیگر باشد و بنا برین لذت جسمانی
خالی از شوب الم نباشد و چون نفس انسانی جوهری بسیطست که از اضداد منزه
و مبراست هر آئینه لذتیکه مخصوص بجوهر او باشد لذتی خالص تواند بود و آن لذت
حکمت ست و محبتی که منشاء آن این نوع لذت باشد اتم مراتب محبت بود و آنرا عشق تام
و محبت الهی خوانند و ارسطاطالیس از افلاطیس نقل میکند که چیزهای مختلف با همدیگر
التیام و تالف تام نتواند بود فاما چیزهای متشاکل بهمدیگر مشتاق باشند و در شرح
این گفته اند که چون جواهر بسیط متشاکل باشند و یکدیگر مشتاق هر آئینه میان
ایشان تالیفی روحانی و اتحادی معنوی حاصل شود و تباین مرتفع گردد چه تباین از
لوازم مادیاتست و در مادیات این نوع تالف نتواند بود و تلاقی ایشان بذوات
و حقائق متصور نباشد بلکه بنهایت سطوح تواند بود و این تلاقی بدرجه آن اتصال نرسد
و چون جوهر بسیط که نفس انسانی ست از کدورات جسمانی پاک گردد محبت لذات طبیعی از و

محو شود بحکم مناسبت بعالم قدس منجذب شود و منظر بصیرتش مشاهدهٔ جمال حقیقی
نماید پروانه صفت هستی خود را در انوار قاهرهٔ تجلیات الهی محو گرداند و بمقام وحدت
که نهایت مقامات ست برسد و این مرتبه حق الیقین ست صاحب این مرتبه را
در تعلق ببدن و تجرد از ان زیاده فرقی نباشد چه استعمال قوای بدنی او را از نظر بجمال
حقیقی باز ندارد و سعادتیکه دیگران را در نشاهٔ اخروی مترقب ست این را درین
نشاه حاصل باشد رباعی

امروز در ان کوش که بینا باشی	حیران جمال آن دلارا باشی
شرمت بادا چو کودکان شب عید	تا چند بانتظار فردا باشی

لیکن بعد از مفارقت کلی بلذت او اصفی
باشد چه هر چند درین نشاه بنور بصیرت از تعلق اسما و صفات مشاهدهٔ وحدت
ذات نماید فاما خالی از شوب ثنویت که مقتضای نشاه تعلقی ست نتواند بود و
شهود تام بی دغدغهٔ مزاحمت رقیبان جز در خلوتخانهٔ تجرد میسر نگردد بنابرین همیشه
منتظر و مترصد رفع این حجاب و کشف این نقاب بود و بزبان حال گویا این مثال مترنم دارد

شعر حجاب چهره جان میشود غبار تنم	خوشا دمی که ازان چهره پرده برفگنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانست	روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

و این محبت نهایت مراتب عشقست و کمال مطلق و ذروه مقامات واصلان و غایت مراتب کاملان

بیت عشقست چه هست بگفتم و گفته اند	عشقست بوصل دوست رساند تقرب راست

و بعد ازان محبت اهل خیرست با همدیگر که چون غایت آن محبت خیرست هرگز اختلال بان راه نیابد بخلاف دیگر محبتها که باندک عارضه عرضه زوال شود چنانچه مضمون کریمه اَلْاَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِیْنَ اشعار بآن مینماید و اما محبتی که جهت منفعت بالذات باشد هم باشرار و هم باخیار تواند بود و سریع الزوال باشد چنانچه سابقا مبین شد و گاه باشد که موجب این محبت اجتماع در موضع غربت شده باشد چون کشتی و سفر و غیر آن و سر این آنکه انسان بالطبع مائل بانس است و ازین جهت او را انسان گفته اند چون انس طبیعی از خواص انسانست و کمال هر چیز در ظهور خاصیت نوع اوست پس کمال انسان در اظهار این خاصیت باشد با ابنای نوع و این خاصیت

مبدء محبت ست که مقتضای تالف و تمدن ست و باآنکه بحسب حکم عقل مستحسن است

شرع نیز درینباب مبالغه عظیم فرموده و لهذا امر کرده که روزی پنج بار نماز گزارند

بجماعت تا اهل محلت بمیامن این اجتماع جمعیت شعار بحلیه موانست متحلی گردند و باز

امر کرده که در هفته یک نوبت اهل موضع تمام در یک محل جمع شوند نماز جمعه بجماعت

گزارند تا موانست میان اهل شهر تماما حاصل شود و باز فرموده که در سال دو نوبت اهل شهر

و رساتیق در صحرای وسیع مجتمع شوند و نماز عیدین بگذارند تا میان ایشان این

اجتماع موالفت و موانست حاصل شود و بعد از ان عموم امت در موقف حج

در همه عمر یکبار امر فرموده و آنرا مقید بوقتی معین نساخته تا سبب حج نشود و حکمت دران

آنکه میان جمیع افراد امت موانست حاصل شود و از ان سعادت که اهل محله و شهر و

مملکت را حاصل ست محظوظ گردند و تعیین آن موقف به بقعه که مقام عظام شریعت بعید

فرموده تا مشاهده آن مواطن سبب تذکر شارع و مزید محبت و تعظیم او شود چه هر آینه

در سرعت انقیاد احکام او نافع باشد و از ملاحظه این احکام معلوم شود که غرض شارع

تحقیق رابطهٔ وحدت در رفع غائله کثرتست بقدر لائق بلکه در همه احکام شریعت

مثل این غرض ملحوظست همچنانکه دعوت انبیا از حیثیت علم توحیدست از روی

عمل نیز راجع بتوحید میشود و از آنجاست که در فضیلت نماز جماعت وارد است که بهفتاد

درجه فاضلتر از نماز تنهاست و حضرت شارع علیه السلام فرموده که من قصد کردم

کام کنم که آتشی برافروزند تا هرکس که بنماز جماعت نیاید آتش در خانهٔ او زنم و هم ازین

سیاقست ترغیب و ترهیبی که در باب نماز جمعه و عیدین و حج وارد است و ثمرهٔ احکام محبت

آنکه چون اسباب محبت غیر الٰهی لذت و نفعست که زوال آنرا با فنای آنها است پس

تواند بود که از هر دو طرف بیک بار زائل شود و تواند بود که از یکطرف زوال پذیرد و از

طرف دیگر باقی مانده باشد و چون سبب محبت از طرفی لذت باشد و از دیگر طرف نفع در آن

محبت بنابر اختلاف سبب شکایت بسیار واقع شود چون محبت مطرب و مستمع که

مستمع مطرب را بجهت لذت دوست دارد و مطرب او را بجهت نفع و محبت عاشق و

معشوق که عاشق معشوق را بجهت لذت دوست دارد و معشوق او را بجهت نفع و

سبب حدوث شکایت درین نوع محبت آنکه طالب لذت استعجال در استیفای آن
نماید و طالب منفعت آنرا موقوف بر حصول مطلوب خود دارد و توافق میان ایشان
کمتر متصور شود و ازین جهت ست که پیوسته عشاق متشاکی و متظلم باشند و بحقیقت خود
ظالم باشند چه استیفای لذت نظر و وصال تعجیل خواهند و در مکافات آن منفعت
تاخیر کنند و این نوع را محبت لوامه خوانند یعنی مقرون بملامت و محبتی که میان پادشاه
و رعیت و حاکم و محکوم و غنی و فقیر و مالک و مملوکست هم بنابر اختلاف بواعث از
طرفین خالی از شکایت نیست چه هر یک از صاحب خود چیزی طلبند که در اکثر اوقات
مفقود باشد و هر آئینه فقدان مطلوب سبب ملالت شود و کار بشکایت کشد و عدالت
که مستلزم رضا بقدر استحقاقست این جا مرتفع شود و اما محبت اخیار چون منشاء آن
ارتباط روحانی و اتحاد جانی ست عارضه نفع و لذت در میان ایشان نیست خیر محض ست که
تبدل را بآن راه نیست از شوب مخالفت و منازعت و ملالت و شکایت خالی باشد و
اینست معنی انچه حکما گفته اند که دوست تو کسی باشد که او چون تو باشد بحقیقت و غیر تو

بصورت و این بمنزله کبریت احمر ست و شیخ ابو علی سینا در مطلع رسالة الطیر مبالغه در عزت
وجود این نوع دوستی نموده چه اکثر مردم را اطلاع بر حقیقت خیریت محبت ایشان مبتنی
بر لذت یا منفعت است و هر چه مبتنی بر عوارض باشد هم بعوارض زائل شود و محبت اکثر سلاطین
با رعایا از ینجهت است که ایشان بر رعایا منعم و متفضلند و هر آئینه منعم منعم علیه را دوست دارد
و محبت پدر فرزند را از ان وجه که بر و حقوق دارد ازین قبیل است اما از وجهی دیگر او را با فرزند
محبتی ذاتیست چه او را بمنزله نفس خود داند و صورت او را نسخه داند که طبیعت از صورت او
نقل کرده و مثالیکه بر لوح فطرت از هیئت او ثبت نموده و فی الواقع تصور صواب است
چه پدر سبب صوری وجود فرزند ست و ماده بدن و جزوی از و و در خلق و خلق مشابه
اوست و از ینجهت است که پدر هر کمال که خود را خواهد فرزند را نیز خواهد بلکه خواهد که فرزند از و افضل باشد
و بر جهان فرزند بر خود خرم شود و تفضل فرزند بر و از ان قبیل شمرد که گویند او خود اکنون
اکمل است از انچه سابقا بود و همچنانکه باین سخن مسرور شود به تفضیل فرزند نیز خرم شود و بغیر
ازین محبت فرزند را سببی دیگر است که خود را منعم و متفضل بر شمارد و چنانکه در سلطان

اخلاق جلالی

ورعیت گفته شد و هر چند تربیت او زیاده کند این محبت زیاده شود و دیگر آنکه پسر
او امید مقاصد و مطالب دارد و وجود او بعد از خود بقای ثانی میداند و این معنی اگر چه
به تفصیل اکثر پدران را معلوم نیست اما شعوری اجمالی بآن دارند شبیه بآنکه کسی صورتی
را از وراء حجاب بیند و در حدوث محبت غیر آن این نوع از علم کافیست و محبت
یعنی شعور اجمالی
فرزند پدر را از محبت پدر او را کمتر است چه وجود او سبب وجود پدر است و متأخر از او
بعد از مدتی برین حال اطلاع یابد و لهذا تا پدر را نه بیند مدتی او را انتفاع نیابد محبت او
حاصل نکند و از آن جهت در شریعت فرزندان را به محبت الدین و رعایت ایشان
وصیت بسیار فرموده من غیر العکس و اما محبت برادران از مرتبه محبت پدر و فرزند کمتر
باشد چه ایشان در مرتبه سبب وجود شریک نیند و شرکت مقتضی نوعی از منازعت
تواند بود و از بعضی حکما سوال کردند که برادر بهتر است یا دوست جواب گفت برادر
گاهی بکار آید که دوست باشد و باید که محبت سلطان رعیت را محبت پدرانه باشد و با ایشان
طریقه شفقت و مهربانی مسلوک فرماید و رعیت باید که سلطان را طاعت و انقیاد و اخلاص

و هوا و به پسران عاقل اقتدا کند و بهیچ وجه ظاهر و باطن بر چیزیکه لائق تعظیم او نباشد
اقدام نکند و بآنچه میسر باشد خدمت او واجب داند چنانچه بزرگان گفته اند
که همه کس باید که لشکر پادشاه عادل باشند تا داخل طاغیان نباشند و اگر خدمت
صوری از ایشان نیاید بدعا و همت مدد نمایند تا در شمار لشکریان او باشند و
باید که رعایا با همدیگر چون برادران مشفق معاش کنند و بقدر استحقاق مراتب
حقوق طلب کنند تا زمین زمان بنور عدالت روشن باشد و عرصه جهان از
یمن رافت و الفت گلشن و اگر برین وجه نباشد مزاج مملکت از اعتدال منحرف
گردد و نظام مصالح بزودی انفصام یابد نعوذ بالله منه و محبت را چند
پناه میجوییم بخدا از آن ۱۲
مرتبه است اول محبت الله تعالی که منبع خیرات و معدن کمالات است
چشمه ۱۲ بکسر دال ۱۲
و حقیقت آن محبت جز عارف ربانی را که بقدر امکان بصفات جمال و نعوت جلال
الهی مطلع باشد حاصل نشود چه بی معرفت محبت صورت نبندد و اگر کسی بی علم و معرفت
دعوی محبت الهی کند جاهل مغرور باشد و نص حدیث حضرت حبیب الله علیه و علی آله الصلوات

حیث قال ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط تکذیب او نماید و این محبت باید که اعلی

مراتب باشد چه غیری را درین مرتبه شریک گردانیدن شرک محض ست و مرتبه

دوم محبت والدین ست که سبب ظاهری اند وجود او را و این محبت تالی آن مرتبه است

و هیچ محبت را این رتبت نیست مگر محبت متعلم معلم را باید که او کم ازین محبت باشد

چه اگر پدر سبب قریب وجود و تربیت جسمانی او ست معلم سبب کمال و تربیت روحانی

او ست و مفیض صورت انسانیت او و بحقیقت معلم پدر روحانی ست پس بقدر آنکه

روح را بر جسم شرفست معلم را بر پدر شرف باشد پس محبت او در مرتبه فروتر از محبت

موجد حقیقی باشد و بالاتر از محبت پدر از اسکندر پرسیدند که پدر را دوست تر داری

یا استاد را گفت استاد را زیرا که پدر سبب حیات فانی ست و معلم سبب حیات باقی

و در حدیث است ابو کم ثلثة من ولدک و من علمک و من زوجک خیرا لابا من علمک

و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا و چون

محبت معلم درین مرتبه است تا کد باشد محبت شارع که هادی حقیقی و مکمل العیست

بعد از محبت حق تعالی او که از همه محبتها باشد و آنند آنحضرت حبیب الله صلی
الله علیه وسلم فرمود لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه واهله ووالده و
محبت خلفای راشدین ائمه دین که مصابیح دجی مفاتیح هدی اند و آنکه تالی
محبت شارع توانند بود چنانچه در حدیث ست من احب اصحابی فبحبی احبهم ومن ابغض
اصحابی فببغضی ابغضهم و در حدیث دیگر من احب العلماء فقد احبنی و دیگر
من اکرم عالما فقد اکرمنی مرتبه سوم محبت رعایا سلطانرا و محبت سلطان
رعایا را و بعضی محبت رعایا سلطانرا اوکد داشته اند از محبت پدر و همانا این قول
بتحقیق اقربست چه بدون سیاست سلطان انتفاع از پدر متصور نیست و همچنانکه پدر
سیاست فرزند میکند سلطان سیاست پدر و فرزند هر دو میکند مرتبه چهارم محبت
معارف شهر که باید که هر یکرا در مرتبه لائق باو دارد و خلط مراتب محبت ننماید
چه اخلال بحفظ حقوق مراتب ظلمست موجب فساد و خیانت در صداقت از خیانت
در اموال افحش باشد چه آن خیانت راجع بصفات نفسانیست که اشرف از جواهر

جسمانیست و ارسطاطالیس گفته محبت معشوق زود مرتفع گردد همچنانکه زر معشوقش
زود تباه شود پس باید که با خالق و خلق طریق عدالت مسلوک دارد و با هر یک محبتی که
حق اوست حاصل کند و بمقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت و طلب مناسبت با او
بطریق قربت و با پیغامبران و ائمهٔ ملت بانقیاد احکام و مراعات تعظیم و حرمت و با
سلاطین باجلال و مطاوعت و با والدین باکرام و خدمت و با هر یک از آحاد ناس
برفق و مخالطت و حکما گفته اند محبت منعم منعم الیه را بیشتر ست از عکس چنانکه قرض دهنده
و احسان کننده قرضخواه خواهنده را دوست دارند و همت بر بقای ایشان مصروف
دارند اما قرض دهنده چون از جهت استخلاص حق خود سلامت قرضخواه خواهد بحقیقت
مال خود را دوست داشته باشد بخلاف محسن که محسن الیه را بی توقع منفعتی دوست
دارد بلکه از انجهت که قابل اثر خیر اوست و محسن الیه را این نوع محبت با محسن
نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد و محسن را بالعرض و ایضاً
محسن جد و سعی در ایصال نفع بمحسن الیه نموده پس شبیه بکسیست که مالی بمشقت

و تعب حاصل کرده باشد هر آینه آنرا دوست دارد و در صرف آن صرفه رعایت
نماید بخلاف کسی که بی مشقتی مالی باو رسد که قدر آن نداند و در بذل آن احتیاط
مرعی ندارد و لهذا مادر فرزند را دوست‌تر از پدر دارد چه مقاسات رنج و تعب
در تربیت او بیشتر نموده و هم ازین سیاقست آنکه شاعر شعر خود را دوست دارد
و اعجاب او بآن بیش از دیگران باشد و چون محسن الیه قابل ست و او را تعبی
در قبول نیست لامحاله محبت او محسن را درین مرتبه نباشد پس بنا برین مقدمات
محبت محسن محسن الیه را بیشتر از عکس باشد و بهترین انواع محبت آنست که
منشاء آن محبت خیر و کمال حقیقی باشد که آن لذت عقلی ست و متعلق بجوهر
نفس نه بعوارض و ازینجهت ست که قواعد این محبت از وصمت اختلال
امن محفوظ ست و سعایت و نمیمه را بساحت آن راهی نیست بخلاف
دیگر انواع محبت که بزوال سبب زایل شود چنانچه مضمون آیه الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین مشعر برانست و این لذت بحقیقت و قت

حاصل شود که از اکتساب ملکات فاضله فارغ گردد و بنفس خود پردازد و میان او و عالم عقلی حجاب بین مرتفع شده بمشاهده وحدت حقیقی صرف و حق محض و نعیم ابدی و لذت سرمدی متحقق شود بیت

آن یار که در پرده اسرار نهان بود	از علم بعین آمد و از گوش باغوش

و این مرتبه بلند ترین مراتب کمالات است و از اینجهت حکما آنرا افوق مراتب سعادات انسانی اعتبار کرده اند تا چهره هستی از آثار قوای طبیعی و نفسانی و غبار تعلقات جسمانی صافی نگردد جمال این کمال رخ ننماید و تا سالک از خودی خود که ابعد منازل است مرحلت نگزیند بقرب و وصال نرسد بیت

وصال دوست طلب میکنی ز خود بگذر	که در میان تو و او بجز تو حایل نیست
دگر گویند سعدی وصل از چه یافتی	خود را گذاشتیم و قدم پیشتر زدیم

و ارسطاطالیس گفته چون خدای تعالی کسی را دوست دارد تعاهد او کند چنانکه دوستان تعاهد مصالح دوستان کنند و در اخلاق ناصری آمده که این لفظی است که در لغت اطلاق نکنند و این سخن ظاهر نیست چه نظایر آن در کتاب و سنت بسیار است

قال الله تعالی وهو یتولی الصالحین وحسبنا الله ونعم الوکیل بلکه در حدیث
قدسی زیاده ازین وارد است چنانچه فرموده فاذا احببته کنت سمعه وبصره الی
آخر الحدیث ودر حدیثی دیگر من احبنی قتلته ومن قتلته فعلی دیته ومن علی دیته
فانا دیته وهم ارسطاطالیس گفته نشاید که همت آدمی انسی بود اگرچه عاقبت او
انسی است ونه آنکه سمت حیوانات مرده راضی شود اگرچه عاقبت او مرگ است
بلکه مجموع قوی را صرف کسب حیات الهی کند چه اگرچه بجثه خرد و بهمت بزرگ است
وبعقل شریف وعقل از همه مخلوقات اشرف است چه او جوهریست مستولی بر همه
چیزها بامر الهی وتحقیق کلام درین مقام آنست که باطباق اصحاب نظر وبرهان واتفاق
ارباب شهود وعیان نخستین گوهری که بامر کن فیکون بوسیله قدرت وارادت بیچون از
دریای غیب مکنون بساحل شهادت آمد جوهری بسیط نورانی بود که بعضی
حکما آنرا عقل اول خوانند ودر بعضی اخبار تعبیر از آن بقلم اعلی رفته واکابر ائمه کشف
وتحقیق آنرا حقیقت محمدیه خوانند وآن جوهر نورانی خود را مبدع خود او هرچه از مبدع

بتوسط او صادر تواند شد از افراد موجودات چنانکه بود و هست و خواهد بود نسبت و

تمام حقائق اعیان بسبیل انطوای علمی در حقیقت او مندمج و مندمج بود و هم چنانکه دانه

مشتملست بنوعی از اشتمال بر اغصان و اوراق و اثمار موجود در مواد غیبیه بر طور

همان ترتیب در آن جوهر مستکن است از مکمن قوت بمظهر فعل و از کتم غیب بفضای

شهود می آید یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و چون سلسلهٔ ایجاد

بنا بر شمول رحمت رحمانی بموجودات گیهانی یعنی عالم جسمانی که محل

تغیر و موطن تبدل و مظهر فنون تجلیات الٰهی و ظهورات نامتناهیست

رسید حکمت کاملهٔ ناظم آن عالم را موکول بجرمی ثابت الذات متغیر الصفات بیت

آن ثابت بیقرار اعجوبه نمای	کز جای نجنبید و نماند بر جای

یعنی فلک و ار گردانید تا بحرکت دوریهٔ او اوضاع غریبه از قوه بفعل آید و

بهر وضعی حادثهٔ معین که منوط و مربوط بآنست زاید بهر وقتی از مبدء قریب

حوادث که آنرا عقل فعال خوانند و نهایت افراد عقول است در سلسلهٔ وجود

صورتی جدید در آئینهٔ هیولای عناصر رخ نماید و چون نوبت ایجاد بمنتهی رسید
تلث شد حکمت حکیم علیم جلّت قدرته و عمّت حکمته اقتضا چنین فرموده که مجموع
کمالات مراتب سابقه در نشأهٔ انسانی که اشرف انواع حیوانات است سمت
اجتماع و التیام یافته فضیلت عقل قدسی که مبدأ ایجاد بود درین نوع گرامی
بصورت عقل مستفاد ظاهر شود تا چون نفس انسانی باین مرتبه متحلّی گردد بعالم اعلی
که مرتبهٔ عقل است متصل شود و نقطهٔ نهایت بر بدایت منطبق شده
دایرهٔ وجود بقوسین نزولی و صعودی تمام و سرانجام گردد بیت

زانجا بهمه جهان سفر کرد	شعر	این آن سر کوست بد که اول

پس روشن شد که همچنانکه فاتحهٔ کتاب وجود عقل قدسی بود خاتمهٔ آن نیز عقل
قدسی است بمنزلهٔ دانه که بعد از انبساط در صور اغصان و شعب و اوراق سیر در مراتب
کثرت و مدارج تفرقه در آخر بصورت جمعیت شعار وحدت کردار او ظاهر
شود و ثمر این سیر دوری که در جمیع مراتب موجودات از روحانیات و جسمانیات

و علویات و سفلیات ساریست و در افلاک که رابطهٔ نظام عالم اجسام اند بصورت
حرکت وضعی ظاهر شده و در اجسام نامیه بحرکت متعددهٔ نموی ذبولی و در نفس ناطقه
و در طی حرکت فکری و این همه بحقیقت ظل حرکت حبی ذاتیست که در حضرت
اساطین الله ذوق و شهود آثار التجلی لذاته علی ذاته میگویند نظم

از خود بخود آن یار گرانمایه سفر کرد	هم عین سفر بود و هم واصل فی البین
فی فی سفری نیست درین ره بحقیقت	از عین شهود تو اگر دور شود عین

و حکما گفته اند که مردم بعضی به نجابت فطری و طهارت اصلی از ملکات ردیه مجتنب
باشند و این طائفه نادر اند و بعضی بنا بر آنکه بفکر و رویت بر اذیت اهل مطلع
شوند از آن اجتناب جویند و ایشان متوسط اند و بعضی بوعید و تهدید و خوف
عذاب و رجای ثواب از شرور احتراز کنند و ایشان اکثر اند طائفه اولی اخیار بالطبع اند
و طائفه ثانیه اخیار بتعلیم و طائفه ثالثه اخیار بشرع و شریعت نسبت باین طائفه
مانند آفت نسبت باکسی که او را طعام در گلو گیرد و اگر شریعت نباشد همچنان

و نفوس قدسی و نفوس ملکی عبارت از نفوس این طائفه باشد و مطلوب طائفه متوسط اند ۱۲

باشد که کسی را آب در گلو گیرد و در انجاح او هیچ حیلت متصوّر نباشد و شک
نیست که طائفهٔ اولی اشرف‌اند و این مرتبهٔ ابرار و انبیاست و از اینجاست که
حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه در شان صهیب که یکی از اکابر
صحابه بود فرمود نعم العبد صهیب لو لم یخف الله تعالی لم یعصه
نیکو بنده ایست صهیب که اگر فرضا او را ترس خدای تعالی نبودی هم چنان بر معصیت اقدام ننمودی

لمعهٔ سوم در اقسام مدنیه حکما گفته‌اند که تمدن دو قسم است یکی آنکه
سبب آن از جنس خیرات باشد و آن مدینهٔ فاضله است دوم آنکه
سبب آن از جنس شرور باشد و آنرا مدینهٔ غیر فاضله خوانند و مدینهٔ فاضله
یک نوع بیش نیست چه حق از وصمت تکثر متعالی است و طرق خیرات متعدد
نیست اما مدینهٔ غیر فاضله سه نوع است یکی آنکه سبب اجتماع ایشان غیر قوت
نطقی باشد چون قوت غضبی و شهوی و آنرا مدینهٔ جاهله خوانند دوم آنکه از
استعمال قوت نطقی خالی نباشد و لیکن این قوت را خادم دیگر قوی دارند

و همین معنی سبب اجتماع ایشان شده باشد و آنرا مدینهٔ فاسقه خوانند سوم آنکه
سبب اجتماع ایشان توافق در عقائد باطله باشد و آنرا مدینهٔ ضاله خوانند و
چون بمیامن دولت حضرت صاحبقرانی مدبر امور زمانی جمیع ممالک محروسه
از قبیل مدن فاضله شده و ایضاً حال مدن غیر فاضله بحکم مضادت از حال
مدن فاضله میتوان دانست صرف عنان عزیمت به تفاصیل مدینهٔ فاضله
اولی نمود و آن مدینه ایست که اساس اجتماع اهل آن بر قواعد کسب سعادات و
دفع شرور موسس باشد و هر آئینه ایشان را در اعتقادات حقه و اعمال صالحه
اشتراک باشد و با وجود اختلاف اشخاص و تباین احوال طریقهٔ سیر ایشان متوافق
باشد و همه بیک غایت متادی شوند و چون بنا بر حکمتی که سابقاً ایمائی بآن
رفت نفوس انسانی در مراتب قوت نطق و تمییز متفاوت شد و مرتبهٔ اعلی که آن را
نفس قدسیه خوانند بعالم عقول متصل است و مرتبهٔ اسفل که بلید تناهی است مرتبط
بمرابط بهائم پس ادراک این جماعت در امور مبدء و معاد که ادق اسرار حکمت است

در یک مرتبه نتوانند بود پس توافق در عقائد که بآن اشارت رفت بدین وجه

صورت بندد که همه در امری مجمل شریک باشند اگرچه غیر محقق را بر تفاصیل

آن اطلاع نباشد و بیانش آنکه طبقهٔ عالیه که بتائید الهی بعوئید بعد از الواث

تعلقات طبعی مجرد و مبدء حقیقی را بصفات جلال و سمات جمال و انشد و بر

کیفیت صدور سلسلهٔ موجودات از مبدء بر ترتیب واقع مطلع باشند و معاد

نفس را بر وجهی که مطابق نفس الامر باشد تصور نمایند و چون نفس را درین نشاء

حقیقی تعلقی بقوتی چند هست که بسبب آن ادراک صور و معانی جسمانی میکند

چون حس مشترک و وهم و خیال و آن قوی بحسب اختلاف امزجه صفا و کدورت

مراتب است و در هیچ وقت هیچیک ازین قوی نه در خواب و نه در بیداری

معطل مطلق نیست پس در انحالت که نفس انسان بصور آن حقائق منتقش باشد

هر آئنه در آئینه آن قوی صورتی مثالی ملائم آن معانی منعکس شود و چه ادراک معانی

ساذجه بی شوب صور حسی و وهمی و در نشاء تعلق بسیار نادر است و نسبت آن صور

با آن حقائق

این حقایق نسبت مثل خیالات ست با عیان و آن امثله اشرف الطف امثله
باشد که در جسمانیات متصور شود و بنور بصیرت دانند که آن حقیقت ورای صور مخیله
معانی موهومه است و این طایفه اعاظم اولیا و اساطین حکما باشند و متصل با این مرتبه
طبقه ایست که اهل آن از تعقل صرف عاجز باشند و نهایت سیر ایشان منتهی بمعانی
وهمیه و لیکن دانند که آن حقایق در نفس خود از آن قیود منزه اند و بعجز خود در جنب معرفت
طبقه اولی معترف باشند و این طایفه اهل [illegible] باشند و فروتر از این مرتبه طایفه باشند
که بر تصورات وهمی نیز قادر نباشند و سیر ایشان هم در معرفت حسیه بمعانی از صور خیالی
نگذرد و اما بر رجحان طبقه اولی و بعجز خود معترف باشند و این طایفه اهل تسلیم اند و فروتر
از این طایفه قاصر نظران باشند که اصلا ورای مرتبه محسوسات مرتبه دیگر تصور نتوانند کرد
و بر امثله و صور بعیده اقتصار کنند و ایشان از ضعفا خوانند و چون هر یک بقدر
وسع خود استفراغ جهد نماید و نهایت استعداد خود واصل شود به تقصیر موسوم نباشند
بلکه همه را روی در قبلهٔ حقیقت باشد و چون صاحب شریعت علیه افضل الصلوات

و اکمل التحیات مبعوث بکافه امم ست هر آئنه بمقتضای أُمِرنا أن نکلّم النّاس
علی قدر عقولهم باید که جامع الکلم او بر وجهی باشد که هر کس بقدر حوصله استعداد خود
از ان حظی وافی باشد تا در تکمیل نفوس ناقصه علی اختلاف مراتبهم کافی تواند بود
و هر یک از متعطشان زلال کمال را بحسب اختلاف مشارب وافی از شرع عام الورود

شریعت او تسکین غلبه طلب شیع دهد بیت
و گر پیمانه آری تو پیمانه بپیماید

درین میخانه گر آری خمی پر ز دهد فیضش
و از انجهت ست که آیات اعجاز غایات

قرآنی و کلمات هدایت سمات حضرت ختمیت نشانی که استحکام احکامش بمرتبه ایست
که شائبه انهدام را بقواعد آن راه تطرق نیست و غائله انفصام را بمعاقد آن
مجال تصرف نه گاه محکمست و گاه متشابه حقایق و معانی را گاهی در دقائق تنزیهی بر عقل
قدسی که مبصر آثار تجرد ست جلوه دهد گاه در ملابس صور خیالی و اشباح مثالی

بر مشاعر حسی در معرض عرض آورد بیت
برنگ اصحاب صورت را ببو ارباب معنی را

بهار عالم حسنش دل و جان تازه میدارد
و حکما نیز گاهی از کاسش قیاس برهانی

رحیق تحقیق و زلال معانی را در مشارب بیان بمطلب بیزند و وقتی از جام
مخیلات شعری شربت معارف را بکام مسترشدان نونیاز رسانند و گاه ایشانرا
بجمل و تقبل اقناعیات قناعت فرمایند تا هر کس را بقدر مقدرت هدایت
نموده باشند و هر چند میان این طوائف در صور اعتقادی مخالفتی باشد اما
بنابر اشتراک در امر اجمالی و انحصار در تحت رئیس فاضل میان ایشان تعصب و تعاند
واقع نشود و بحکم مدبر در توجه بکمالیکه مستعد آن باشند متصاعد شوند و ارکان
مدینه فاضله پنج طائفه اند اول افاضل و ایشان جمعی باشند که تدبیر مدینه
بایشان منوط باشد یعنی علمای عامل و حکمای کامل که بقوت ادراک از ابنای
نوع ممتاز اند و صناعت ایشان معرفت حقائق موجودات است و دوم ذو الالسنه
و ایشان طائفه باشند که عوام را بکمال انسانی دعوت کنند و بمواعظ و نصائح
از رذائل منع کنند و بقیاسات جدلی و خطابی و شعری عقائد اجمالیه ایشانرا
از انحراف نگاه دارند و صناعت ایشان علم کلام و فقه و خطابت و شعر و نظائر آن

باشند سوم مقدران و ایشان طائفه باشند که موازین قوانین عدالت میان
اهل مدینه نگاه دارند و تعیین مقادیر اشیا برای ایشان موکول باشد و صناعت
ایشان حساب و استیفا و هندسه و طب و نجوم باشد چهارم مجاهدان و ایشان
طائفه باشند که مدینه را از تعرض اعدا و متغلبان نگاه دارند و ضبط ثغور و
قلاع و طرق بکفایت ایشان بود و صناعت ایشان شجاعت و فروسیت
باشد پنجم ارباب الاموال و ایشان جماعتی باشند که ترتیب ماکول و ملبوس این
طوائف از ایشان منتظم شود خواه از جهات معاملات و صناعات و خواه
از وجوه خراج و صناعت ایشان حرف مختلفه و مکاسب متفننه و عدالت مقتضی
آنست که هر طائفه ازین طوائف را بل هر شخص از طائفه در مرتبه خود دارند و
باید که یک کس را بصناعات مختلفه مشغول نگردانند زیرا که موجب تحیر طبیعت شود
و هیچکدام را بکمال معتد به نتوانست رسید چه کسب کمال هر صناعتی را وقتی و توجهی
لائق باید و چون وقت و توجه بر همه موزع شود همه در مرتبه قصور مانند چنانچه گفته اند

مَنْ طَلَبَ الْکُلَّ فَاتَهُ الْکُلُّ و اگر کسی چند صنعت اندوزد اورا بانچه اهم یا اشرف باشد

بلکه بانچه او را در ان بصیرت بیش باشد مشغول داشتن و از دیگر صنایع منع نمودن

اولی ست تا یک کار را باتقان و تانق بجا آورد چه هر آئنه در نظام مصالح ادخل باشد

و غیر این طوائف از ارکان مدینهٔ فاضله خارج اند و از ایشان بعضی بمنزلهٔ آلات

و ادوات این طوائف اند و اگر قابل فضیلت باشند شاید که بتربیت فضلا بکمالی

رسند و الا ایشانرا باعمال که سبب مصالح تمدن است مرتاض باید داشت و بعضی بمنزلهٔ

گیاهان باشند که در مزارع و بساتین پدید آیند و از نسبت ایشانرا نوابت خوانند و

اینان هم پنج صنف باشند یکی مرائیان که بافعال فضلا و شعار ایشان متزئی شوند

و بلباس نیرگان متلبس گردند تا بآن تلبیس تلبس باغراض فاسدهٔ دنیه و اغراض کاسدهٔ

دنیویه جویند دوم محرفان که هوا و میل برذائل بر ایشان غالب باشد و بنابرین قواعد ملت را

بحیله و تاویل خواهند که موافق مشتهی طبع خود سازند سوم باغیان که احکام پادشاه

عادل را که بر رقاب قاطبهٔ انام اطاعت و انقیاد او واجب است گردن ننهند و میل

بپادشاهی بگیر کنند و بر همه کس دفع این طائفه شرعاً و عقلاً واجبست چهارم مالطان
که بسبب قصور فهم بر اغراض قواعد ملت و مطالب حکمت واقف نشوند و آن را
بر معانی دیگر حمل کنند و از جادهٔ استقامت منحرف باشند و اگر این انحراف برنیح
نباشد و از تعنت و عناد خالی باشند امیدی بر شاد ایشان توان داشت پنجم
مغالطان که بحقائق نرسیده باشند و از جهت طلب مال و جاه بدعاوی کاذبه
اقدام نمایند و باغالیط مموهه در بازار وقاحت دکان خودفروشی نهند خود را
در صورت دانایان بعوام نمایند و حالانکه خود متحیر باشند الغیست نتیجه از اصناف نوابت مشهود
لمعهٔ چهارم در سیاست ملک و آداب ملوک او لا بر سبیل تمهید نموده میشود
که مرتبهٔ سلطنت از جلائل نعم الٰهیست که از خزانهٔ الطاف نامتناهی بعضی از
افراد امجاد عباد را ارزانی شده و چه مرتبه باین رسد که حضرت مالک الملوک
یکی از خواص عباد خود را در مسند خلافت خاصه متمکن داشته از انوار عظمت حقیقی
پرتوی بر احوال او اندازد و تعیین مراتب و حقوق کافهٔ بنی نوع برای و علم او منوط

سازد تا همه اعلی اختلاف المراتب وی حاجت بقبلهٔ بارگاه گردون اشتباه او
باشند و در حدیث وارد است که پادشاه ظل الله است در زمین که هر مظلوم از
آسیب نوائر حوادث زمان پناه باو آورد و شکر این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری
رعایت عدالتست میان احاد برایا و افراد رعایا چنانچه فحوای کریمهٔ یا داود انّا
جعلناک خلیفةً فی الارض فاحکم بین الناس بالحق باشارتی بآن تواند بود
و بعد از تمهید این مقدمه نگاشته میشود که همچنانکه مدینه بحسب قسمت اولی
منقسم بفاضله و غیر فاضله میشود سیاست ملک نیز منقسم بر دو قسمت یکی
سیاست فاضله که آنرا امامت خوانند و آن نظم مصالح عباد است در امور
معاش و معاد تا هر یک بکمالی که لائق اوست برسد و هر آئینه سعادت حقیقی
لازم او تواند بود و صاحب این سیاست بحقیقت خلیفة الله و ظل الله باشد و در
تکمیل سیاست مقتدی بصاحب شریعت لاجرم میامن آثار و لوامع انوار آن نگاه عباد
در هر بلاد اصلح خواهد بود و بمقتضای بیت | خذ ما تراه و دع شیئاً سمعت به

فی طلعة الشمس ما یغنیک عن زحل	این قسم را مثالی روشنتر از آفتاب

عالمتاب دولت صاحب زمانی سلیمان مکانی ست که اکابر ائمهٔ کشف و تحقیق
بتبشیر بظهور بتباشیر آن در این روزگار خجسته آثار که صبح صادق یوم تبلی السرائر ظهور
مظهر موجود است فرموده اند چه باند که زمانی ملک و ملت را رونق و بهجت هر چه
تمامتر افزوده و طوائف انام در کنف امان از حوادث زمان آسوده گرگ و میش از
یکجا آب خورده شاهین و دراج در یک آشیان خواب کرده الله تعالی آفتاب معدلتش
را که اشعهٔ احسان بشرق و غرب عالم رسانیده در مدارج ارتفاع و ازدیاد افزون و از
عین الکمال زوال و صمت هبوط و وبال مصون و مامون دارد و دوم سیاست ناقصه
و آنرا تغلب خوانند و غرض اصحاب آن استخدام عباد الله و تخریب بلاد الله باشد
و آنیشانرا دوامی نباشد و باندک مدتی بنکبت دنیوی متصل بشقاوت ابدی مبتلا گردند
چه پادشاه ظالم چون بنائی ست عالی که بر روی برف نهند هر گاه اساس آن
بتاب آفتاب عدالت الهی گداخته گردد و بنا منهدم شود و بزرگان خرده دان دانند

که بجرده ریزه که از خستهٔ پیره زنی گیرند گنج خسروی معمور نتوان کرد و از پای ملخی که از
دست موری حقیر ربایند سفرهٔ سلیمانی ترتیب نتوان نمود و ساز عودی که از سوختن
بچوب از مال مظلومان بینوا ستانند تا آن جز ناله زار نباشد پیاله شرابی که از
خون دل بیچارگان پر کنند از خندهٔ آن جز گریهٔ خونی حاصل نیاید و از نشاء
آن جز خمار آلام و اسقام نزاید و از دراعهٔ فقیری که بغارت برند درع داودی
نتوان ساخت و از کهنه دواجی که از محتاجی بتاراج بربایند بالش مسند شهریاری
حاصل نتوان کرد و سپری که از مال یتیمان بیسامان بافند مانع تیر قضا نشود جوشنی
که از وجه گدایان عریان سازند دافع تیغ بلا نگردد بلکه از سهام حوادث زمان صاحب دولتی
امان یافت که بباطن پاک درویشان جهانی دل پناه آورد و وصول نهایت مقاصد
و مرام بلند همتی را دست داد که در وقت توجه اسفار و اقتحام اهوال و اخطار بدرقهٔ راه
از خاطر مقیمان مدرسه ساکنان خانقاه خواست تاج سلطنت بر سر مردی قرار یافت که
مراد از خاطر بی سر و پایان تاج بخش طلبید تخت خلافت مستقر پادشاهی که شغل فض

از خاطر گدایان توانگردل فزونه کرد شعر

بر در میکده رندان قلندر باشند	که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای	دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

جنیبت کشان سعادت ازلی بجای گلگون خوشخرام و شبدیز تیزگام اشهب صبح و ادهم شام بر طویلهٔ صاحبقرانی بندند که نهضت بادپای عزیمتش بجانب صلاح حال و فراغ بال عاجزان شکسته بال باشد و عنایت لم یزلی بعوض کمیت بادپای و سمند جهان پیمای ابرش آفتاب و نقره خنگ ماه در ربقهٔ تسخیر و متعود تذلیل گیتی ستانی کشید که در میدان معدلت گوی قصب السبق از خسروان عالی مقدار ربوده باشد و تتبع احوال سلاطین گذشته و مشاهدهٔ دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی ظل یزدانی شاهد عدلست بر تحقیق این مدعی و تصدیق این دعوی اگر کسی دیدهٔ اعتبار گشوده و زنگ غفلت از آئینهٔ بصیرت زدوده باشد صاحب سیاست فاضله بقانون عدل متمسک بوده تا یادگار ابجای فرزندان و دوستان ماند و حرص و طمع باطل را مقهور قوت عقلی گرداند و صاحب سیاست ناقصه متمسک بقع اعد ظلم نماید و عار الانسبت با خود

بجای بندگان بلکه بمثابهٔ ستوران اند و خود بندهٔ حرص و هوا باشد و چون بمقتضای
اَلنَّاسُ بِزَمَانِهِمْ اَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ وَالنَّاسُ عَلَىٰ دِيْنِ مُلُوْكِهِمْ مردمان سیرت
تتبع سلاطین زمان کنند چون زمام زمان بدست پادشاهی عادل باشد همه کس را رغبت
در عدالت و کسب فضیلت باشد و اگر بر خلاف این بود مردم را میل بدروغ و حیله
و سائر رذائل باشد و ازینجاست که در حدیث مصطفوی ورود یافته که اگر سلطان
عادل باشد او را از هر حسنه که از رعایا صادر شود نصیبی باشد و اگر ظالم باشد در هر سیئه
که از ایشان ظاهر شود شریک باشد و حکما گفته اند که پادشاه باید که در وی هفت خصلت
باشد اول علو همت و آن بتهذیب اخلاق حاصل شود دوم اصابت در رای و فکرت
و آن بجودت فطرت و کثرت تجربه است سوم قوت عزیمت و آن بثبات رای و صفای
و قوت ثبات حاصل شود و آنرا عزم الملوک و عزم الرجال خوانند و اصل در اکتساب همه
خیرات و فضائل همینست حکایت کرده اند که مامون خلیفه را اشتهای گل خوردن
پیدا شده بود و بدین واسطه فساد عظیم بمزاج او راه یافته چندانکه اطبای حاذق بمداوات

معالجات طبعی ازالت آن سعی میکردند نیجاح مقرون نمیشد تا روزی که تمام اطبا

جمع کرده بودند و کتب احضار کرده درین باب مطارحه میکردند یکی از ندما حاضر

درآمد چون حال مشاهده کرد گفت یا امیر المؤمنین فاین عزمة من عزمات الملوک

مأمون اطبا را گفت احتیاج علاج نیست که بعد ازین اقدام برین نخواهم نمود چهارم

صبر بر مقاسات شدائد چه صبر مفتاح ابواب مطالب و امانیست و در حدیث من قرع

بابا و لج ولج پنجم یسار تا بالطبع در مال مردم مضطر نشود ششم لشکریان موافق هم نسب

چه هر آئینه موجب انجذاب خواطر و مهابت و وقار خواهد بود و این خصلت ضروری

نیست اما اولی است و یسار و لشکری بتوسط آن چهار خصلت که علو همت و رای

و صبر و غزیمتست حاصل توان کرد پس عمده همین چهار باشد و الحمد لله تعالی که حضرت بادشاه

دین پناه را جمیع این خصال حاصلست و ذات کریمش بنهایت معارج ابهت جلال

واصل و چون سبق تمهید یافت که پادشاه طبیب عالمست طبیب را از معرفت مرض و

اسباب و کیفیت علاج آن گزیری نیست پس هر سیه بر سلطان واجب باشد که امراض مملکت

وطریق

وطریق علاج آن بشناسد و چون تمدن عبارتست از اجتماع مردم میان طوائف مختلف

پس لازم آمد که هر یک ازین طوائف در مرتبهٔ خود باشند و بشغلی که وظیفهٔ ایشانست

قیام نمایند و نصیبی که ایشانرا لائق باشد از ارزاق و کرامات یعنی جاه و جلال

بایشان رسد هر آینه مزاج مدینه بر نهج اعتدال باشد و امور معیشت انتظام موسوم

و چون ازین قانون منحرف گردند هر آینه مؤدی باختلاف شود که موجب انحلال

رابطهٔ الفت و سبب فساد و اختلال چه مقررست که مبدای هر دولتی اتفاق

آرای جماعتیست که در تعاون بمنزلهٔ اعضای شخص واحد باشند چه برین تقدیر هم چنان

باشد که شخصی در عالم پیدا شده باشد که قوت این همه اشخاص داشته باشد و هر آینه

هیچکس از آحاد با او مقاومت نتواند کرد و اشخاص بسیار نیز چون مختلف الآرا باشند

بر او غلبه نتوانند کرد مگر آنکه میان ایشان تالفی بهمین طریق حاصل شود تا بمنزلهٔ شخص

واحد باشند که قوت او بیش از قوت این جماعت باشد و چون در هیچ کثرتی بی وحدتی

تالیفی منتظم نشود و آن وحدت عدالتست چنانچه از پیش گذشت پس لازم آمد که سلطان

پر قانون عدل بود و هر یک از طبقات مردم را در مرتبهٔ خود دارد و ایشانرا از غلبه
و تعدی و طلب زیادتی منع فرماید هر آینه مملکت با نظام باشد و اگر بر خلاف این
باشد هر طائفه را داعیهٔ نفع خود غالب آید و باضرار دیگران برخیزند و بواسطهٔ افراط
و تفریط رابطهٔ الفت انحلال یابد و بتجربه معلوم شده که هر دولتی تا میان اصحاب آن موافقت
بوده و سلوک سیرت عدالت مینموده اند در تزاید بوده و چون ظلم و عداوت میان ایشان
غالب شده روی بزوال نهاده چه بمقتضای مقدمات سابقه اهل زمان بطریقهٔ سلاطین باشند
پس چون پادشاه و اتباع او در ظلم کوشند هر کسی را نیز داعیهٔ ظلم که در فطرت مکنون است
بحرکت آید و میل بغلبه کند و چنانچه تقریر رفت و حدت با غلبه جمع نگردد پس هر آینه مودی
بفساد مزاج عالم شود و لهذا گفته اند که الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم و
حکما گفته اند دولت را بدو چیز نگاه توان داشت یکی بتألف و اتحاد میان موافقان
و دیگر بمنازعت و اختلاف میان دشمنان چه هر گاه که دشمنان بهمدیگر مشغول باشند
ایشانرا فراغت قصد دیگری نباشد و ازینجهت چون اسکندر بر مملکت دارا غلبه کرد لشکر عجم

بعد دو عدد بسیار بودند اندیشه نمود که اگر ایشانرا بگذارد مبادا اتفاق نمایند

و دفع ایشان متعذر باشد و اگر ایشانرا استیصال نماید از قاعده ملت و مروت دور باشد

و با حکیم ارسطاطالیس مشاورت کرد حکیم فرمود که ایشانرا متفرق سازد و هر یک را امارت

و ایالت موضعی جزو ناحیه تا بهمدیگر مشغول شوند و تو از شر ایشان ایمن باشی سکندر

ایشانرا ملوک طوائف ساخت و از آنوقت تا عهد اردشیر بابک ایشانرا اتفاق که

بسبب آن ظهوری توانند کرد میسر نشد و باید که اصناف خلق را با یکدیگر تکافی دارند

تا اعتدال تمدنی حاصل شود و همچنانکه اعتدال مزاج از ازدواج عناصر اربعه و تکافوی

ایشان حاصل شود اعتدال مزاج تمدنی نیز به تکافوی چار صنف متصور شود اول

اهل علم چون علما و فقها و قضات و کتاب حساب و مهندسان و منجمان و اطبا و

شعرا که قوام دین و دنیا بمساعی اقدام اقلام لطائف اعلام ایشان منوط و مربوط ست

و ایشان بمنزله آب اند در میان عناصر بها مناسبتی که میان علم و آب ست نزد اهل بصیرت

نا عده از آب روشنتر بلکه از آفتاب لائحتر تواند بود دوم اهل شمشیر چون دلیران و مجاهدان

شونده ۱۲ منتخب ع۹ ای این صنف را و مزاج شخص تمدنی همان خاصیت ست که عنصر آب را در مرکبات عنصریه باشد ۱۲ المحشی مدظله

و حارسان قلاع و ثغور که نظام مصالح انام بی آمد و شد اندیشه تیغ صولت شعله
گینه گذار ایشان صورت نبندد و مواد فساد اهل البغی و عناد بی آتش قهر صاعقه آثار
ایشان انحلال و اضمحلال نپذیرد و ایشان بمنزله آتش اند و وجه مناسبت
ازان مشرق تر که بدلیل احتیاج افتد چه آتش را بچراغ طلبیدن کار اولی الابصار
نیست سوم اهل معامله چون تجار و اصحاب بضاعات و ارباب حرف و صناعات
که بوسیله ایشان مبادی اسباب اقتیات و سائر مصالح مرتب شود و اطراف متباعده
از خصوصیات امتعه و ارزاق یکدیگر متمتع و محظوظ شوند و مناسبت ایشان با هوا که
ممد نشو و نمای نباتات و مروح روح حیوانات است بتوسط و تموج حرکت او هر گونه
تحف و نفائس از راه سامعه بدار الخلافه مبنیه انسانی میرسد غایت ظهور است
چهارم اهل زراعت چون برزگران و دهاقین و اهل فلاحت که مدبر نباتات و مرتب اقوات
اند و بی واسطه مساعی ایشان بقای اشخاص انسانی در حیز استحاله و بحقیقت کاسبان
معدوم ایشانند چه دیگر طوائف در وجود چیزی زیاده نمی کنند بلکه نقل موجود

از کسی بکسی یا از جائی بجائی یا از صورتی بصورتی مینماید و قرب ایشان با

خاک که قبله گاه سائران افلاک و مطرح اشعهٔ انوار عالم پاک و مظهر غرائب مصنوعات

و محتد عجائب المکنونات است در نهایت وضوح و همچنانکه در مرکبات تجاوز یکی از عناصر از قسط

واجب موجب زوال اعتدال و فساد انحلال است در اجتماع مدنی نیز غلبهٔ یکی ازین اصناف

بر سه صنف دیگر سبب بطلان نظام و حدوث اختلال شود و بعد از رعایت تکافو

میان اصناف اربعه در احوال هر یک از آحاد نظر باید نمود و مرتبهٔ هر یک بقدر

استحقاق تعیین فرمود و بوجهی دیگر طبقات مردم بنسبت اول کسانیکه بطبع خیر باشند

و خیر ایشان متعدی بغیر شود چون آن علمای شریعت و مشائخ طریقت و عرفای

حقیقت و این طائفه غایت ایجاد و خلاصهٔ عباد اند و مهبط فیض ازلی و مطلع هدایت

لم یزلی ایشان اند و بحقیقت دیگر طبقات بطفیل ایشان در مهمانخانهٔ وجود در آمده اند فرد

بیا که مائدهٔ لطف کردگار جهان را	تو میهمانی و عالم درین میانه طفیلی

وحکما گفته اند که پادشاه این طائفه را باید که نزدیکترین طوائف مردم بخود دانسته افتخار ازا

بر طبقات دیگر حالم کرده اند و گفته اند که هر گاه که ارباب علم و کیاست بحضرت
پادشاه متردد باشند نشانه ترقی دولت و تزاید رفعت او باشد و حکایت کرده اند
که حسن بویه که در عهد خویش والی مملکت ری بود و بمحبت حکما و علما از سلاطین روزگار
خود ممتاز بود تبی بغزای روم رفت و در مبادی قتال غلبه لشکر اسلام را شد
و بر کفار استیلای تمام یافتند بعد از ان تغیر اهل روم عموم یافت و از اطراف
لشکر جمع کرده روی به لشکر عراق نهادند و ایشان انهزام یافتند و بعضی تعبیه
مبتلا شدند ملک روم نشست و اسیران را خود خواند در انمیان شخصی ابو نصر نام
از اهل ری بود چون معلوم کرد که او منزوی است گفت اگر ترا پیغامی هم بپادشاه
خود برسانی گفت بلی خدمت کنم گفت حسن بویه را بگوی که از قسطنطنیه بهمین قصد آمدم که
عراق را خراب سازم اما چون از سیرت و احوال تو تفحص نمودم مرا معلوم شد که آفتاب
دولت تو هنوز متوجه اوج کمالست و مترقی در مدارج اقبال است آنکس را که آفتاب
دولت روی بحضیض زوال و مغرب افول و انتقال نهد نزدیکان حضرت و حکمای

عالیمقدار و فضلای نامدار چون ابن عمید و ابوجعفر خازن و علی ابن قاسم و
ابوعلی بیاعی باشند چه اجتماع این طائفه در فنای بارگاه تو دلیل دوام اقبال و
ازدیاد جاه و جلال باشد از صحبت متعرض مملکت تو نشدم طبقهٔ دوم کسانیکه بطبع خیر
باشند و اما خیر ایشان متعدی بغیر نباشد و رتبهٔ این طبقه از طبقهٔ اولی دنی ست
چه جمال کمال ایشان بجمال ارشاد و اکمال آراسته و بخلعت تخلق باخلاق الهی مشرف اند
و این طبقه اگرچه بزیور کمال متحلی باشند اما از درجهٔ تکمیل قاصر اند و این طائفه را گرامی
باید داشت و مصالح و مؤنات ایشان مکفی طبقهٔ سوم کسانی اند که بطبع نه خیر باشند
و نه شریر و این طائفه را در ظل امان مختفی باید داشتن و خفض جناح رافت برایشان فرمودن
تا از فساد استعداد محفوظ مانند و بقدر امکان بکمال لائق برسند طبقهٔ چهارم
کسانی اند که شریر باشند اما شر ایشان متعدی بغیر نشود و این جماعت را بتحقیر و اهانت
باید فرمود و بزجر و اجر مواعظ و روادع ایشان را از فضائح منع باید نمود و طبقهٔ پنجم
آنانکه با شرارت فوقانی شر ایشان متعدی بغیر باشد و این طائفه اخس خلق باشند

و مضاد طائفه اولی و از این طبقه جمعی را که امید بصلاح ایشان باشد بتادیب و تهذیب باید نمود و جمعی را که امید بصلاح ایشان نباشد اگر شر ایشان غیر شامل باشد پادشاه بمقتضای رای صحیح با ایشان مدارات فرماید و اگر شر ایشان عمومی داشته باشد ازالت شر ایشان شرعا و عقلا واجب باشد بطریقی که اصلح و اولی بود و طریق دفع شر یکی حبس ست و آن منع از مخالطت با اهل مدینه است دوم قید و آن منع از تصرفات مدنی ست سوم نفی و آن منعست از دخول در تمدن و اگر باین امور دفع نشود حکما را در جواز قتل او خلافست و اظهر اقوال ایشان آنکه بقطع عضوی که آلت شر باشد مثل دست و پا و زبان یا ابطال حسی از حواس اکتفا نمایند و حق آنکه درین امر تتبع شریعت حقه باید نمود و بحدود شرعیه از قطع و قتل در محل خود اقدام باید نمود و از زیاده بران محترز باید بود چه فرموده و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه و در قتل مشعوف نباید بود و اگر کسی شرعا مستحق باشد رحم برو نباید کرد چنانچه می فرماید و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله همچنانکه طبیب برای سلامت باقی اعضا قطع

عضوی جائز بلکه واجب دانند پادشاه نیز که طبیب عالمست بحکم مدبر اول تعالی شانه
گاه باشد که بحسب مصلحت عامه بنی نوع قتل یکی از افراد انسان نماید و بعد از رعایت
تکافو و تعیین مراتب تعدیل میان ایشان در قسمت خیرات باید کرد و هر یک را بقدر
استحقاق محفوظ داشت و خیرات سه قسمت سلامت و اموال و کرامات و هر شخص را
استحقاق نصیبیست ازین امور که تنقیص از آن جورست بر آن شخص و زیادتی بر آن جورست
بر اهل مدینه چه شخصی را بی مزیت استحقاقی بر دیگر اکفا فائق گردانیدن ظلم بر ایشانست
و گاه باشد که تنقیص نیز جور باشد بر اهل مدینه چه هرگاه که مستحق را از منزلت او
فرود آورند هر آینه موجب انکسار خاطر او و دیگر مستحقان گردد و سرایت تخلل در نظام مدینه
شود و بعد از قسمت خیرات بقدر استحقاق حفظ آن بر ایشان باید نمود تا آنکه نگذارد که آنچه
حق هر یکیست ازین خیرات از و زائل شود و بعد از زوال عوض از محل استحقاق باو
رساند بر وجهی که متضمن ضرر اهل مدینه نباشد و منع جور بعقوبات اهل آن باید کرد تا آنکه بهر جوری
عقوبتی لائق بآن مرتب دارند چه اگر در مقابل جور اندک عقوبت بسیار کند

ظلم بر جائر باشد و اگر بازای جور بسیار عقوبت اندک کند ظلم بر اهل مدینه باشد و بعضی

از حکما برانند که جور بر هر یک از اشخاص جور بر اهل مدینه است پس بعفو آن شخص که

بر وی جور رفته عقوبت ساقط نشود و باوجود عفو سلطان را که والی مدینه کل است

عقوبت او جائز باشد و بعضی دیگر برخلاف این رفته اند و چون غرض این مناز عت

بر حکم حکم عدل شریعت سید الانام علیه و علی آله التحیة والسلام میسر دبرین وجه

فیصل میباید که هر چه از جنس حدود الله است چون سرقه و زنا و قطع طریق بعفو

ساقط نمیشود بلکه بر سلطان اقامت عقوبت واجبست آنچه از جنس حق الناس است

اگر قصاص یا حد قذف ست بعفو مستحق ساقط میشود و اگر تعزیر ست همچنانکه در

صورت ضرب و ایذا و اهانت بسیاری از محققان ائمه مذهب شافعی رحمه الله برانند

که باوجود عفو مستحق سلطان را از جهت تادیب تعزیر او میرسد همانا حکمت درین احکام

آنکه بعضی شرور از ان قبیلست که ضرر آن باهل بلد مسری ست مثل زنا و

سرقه و نظائر آن و مسامحت در مثل آن موجب اختلال نظام ست لاجرم عفو را

دران تاثیری تواند بود و بعضی مخصوص بشخص واحد ست و آن ازو بغیر سرایت نمیکند چون قذف پس هر آئینه منوط به طلب و عفو آن شخص باشد و بعضی که درانجمال امر اثبات و عدم آن هر دو قائم ست منوط به نظر و رای سلطان تواند بود تا آنچه بحسب رای صائب او لی و اصلح داند اعمال فرماید و ازینجاست که اگر مقتول را وارث خاص نباشد و وراثت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط به مصلحت سلطان ست اگر خواهد قصاص فرماید و اگر خواهد عفو نماید و در رعایت عدالت وقتی منتظم گردد که سلطان بنفس خود تفقد احوال رعایا بفرماید و هر یک را بحق خود از ارزاق و کرامات فائز گرداند و تحقیق انمعنی بآن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت راه بسلطان باشد و اگر همه وقت میسر نشود در روزی معین ارباب حوائج را بار دهند تا بی واسطه عرض حوائج و رفع سوانح بر حضرت سلطان نمایند و ملوک عجم را وقتی معین بوده که طوائف عوام را بار عام بوده و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که هر کس الله تعالی ولایت امری از امور مسلمانان را تفویض فرماید

واو در بر وی ارباب حاجات مظلومان ببندد و حق تعالی در وقت حاجت فقر
در رحمت بر وی او ببندد و او را از لطف و عنایت خود محجوب دارد و امیر المومنین عمر
بن الخطاب رضی الله عنه چون کسی را تفویض ولایتی فرمودی او را وصیت
کردی که از ارباب حاجات محجوب نشود و در بر وی ایشان نبندد و حضرت سید المرسلین
علیه افضل صلوات المصلین فرموده اللهم من ولی من امر امتی شیئا فرفق بهم فارفق
به ومن ولی من امر امتی شیئا فشق علیهم فاشقق علیه و در آثار ماثور است
که فرعون با آن طغیان و کفران حمایت و خصلت نیکو بودی یکی آنکه سهل الباب
بود و ارباب حاجت را باسانی وصول او متصور و دیگر آنکه بحلیه جود و کرم متحلی بود
و طوائف انام را از موائد انعام عام حظ تمام نمودی و مبالغه او در کرم بمرتبه بود
که روایت کرده اند که زنی از بنی اسرائیل را در صبح حمل شده و اغذیه که مناسب آن حال
باشد در مطبخ معد نبود چون آن را از نعمی خبر یافت آتش قهرش اشتعال پذیرفت
و مطبخیان را در تنور غضب غرضه نایره هلاک ساخت و بعد از آن مقرر کرد

که هر روز انواع اغذیه که لائق به طبقات ناس از اصحاء و مرضی تواند بود معد دارند
و بهر کس آنچه مناسب حال او باشد برسانند چون ریاح عواصف جلال الهی از مهب قهر
نامتناهی وزیدن گرفت و مشیت نافذهٔ ازلی بقلع و قمع او متعلق شد بمقتضای
إِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ هر دو خصلت را بضد آن تبدیل کرد و بوم
و تمنعش بمرتبه رسید که در روز روشن چون شب تاری حجاب تواری بسته چون
عنقای مغرب در مغرب انزوا و اختفا بلکه چون خفاش سر در کنج [illegible] و استتار در
گرفته و تغیر از ملبوس و مطعوم داده و مجلس را مجال ملاقات او نه چنانچه حضرت موسی علیه السلام
چون بتشریف تکلم مشرف شد و بهمان شب بامر الهی بدر قصر او آمد یک سال
بران درگاه بود و مجال ملاقات نیافت تا روزی یکی از ندمای مجلس او بقصد استهزا
عرض کرد که صورتی غریب ساخته شده کسی باین صفت بر در ایستاده میگوید که من
فرستادهٔ خدایم و پیغامی چند دارم فرعون گفت که او را باید طلبید تا با او تضاحک
و تسخر کنیم چون طلب نموده شد بعد از مناظره و مطارحه که کلام حقائق اعلام از ان [illegible]

هر چند ید بیضا صیقل معجزات با بهره بعمل آورد زنگ کفر کز ازدل آهنین او منجلی
نشده با وجود ثعبان مبین که بر گنج ایمان او دلالت نموده سر براه نمی آورد بلکه هر روز چون
مار سر از سوراخ بیرون میکرد تا کارش بوخامت عاقبت کشید و بوخامت انجامید
و بخلش بدرجه رسیده بود که غیر از کرام الکاتبین بر اکل او اطلاع نیافتی و جز مگس
هیچکس بر سر سفره او ننشستی بحدیکه ثقات اثبات بر لوح آثار اثبات کرده اند
که آنروز که موسی علیه السلام بفرمان آلهی با بنی اسرائیل از مصر رحال فرو فرعون
از عقب ایشان تاخت میکرد در همه مطبخ او بغیر از یک گوسفند گرگین کشته بودند
و جگر آن تغذی نموده گوشت بجهت تمیلان موقوف داشت که بعد از معاودت
با خواص خود تناول کند و خود مالک دوزخ برای نزل او و لشکریان ضریع و زقوم و غسلین
ترتیب نموده بود و حکما گفته اند که بر پادشاه واجب است که سه چیز رعایت نماید اول
آبادانی خزانه و ممالک دوم شفقت و رأفت بر رعیت سوم آنکه کارهای بزرگ
بمردم خرد رجوع نفرماید از بعضی آل ساسان پرسیدند که سبب زوال دولت چهار صد ساله

از خاندان شما چه بود گفت آنکه کارهای بزرگ که لائق اهل عقل و کیاست بخردم
خردونی باز گذاشتیم و گفته اند که اساس بنای معدلت بر ده قاعده است یکی آنکه هر قضیه
که واقع شود فرض کند که خود رعیت ست و پادشاه دیگری پس آنچه بر خود روا ندارد
بر رعیت جائز ندارد دوم آنکه انتظار ارباب حاجات تجویز نکند و از خطر آن بر حذر باشد
و ارسطاطالیس اسکندر را گفت اگر اعانت خدای تعالی خواهی اغاثت فریاد خواهان
مسارعت کن سوم آنکه اوقات خود را مستغرق شهوات و لذات جسمانی ندارد
چه قوی ترین اسباب فساد ملک همین است بلکه از اوقات حسب آمد فراغت خیری صرف
تدبیر مملکت و مصالح رعیت نماید حکیمی نصیحت پادشاهی میکرد و گفت خواب غفلت مکن
تا ضائعان مملکت تو بر نخیزند و شکایت تو بدرگاه حق نبرند و خواب خدایان مکن عمر
تباه کنی که دولت و عمر چون آفتاب اند که بامداد بر دیواری و شبانگاه بر دیواری
دیگر باشند و چنان کن که تو دنیا را بخوری دنیا ترا بخورد چهارم آنکه بنای کار بر رفق
و مدارا نهد نه بر عنف و قهر پنجم آنکه در رضای خلق رضای حق طلبد ششم آنکه رضای خلق

در مخالفت حق نه طلبند هفتم آنکه چون از و حکم طلبند عدل کند و چون رحمت طلبند عفو
کند چه رحمت بر خلق سبب رحمت حق تعالی ست چنانچه در حدیث صحیح ست الراحمون
یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء هشتم آنکه بصحبت اهل حق
مائل باشد و از مواعظ و نصائح منقبض نشود نهم آنکه هر کس را در مرتبهٔ استحقاق وا دارد
دهم آنکه بآن قناعت نکند که خود ظلم نکند بلکه سیاست ملک بوجهی نماید که عمال
و لشکریان و رعایا را با همدیگر مجال ظلم نباشد چه بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول
عن رعیته هر چه در مملکت واقع شود چون بواسطه قصور سیاست او باشد روز قیامت
از و سوال خواهند فرمود و در اخبار آورده اند که امیر المومنین عمر بن عبد العزیز که بکمال
عدالت و فرط تقوی و طهارت موصوف بود چنانچه او را خامس الخلفا خوانده اند
بعد از وفات در خواب دیدند از حال او سوال کردند گفت یک سال ام در ورطهٔ حجاب
داشتند بجهت آنکه سوراخی در پلی واشده بود و گوسفندی را پای در آن سوراخ فرو رفته
مجروح شد با من عتاب کردند که چرا باید که چون مصالح خلق در عهدهٔ اهتمام تو بود در ضبط

و نظم امور تهاون کنی پس باید که رعیت را بالتزام قوانین عدالت و اکتساب
فضیلت تکلیف فرماید چه همچنانکه قوام بدن بطبیعت ست و قوام طبیعت بنفس
و قوام نفس بعقل قوام مدینه بملک ست و قوام ملک بسیاست و قوام سیاست
بحکمت که عین شریعتست و تا امور جمهور بر نهج شریعت باشد انتظام حاصل
تواند بود و چون از ان منهج قویم انحراف یابد بهجت و رونق ملک برود و افلاطون
گوید احفظ الناموس یحفظک یعنی شریعت را نگاه دار تا شریعت ترا
نگاه دارد و چون از قیام مصالح عدالت فارغ شود عنان همت بجانب فضل
و احسان منعطف سازد چه هیچ خصلت اشرف از فضل و احسان نیست چنانچه
بتفصیل مبین شد و در احسان نیز رعایت مقادیر استحقاق باید نمود و باید که
احسان قرین هیبت و حشمت باشد چه با سقوط هیبت احسان سبب انبساط
زیردستان و ازدیاد طمع ایشان گردد و اگر مثل خراج تمام ممالک بیک کس
دهند راضی نشود و ارسطاطالیس باسکندر وصیت کرد که باید که مظلومان را

از تو هیبت بسیار نباشد تا عرض حاجت توانند کرد و لشکریان و متجبران از تو هیبت بسیار باشد تا بظلم و جور اقدام نکنند و حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام بحکم آنکه مظهر انوار تجلیات جلالی و جمالی و مجلی آثار عظمت الهی و ابهت نامتناهی بود مهابت در مرتبهٔ داشت که ابوسفیان در وقتی که هنوز مسلمان نشده بود بجهت معاهده نزد آنحضرت آمد چون بازگشت گفت والله که من ملوک و اقیال بسیار دیده ام و از هیچکدام این رعب و هیبت بدل خود نیافتم و لطف و انس او بدرجه که روزی زنی پیش آنحضرت آمد میخواست که عرض حاجتی نماید و هما نا بسبب اشعهٔ انوار قدسی که از روزن نفس مقدس حضرت مصطفی بر چهار دیوار بنیهٔ مطهرهٔ آنحضرت منعکس شده بود دهشتی هرچه تمامتر دران زن ظاهر شد حضرت چون برین معنی اطلاع یافت فرمود مترس که من پسر زنی از عربم که قدید میخورد و قصد آنحضرت تسکین رعب و مهابت از دل آن زن بردن بود تا عرض حاجت تواند کرد و تکبر با متکبران و تواضع با مسکینان و زیردستان از اخلاق کرام است و از وظائف ملوک آنکه

اسرار خود را پوشیده دارند تا بر اجالت فکر و نظر قادر باشند و از کید اعادی

محفوظ و حضرت مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم چون بغزا عزم فرمودی

مردم را بگمان انداختی که بجای دیگر میرود با آنکه ساحت قدسیه آنحضرت از غبار

عار کذب بری بود بلکه این طریق سلوک فرمودی که اگر مثلا بجانبی میل داشتی

از مردم استفسار منازل جانب دیگر فرمودی و تحقیق احوال آنجا نمودی تا مردم

بگمان افتادندی که مگر قصد آن جانب دارند و حکما گفته اند که طریق محافظت

اسرار با احتیاج بمشاورت آنست که با اصحاب عقل و کیاست مشورت کنند و از

ارباب عقول ضعیفه مستور دارند و بعد از تصمیم عزیمت با فعالی که ظاهر آن متضمن عزم باشد

اقدام ننمایند و در آن نیز مبالغه نکنند تا موجب تهمت نشود بلکه آنرا با فعالی که مقتضای

همان عزم باشد خلط نمایند و از تفحص حال دشمنان بهیچ حال تغافل نفرمایند و جاسوسان

مستحسان به تفحص امور ایشان گماشته دارند و از احوال ظاهره ایشان استنباط

احوال باطنه نمایند و در اطلاع بر عزائم ایشان استفسار از حواشی که بقلت عقل

موسوم باشند اصلی عظیم است و بهترین ابواب مکالمه با هر کس است چه هر کس را دوست

باشد که با دو مستانس باشد اسرار خود را با او در میان نهد و هر آینه در اثنای محادثت

بر مکنون خاطر هر کس اطلاع توان یافت و چون از کسی فهم مخالفت نماید تا میسر باشد

سعی باید نمود که بمجاملت مرتفع شود بمقابله و مقاتله نانجامد و اگر بمجاملت میسر نشود

باشد بحیلت دفع توان نمود بمحاربه اقدام نباید کرد و در دفع اعدا حیله و فنا و مهای

دروغ نوشتن مذموم نیست اما تلفظ بکذب و غدر بهیچ حال جایز نه و اگر

احتیاج بمحاربه افتد حال از دو بیرون نیست یا بادی باشد و جنگ یا دفع اگر بادی

باشد باید که غرض او محض خیر بود و البته برای دین یا طلب قصاص یا حقی که مرد

ایشان باشد جنگ کند نه برای غلبه و تفوق چه غالب آن نیست که بادی مغلوب باشد بر آنکه

برای دین یا طلب حق جنگ کند و تا لشکر متفق الکلمه نباشند بجنگ نرود چه در میان

دو دشمن رفتن خطری عظیم باشد و تا میسر باشد پادشاه را بنفس خود جنگ کردن نشاید

چه اگر شکست شود تدارک نباشد و اگر ظفر یابد از منقصتی خالی نتواند بود و بهیبت

و وقار پادشاهی لائق نه و اگر واقع باشد و قوت مقاومت داشته باشد جهد
باید کرد که بطریق کمین یا شبخون بسر دشمن رود چه اکثر پادشاهان که محاربه با ایشان
در بلاد ایشان واقع شود مغلوب باشند و اگر قوت مقاومت نداشته باشد در تدبیر
حصون و خندقها احتیاط تمام مرعی باید داشت و بهمان اعتماد نباید نمود چه حکما گفته اند
کل محصور مأخوذ بلکه در قرع باب صلح ببذل اموال و استعمال حیل توسل جست باید
و از برای تدبیر امور لشکر کسی اختیار نماید که در وی سه صفت باشد یکی اشتهار شجاعت
دوم حسن تدبیر و کیاست سوم تجربه حروب و ممارست و اهم شرائط حرب تیقظ و
استعلام احوال خصم است بجاسوسان کاردان و رعایت ضبط و صفوف آن جمع
بی ترقب نفعی ظاهر لشکریان و آلات ها در معرض هلاک و تلف آوردن منتج حسن عقل
نیست و حکما گفته اند که بحصار و خندق توسل نماید جست الا در وقت اضطرار و تحصن
باید شد چه امثال این محمول بر عجز شود و موجب جرأت دشمن و چون کسی در حرب
شجاعتی ممتاز گردد در انعام و اکرام او مبالغه بسیار باید نمود و مکافات حسن صنیع او

بعطایای جزیله و محامد جمیله واجب دانست و بدشمن حقیر استخفاف نباید کرد چه
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و بعد از ظفر ترک تدبیر نباید نمود و تا
ممکن باشد که کسی را زنده اسیر کنند قتل نشاید کرد چه در اسر منافع بسیار متصورست
مثل استرقاق و من فدا که متضمن استمالت قلوب اعدا تواند بود چنانچه نص قرآنی
بآن ناطقست و بعد از ظفر بر اعدا قتل ایشان جائز نباشد مگر آنکه از شر ایشان
بدون قتل ایمن نتواند بود و بعد از استیلا عداوت و تعصب بخاطر مجال نباید داد
چه درینحال اعدا مملوک و رعیت باشند و قصد ممالیک و رعایای خود کردن خلاف
قاعدهٔ عدالتست و در آثار حکما مشهورست که چون اسکندر بعد از ظفر بر شهری
شمشیر از اهل آن باز نگرفت ارسطاطالیس کتابی مشحون بعتاب باو نوشت
مضمونش آنکه اگر پیش از ظفر در قتل دشمنان خود معذور بودی بعد از ظفر
تحریر در قتل زیردستان خود چه عذر داری و استعمال عفو از خصال اکابر ملوکست
و موجب زینت معاقد دولت و استحکام قواعد حشمت و مهابت چه هر چند

قوت اتم باشد حسن عفو بیشتر ظاهر گردد و مامون که واسطهٔ عقد خلافت و
رابطهٔ نظم جلالت بود گفته که اگر اهل جرائم بدانند که مرا در عفو کردن چه لذتست
جرائم را به تحفه پیش من آورند والحق کمال انسانی در تخلق بصفات ربانی ست
و بمقتضای ولذلک خلقهم غرض اصلی از ایجاد عالم و آدم ظهور وجود حقیقی ست
در رحمت و عفو الٰهی مقتضی جلوهٔ ظهور در مظاهر عجز و قصور بشری ست چنانچه
در حدیث است که اگر شما گناه نکنید حضرت حق تعالی طائفهٔ دیگر بیافرینید که گناه
کنند تا رحمت بی علت او در مرآت عفو تجلی نماید پس تجلی بحلیهٔ عفو تشبه بمبدا حقیقی
که منبع خیرات ست تواند بود و چون رای برهان نمای ظلمت زدای حضرت سلطانی
بانی اساس جهانبانی ثانی حضرت صاحبقرانی مشید قواعد کشورستانی را
دقائق رسوم سلطنت و حقائق آداب مملکت و ایالت و غوامض اسرار حکمت و
غرائب احکام ملت از تلقین ملهم قدسی و فیض فضل وهبی بی وساطت تعلمات
کسبی و تعلمات انسی حاصلست و نفس مقدسش بمرتبهٔ بلند پایهٔ و علمناه من لدنا

از غ و منتخب ۱۲ مراد از حضرت پادشاه شاه جهان — وحضور کسی خواستن ۱۲ — استحضار یاد داشتن — شدن و از بر خواندن — شدن و قوی پشت — مدد گرفتن و پشت پناه — استظهار یاری خواستن — کردن توبیخ تهدید و زجر — تعبیر سرزنش — ضرب المثل بنادانی — باقل نام مردیست

علما و اصل اطناب درین باب ازین فقیر حقیر بی بضاعت که باقل مجلس
اهل بلاغت و ناقل کلام ارباب براعت تواند بود از قانون عدل و منهج ادب دور
مینماید چه سلیمان را منطق الطیر آموختن و لقمان را قانون حکمت نمودن خود را عرضهٔ
تعبیر عقلا و توبیخ اذکیا ساختن باشد و اگر فی المثل بنابر استظهار یا استحضار دقیقهٔ
از دقائق رغبت فرمایند ملاحظه سیرت کریمهٔ حضرت خاقانی صاحبقران زمانی
اسکندر ثانی کافیست چه بی شائبهٔ تکلف و تعسف تا قضا تدوین کتاب ایجاد
و تکوین نموده صفحهٔ الواح قابلیات انسانی را بر قوم کمالات نفسانی موشح نساخته
مجموعهٔ که بجامعیت نوادر لطائف الطاف الٰهی مظهریت عجائب تائیدات نامتناهی
باذات قدسی صفات ملکی ملکاتش در شمار اکاسرهٔ کامگار و قیاصرهٔ نامدار معدود
تواند شد از قلم صنع و اصطناع و خامهٔ ایجاد و ابداع در وجود نیامده تا آسمان خورشید
مسند نشین چهار بالش چارم فلک است هرچند سائران اجرام سپهر چندین چراغ
گرد جهان گردیده اند جهانداری باین شوکت و ابهت ندیده و صیت جلالت

وعظمت صاحبقرانی باین فر وشکوه نشنیده الله تعالی این دو نیر فلک خلافت
وسعدین سپهر معدلت و رافت راکه بیمن انظار عنایت و فیض انوار رحمت
ایشان زمین و زمان روشن و بسیط جهان گلشن گشته در اوج اقبال و شرف
اجلال از حضیض وبال و هبوط زوال مصون و از ورود وفود سعادت و جنود دولت و اقبال ایشانرا

چون سلسلهٔ زمان ثوانی باوائل متصل و مقرون تحیّ الحیّ وکلماته والعارفین تحیاته وصفاته
لمعهٔ پنجم در آداب خدمت و رسوم مقربان سلاطین و ارباب دولت
طریق عامهٔ مردم در معاشرت با سلاطین و حکام آنکه بدل با ایشان محبت
ورزند و بزبان ثنا و مدحت گویند و بارکان بر طریق طاعت و خدمت پویند
و در امتثال اوامر و نواهی چون خلاف امر الهی نباشد بقدر مقدرت سعی
نمایند و حقوق ایشانرا از خراج وغیره بروجه رضا ادا نمایند و از تمغی اصلا
انقباض بخاطر راه ندهند و در تعظیم و تبجیل ایشان ظاهرا و باطنا هیچ دقیقه
اهمال ننمایند و در وقت ضرورت جان و مال فدای ایشان کنند چه حفظ دین

و دنیا و اهل و ولد بوجود عالی ایشان مربوط است کسانیکه در عداد خدام ایشان

باشند باید که بوجود بر زیادتی قربت تجاسر ننمایند چه صحبت سلاطین را بدخول

در آتش و مخالطت با شیر تشبیه کرده اند و الحق رعایت آداب ملازمت سلاطین

کاری صعب است و هر کس را مکنت ارتیاض آن نیست و بعضی مشایخ طریقت

گفته اند که کسیکه خدمت سلاطین نکرده باشد و تعلق نورزیده از و سلوک طریقت

نیاید چه بمقتضای السلطان ظل الله رعایت آداب مجلس خاص نمودن سبب ارتیاض

نفس و رعایت رسوم طریقت گردد و هر که در حضرت ایشان مجال تقرب یابد

باید که بکاری که باو مفوض است مشغول باشد و بفضول در دیگر کارها دخل نکند

و التزام ملازمت بر وجهی کند که هر وقت که او را طلبند حاضر باشد و از ثقل حضور نیز

که مودی بملالت است محترز باشد و هر چه از ایشان صادر شود آنرا از روی صدق

مدح گوید نه بر وجه نفاق چه هر چه وقوع یابد البته آنرا وجهی جمیل خواهد بود پس

استنباط آن وجه نماید و ازان استحسان کند و اگر کسی را مرتبه نصیحت ایشان باشد

باید که بروجه مجاملت و ادب عرض نماید چه بحسب شریعت مقدسه نیز اجادر اوامر
امر سلاطین بمعروف و نهی ایشان از منکر زجر و عنف نمیرسد بلکه بغیر از نصیحت
جمیله و بیان بروجه ادب وظیفهٔ ایشان نیست حضرت حق تعالی در کلام
اعجاز اعلام موسی و هارون را نسبت با فرعون میفرماید فقولا له قولا لینا
لعله یتذکر او یخشی و اگر وزیر و مشیر باشد باید که اگر از ایشان امری مخالف مصلحت
سانح شود اول بار مماشاة و موافقت نماید و بعد از ان بطریق لطف آنرا از
خاطر ایشان بیرون برد چه حکما گفته اند که ملوک و حکام بمنزلهٔ سیلی باشند که از سر کوهی آید
اگر کسی خواهد که آنرا بیکدفعه بطرفی دیگر گرداند هلاک شود اما اگر اول بگذارد و
بتدریج و مدارا بیکجانب او را بخاک و خاشاک بلند گرداند گردانیدن آن آسان شود
و بهیچ وجه افشای اسرار ایشان جائز ندارد و طریق احتیاط آنست که احوال ظاهر ایشان
بقدر استطاعت مخفی دارد تا چون این ملکه در و راسخ شود اخفای اسرار بر و آسان
نماید و مردم را راه استنباط احوال باطنه نماید و بافشای اسرار متهم نگردد چه امور باطنه را

...ای نفس خود را بران معتاد کند که از احوال و اقوال ظاهره پادشاه که از ان همه کس مطلع باشند سر او علانیه چیزی از ان بر زبانش نرود ۲ یعنی

از احوال ظاهره استنباط میتوان نمود زیرا که امور عالم تماما بهمدیگر مرتبط و متصل اند
و باید دانست که ملوک راهنمای بلند ست و بدین سبب خلق را با ایشان در مقام
بندگی باید بود و بهیچ وجه در هیچ امر حمل جرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد و اگرچه
در غایت تقرب باشد و در هر امر که دائر باشد میان آنکه گناه با ایشان یا باو
عائد شود گناه بر خود باید گرفت و ساحت ایشان را از گرد نقص و عیب مبرا گرداند و
بعد از آن بلطائف تدبیر برائت ساحت خود بر ایشان ظاهر کرد و در تحری رضای
ایشان مبالغه باید نمود و مطلقا حظ نفس طرف باید کرد چه در عبودیت هیچ مرتبه
بترک حظ نفس نمیرسد و چون این قاعده مقرر گرداند هر که متضمن حظ او باحظ
مخدوم تواند بود حظ مخدوم را تحصیل نماید که هر آئینه در ضمن آن حظ او نیز
حاصل شود و در انجاح مقاصد از ایشان بلطف تدبیر توسل باید نمود نه بالحاح
و مبالغه و از حرص اجتناب باید کرد و در قناعت کوشید چه دنیا خود میل بکسی کند
که از و متعرض باشد و اگر کسی بر و اقبال کند دنیا از و ادبار نماید چنانچه در حدیث

اترک الدنیا تاتک راغبة و در توریت ست که الله تعالی دنیا را فرموده

یا دنیا اخدمی من خدمنی ولا تخدمی من خدمک و باید که سلاطین را اسباب

منافع و مال مهیا دارد و بوسیلهٔ ایشان تحصیل آنها نماید و بخاصه بمال ایشان

طمع نکند تا هم از ذل سوال مصون باشد و هم نفع بسیار یابد و هم نزد ایشان محترم

و مقبول باشد و با ایشان چنان اظهار کند که باندک التفاتی که فرمایند جمیع اموال

و ذخائر خود بذل مینماید چه اگر اظهار مناقشه درین باب کند بمقتضای الناس

حریص علی ما منع حرص ایشان زیاده گردد و حکما گفته اند الممنوع محروص علیه

والمبذول مملول منه و باید که بجاه و مال زینت ایشان خواهد نه تجمل خود و اصلا

چیزیکه مخصوص ایشان و اشباه ایشان باشد از مرکوب و ملبوس و غیر آن مشارکت

ننماید چه بواسطه سوء ادب آن چیز را در معرض زوال و خود را در صدد هلاک

آورده باشد و در هیچ امر اگرچه مستحقر بود استغنا از ایشان اظهار نکند و در همه حال

رضا باحکام ایشان شعار خود سازد و در صحیفه سلیمان بن داود علی نبینا و علیه السلام

مسطورست که بر سبیل خطاب بانفس خود میفرماید ای نفس ملوک را خوار مدار و سخن

ایشان قبول کن و بهیچ وجه نزد ایشان بقولیکه متضمن شرّی باشد نسبت با تو

یا با دیگری اقدام منمای چه اگر نسبت با تو باشد خود را در معرض غضب پادشاهان

مجازی آورده باشی و اگر نسبت با دیگری باشد خود را طعمهٔ غضب پادشاه حقیقی

ساخته باشی و در آداب ابن المقفع می آورد که اگر سلطان ترا برادر گوید او را خداوندگار

خوان و هرچند ترا قربت زیاده شود در تعظیم فزای و چون ترا نزد او قربتی باشد در اثنای

محاوره خلوت تملق و تضرع بسیار منمای که علامت وحشت و بیگانگی ست و اصلا

با او اظهار مکن که مرا با تو حقیست با سابقهٔ خدمت بلکه ملوک حق خدمت سوابق حقوق را

مجدد میدار چنانکه آخر آن اول را احیا کند چه سلاطین بلکه اکثر الناس حقیکه آخرش

از اول منقطع باشد فراموش کنند و هیچ کار خطرناک تر از وزارت سلاطین نیست

و وزیر را هیچ معاون چون امانت نه و اگر بخدمت موسوم باشد باید که از تهمت و سبب

مخدوم نرنجد و اصلا از ان ثقلی بخاطر راه ندهد و اگر در یابد که حسّاد با او در مقام کید اند

اصلا ازان متغیر نشود و از ایشان اظهار کینه و حقد ننماید چه هر آینه موکد کید ایشان
شود و اگر بمجادله انجامد از دائره وقار تجاوز نکند و جواب بطریق حلم گوید که همیشه غلبه
حلیم را باشد و از آداب مجلس سلاطین و اکابر آنکه اصلا در حضور ایشان مشورت نکنند
و چون سوال از دیگری کنند اقدام بجواب ننماید بلکه این ادب رعایت باید کرد چنانچه
سبق ذکر یافت چه بتحقیق هم سبب خفت قائل باشد و هم موجب استخفاف سائل
و مسئول و اگر سائل گوید از تو نمیپرسم هر آینه قائل را جوابی نماند و از سفه خود خجالت
یابد و اگر از جمعی سوال کنند سبقت بجواب ننماید چه هر آینه ایشانرا خوش نیاید
و بر سخن او عیب گیرند و اگر تاخیر کند تا دیگران جواب گویند و عیب و هنر سخن معلوم شود
بعد ازان اگر مزیدی بران باشد عرض کند تا برعایت ادب براعت افضل ظاهر شود
و باید که اصلا بر جمعی که ایشانرا مزید قربتی باشد تقدم نجوید و خاطر خود را بآن
رنجه ندارد که دیگری بی فضیلتی در قربت مرتبت بر و راجح باشد چه هر کس را و اگرچه
در غایت علو باشد مناسبتی ذاتی بکسی تواند بود و اگرچه در نهایت دنو باشد

وہمان مناسبت منشا محبت است و اکتساب آن از حیطۂ مقدرت خارج پس
خود را بدین سبب منغص نباید ساخت و نیز نشاید که او را سوابق حقوق باشد که دیگری را
بران اطلاع نباشد و مناقشت با او سبب انحراف خاطر پادشاه شود بلکه باید که
مطلقاً از رغبت خود خالی شود و ارادت خود را تابع ارادہ پادشاہ دارد چہ ہمچنانکہ
سابق بآن ایمائی رفت تا دو کس یکی نمیشوند رابطۂ مودت متأکد نمیگردد و چون
یکی از حظ خود بگذرد میانۂ ایشان مخالفت بل مغایرت مرتفع شود و بیامن
وحدت تمام امور ایشان منتظم گردد لمعۂ ششم در فضیلت صداقت و وظائف
معاشرت با اصدقا چون آن سبق تمہید یافت کہ انسان در بلوغ بکمال خاص محتاج
باستمداد از دیگر نبی نوع است و قواعد استمداد بی علاقۂ الفت و محبت مشید نگردد
پس ہر چند شخص را دوستان بیشتر باشند وصول بکمال او را اسہل تواند بود و
چون مرتبۂ صداقت اعلی مراتب محبتست پس برابطۂ صداقت انتظام استکمال
بیشتر باشد و صدیق حقیقی بعدد بسیار نتواند بود و چہ لغائس جواہر را ہر آینہ

عزت لازمست و اکثر مردم طالب لذات حیوانی و مشتهیات نفسانی اند و اختلاط
با ایشان بقدر ضرورت باید نمود و حکما این طایفه را تشبیه بتوابل کرده اند که
در اطعمه بقدر حاجت بکار باید داشت و قلت و کثرت آن هر دو موجب فساد شود
و ارسطاطالیس گفته که مردم بدوست در همه حال محتاجند در حال رفاهیت جهت
استلذاذ بحضور ایشان و موانست و در حال شدت بجهت امداد و معاونت و بتحقیق
احتیاج اعاظم سلاطین که بی نیاز ترین مردم توانند بود به مستحقان اتم است بل
بفقرا و مساکین که احوج ناس اند هم چون احتیاج فقرا و مساکینست باهل احسان
و ثروت و افسقراطیس گفته که اگر همه دنیا در غایب آنکس را باشد از فائده صداقت
محروم حیات برو و بال بود بلکه بقای او ممتنع و اگر گمان برد که تحصیل این خصلت آسانست
گمانی خطاست چه جوهر صداقت صادقه که در معیار اعتبار تمام عیار آید از نوادر نفائس
عالمست و در وقت وقوع مصیبتی یا هجوم نقمتی هیچ از کنوز و دفائن بلکه دنیا
و مافیها نافع نیاید و بجای دوستی که در مهمی مساعدت نماید یا در وصول بسعادتی

اعانت کند نباشد حبذا سعادتمندی که ازین نعمت عظیمه حظی وافی داشته باشد
واگرچه او را از دنیا هیچ نباشد و از و سعیدتر آنکه با وجود منقبت سلطنت ازین سعادت محظوظ
باشد چه پادشاه را اطلاع بر کلیات و جزئیات امور مملکت و مصالح طوائف رعیت ضرورت
بود و درین امور متکثره دو چشم و دو گوش و یک دل و یک زبان کافی نیست و چون بحکم صداقت
چشم و گوش و دل و زبان دیگران ملک او شود بچشم همه ببیند و بگوش همه بشنود و بزبان همه
گوید و ضبط امور مملکت بر او آسان گردد و گفته اند که چون خواهد که شخصی را بصداقت
اختیار کند اول استخبار احوال او نماید تا با پدر و مادر در حال صبی چگونه سلوک نموده اگر بر
حقوق موسوم باشد اصلا بر او اعتماد نباید کرد و او را بدوستی نشاید گرفت چه هر کس که
حقوق والدین را به عقوق مقابل دارد از و هیچ طمع خیر نتوان داشت بعد از آن از کیفیت
معاشرت او با دوستان و معامله با ایشان تفحص باید کرد بعد از آن اختیار احوال او در شکر
و کفران نعمت اولیای نعم باید نمود و اگر بصفت کفران موصوف باشد رغبت در دوستی او
نباید کرد چه در اوصاف اشقیا هیچ خصلت از کفران نعمت مذموم تر نیست و در صفات سعدا

هیچ فضیلت از شکر نعمت ممدوح تر نه و مراد از شکر نه مجرد مکافاتست چه گاه باشد
که کسی بسبب فقر از قیام بمکافات عاجز آید اما بدل او لا محبت ورزد و بزبان وحدت ثنا گوید
چنین کس مقصر نباشد پس تامل باید در حال میل او بلذات و جمع اموال و مقتنیات اگر
حرص برو غالب باشد صداقت را نشاید پس نظر کند در میل او بترفع و تغلب اگر درین
مفرط باشد هم مردود بود چه باداعیهٔ تغلب انصاف مغلوب باشد و زیاده از حق طلبد
و آخر الامر مودی بزوال مودت گردد دیگر ملاحظه باید کرد اگر شغف بانواع لهو و لعب
و استماع باغانی و معاشرت باغوانی او را از رعایت جانب دوستان حقیقی باز دارد
بمحبت او رغبت نباید کرد و چون در جمیع این صفات از بوتهٔ امتحان تمام عیار بر آید در صدق
کامل و شفیقی فاضل باید دانست و جوهر محبت او را بانقد جان در گنجینهٔ دل نگاه
باید داشت چه لا فخر الا بالصدیق الکامل و بعضی حکما گفته اند انی لا اعجب
ممن یحزن و له صدیق فاضل لیکن اینچنین کس از کبریت احمر اعز است و اگر دست دهد
بر یک دوست حقیقی اختصار اولی باشد چه قیام بمراسم حقوق اشخاص متعدده متعذر نماید

عفیفه و مستوره که خواهش مرد نداشته باشد خواه شوهر داشته باشد و خواه نباشد ۱۲ منتخب

ظرف کوچکی که از گل سازند و در آن طلا و نقره گدازند بترکی بگهاشترو گویند ۱۲ غ

نیست فخر مگر با دوست کامل

زیرا که شاید که مقتضای احوال ایشان متخالف باشد مثل آنکه بموافقت یکی انبساط
و فرح اظهار باید کرد و بموافقت دیگری انقباض و ترح و چون آن سبب عداوت در اغلب
نوعی از خلطه و معرفت سابقست چه کسی با او بهیچ وجه سبق معرفتی نبوده از و دشمنی
مستبعد نماید و دشمنی بعد از کمال اختلاط و اطلاع بر دقائق احوال مضرتر باشد پس در اختلاط
طریق احتیاط مرعی باید داشت و بقدر ضرورت اکتفا باید نمود کما قیل قطعه

عَدُوُّكَ مِنْ صَدِيقِكَ مُسْتَفَادٌ	فَلَا تَسْتَكْثِرَنَّ مِنَ الصِّحَابِ
فَإِنَّ الدَّاءَ أَكْثَرُ مَا تَرَاهُ	يَكُونُ مِنَ الطَّعَامِ أَوِ الشَّرَابِ

و چون دوست بدست آید رعایت حقوق او را واجب دانسته بمهمات او در اسایش و
قیام باید نمود و بملاقات او اظهار بشاشت باید کرد و به ثنا و محمدت بی شوب تملق و
نفاق زبان باید نمود و بخلوص ضمیر و محبت باطنی اکتفا باید کرد چه اطلاع بر مطویات قلوب
مخصوص علام الغیوبست و معائب حقیره و تقصیرات جزویه را که منسوب بدوستان باشد
اعتبار نباید نمود بلکه اغماض از آن واجب باید دانست چه افراد بشری از آن خالی نتواند بود

واگر درین باب امعان نماید مؤدی بوحدت و وحشت و حرمان از فضیلت صداقت
گردد و درین امر تامل در عیوب خود مؤدی عظیم ست چنانچه در حدیث نبویست طوبی
لمن شغله عیبه عن عیوب الناس و چون باین وظائف مواظبت نماید محبت خالص
مستحکم گردد و بآن سبب غربا و کسانیکه با ایشان سبق معرفت نداشته باشند
بجانب او منجذب گردند و از وظائف صداقت آنکه اصدقا را با خود در نعمتهای خود
شریک گرداند و از اظهار اختصاص بآن محترز باشد و مصدر کرامت از شوب منت
محفوظ دارد و چون بر ایشان مصیبتی واقع شود با ایشان بنفس و مال مواسات کند و در
احزان با ایشان مشارکت نماید بلکه مشارکت در ضرا از مساهمت سرا اولی و انفع است

و در نفوس اوقع بیت	دعوی الاخاء علی الرخاء کثیرة
بل فی الشدائد یعرف الاخوان	و در مراعات ایشان انتظار التماس

ایشان ننماید بلکه از امارات و شواهد تعرف احوال ایشان کند و اگر در صدیق امارت تغیر
مشاهده کند اهمال جائز ندارد بلکه در مخالطت و استمالت مبالغه بتقدیم رساند چه اگر اهمال نماید

علاقهٔ محبت را انفصام پذیرد بلکه شاید که حجاب غلیظ شود و تقطع و مفارقت کلی انجامد

و طریق آنست که بی تکلف آنچه مادهٔ کدورت باشد از دل صافی اظهار کند تا به برکت

راستی بصفا مبدل شود و مداومت برین وظائف واجبست چه هرگاه که مسکن یا ملبوس

یا مرکوب را تعهد ننمایند و در مراعات آن اهمال کنند بفساد انجامد پس اعراض از تعهد کسیکه

ازو خیرات و امثال آن توقع توان داشت چگونه باشد و با آنکه از فوات صداقت و انقلاب

بعداوت ضرر بغایت متصور ست چه غوائل عداوت بعد از محبت بیشتر و مراد جدال اگرچه مطلقا

مذموم ست با دوستان اشنع است چه آن از اختلاف خیزد و از اختلاف تباین انگیزد

و تباین مبدء همه شرور ست و باید که اصلا با دوستان بتعلیم علم و ادبی که او را باشد جست

نماید چه مضائقه با دوستان در متاع دنیا که محل تزاحمست تشنیع ست فکیف

در علم که بانفاق ازدیاد پذیرد و بنجل انتقاض گیرد و چون از دوست مشاهدهٔ عیبی کند

با او اظهار موافقت نماید بوجهیکه متضمن تنبیهی لطیف باشد و مسامحت مداهنت باو

دران عیب جائز ندارد چه آن صورت محض خیانت باشد و طریق تنبیه لطیف آنکه

اول بمثلی یا حکایت غیری ورا ازان آگاهی دهد واگر نافع نیاید بطریق تعریض و کنایت
اشارتی بآن نماید واگر بتصریح احتیاج افتد در خلوت بعد از تمهید مقدمات که مقتضی وثوق
باشد ادا کند و از غیر او اگرچه دوستان باشند اخفا کند و باید که اصلا نمام را مداخلت ندهد چه هر چند
بنای محبت استوار باشد بسعایت نمام در صدد انحراف و انهدام آید و حکما نمام را تشبیه
کرده اند بکسی که بناخن دیواری مستحکم را میخراشد تا سر انگشت را جای پیدا کند و
چون رخنه یافت بتیشه آنرا بزرگ تر سازد و بالآخره بنا را منهدم کند و در حفظ محبت احتیاط
بلیغ واجب باشد چه مدار نظام امور و قوام مصالح جمهور بر آنست کما سبق لمعه هفتم
در آداب معاشرت با طبقات ناس چون شخص مقایسه حال خود با اصناف مردم نماید
از سه وجه خالی نتواند بود یا بمرتبه بالاتر از ایشان باشد یا مساوی یا فروتر اما معاشرت
با قسم اول از لمعه پنجم معلوم شد اما معاشرت با قسم دوم سه نوع باشد اول معاشرت
با دوستان دوم معاشرت با دشمنان سوم معاشرت با کسانیکه نه دوست باشند و نه
دشمن و دوستان دو صنف باشند حقیقی و غیر حقیقی و طریق معاشرت با دوستان حقیقی

بواسطه جذب و جر منفعت گردانیده ۱۲ ۵

معلوم شد و دوستان غیر حقیقی اگر به تصنع و تملق خود را بدوستان حقیقی مشتبه دارند بقدر وسع با ایشان مجاملت باید نمود و در استمالت قلوب ایشان باید کوشید تا که بشرف صداقت حقیقی فائز گردند فاما اسرار و عزائم و مقادیر اموال و عیوب خود را از ایشان پوشیده باید داشت و ایشانرا بتقصیر مواخذه نباید کرد و در اهمال حقوق معاتب نگردانید و لیکن بقدر میسور مهمات ایشان بر وجه بشاشت خواه بطوع و خواه به تکلف قیام باید نمود و اگر ایشانرا ترقی در جاه و مال و کرامت شود در تودد نباید افزود و اما اعدا دو نوع باشند نزدیک و دور و هر یک دو قسم آشکار و نهان و اهل حقد ز اعادی دشمنان ظاهر باشند و اهل حسد از دشمنان مخفی و از دشمن نزدیک احتراز باید کرد چه اطلاع بر دقائق احوال بیشتر باشد و در تامل و مشارب و مصادر و موارد از و غافل نباید بود و احتیاط مرعی باید داشت و عمده در سیاست اعدا آنکه اگر میسر باشد که بمواسات و تلطف ازاله بغض از دل ایشان نماید و اصول حقد و عداوت منقطع گرداند بهترین تدبیرات باشد و بعد از یاس ازین تا بمجاملتی ظاهری توان گذرانید بهیچ وجه اظهار دشمنی رخصت نباشد

چه قمع شر بخیر باشد و دفع شر بشر شر و بسفاهت اعدا التفات نباید کرد و تحمل
و مدارا شعار خود باید ساخت و از منازعت و مخاصمت احتراز باید کرد چه سبب زوال
نعمتها و فساد دولتها و فکر دائم و هم متوالی گردد بلکه بهلاک نفوس و ضیاع اموال
و دیگر مفاسد مفضی شود و عمر گرانمایه ازان عزیزتر که بتدبیر معارضهٔ اعدا گذرد
شرائط حزم آنکه از احوال دشمنان متفحص باشد و در اطلاع بر اسرار ایشان جهد بلیغ نماید
و چون بر احوال ایشان اطلاع یابد در اخفای آن سعی کند و اصلا افشا جائز ندارد
الا بوقت ضرورت چه نشر معائب دشمن سبب اعتیاد او بآن شود و عدم تاثر ازان نیز
شاید که به تلبیسی بدفع غائلهٔ آن مشغول شود و چون مخفی دارد تا بوقت مصلحت اظهار کند
کسر و قهر دشمن حاصل شود فاما اگر بعضی ازان بحسب مقتضای وقت با او اظهار کند
تا چون داند که بر عیب او مطلع شده شکسته دل و محزون گردد و از کار زبون شود و اصلا
به بهتان خود را ملوث نسازد چه کذب موجب قوت و استیلای خصم باشد و نزد اکابر
و حکام شکایت از اعدا نماید تا بر حقیقت حال او مطلع شوند و اگر سعایتی یا وقیعتی کنند

خصمان مقرر گردانند ۱۲ سعایت بالکسر بدگوئی وقیعت بالفتح عیب گوئی از عقب باشد ۱۲

قبول نیفتد و در اقوال نسبت با او متهم گردند و باید که بر عادات و شیم اهل صنفی از ایشان
مطلع شود تا آنرا بمقابل و دفع کند و از آنچه موجب قلق و اضطراب ایشان بود و هم واقف
باشد تا در وقت خود استعمال نماید افلاطون گفته بهترین طریقی در دفع عادی آنست
که خود را در فضائل که میان ایشان مشترک باشد بر ایشان رجحان گرداند چه بانکه خود بدرجه کمال
رسیده باشد تعرض اعادی را از خود دفع نموده ایشان را باذلال و تسفل فرسوده و بلفظ بدشنام
و نفرین و لعنت و غیبت که شیمه زنان ناقصانست از عادات ارباب عقل و کیاست
دور چه بانکه خود مرتکب اخلاق سفها شده باشد و از ان هیچ مضرتی بخصم نرسد ایشان را
بر تعرض عرض خود باعث شده باشد و حکایت کرده اند که شخصی پیش ابو مسلم مروزی بقصد
ندیمی او در مساوی نصر سیار که از قبل مروانیان والی خراسان بود خوض نمود ابو مسلم را
خوش نیامد او را زجر بلیغ فرمود و گفت اگر بجهت عرض دوستان ایشان آلوده کنیم
ما را دران که زبان بتعرض عرض ایشان نمائیم چه غرض و چون دشمن را آفتی رسد که خود
از ان ایمن نباشد شماتت نکند و آن اظهار فرح ننماید چه بحقیقت چون آن آفت مشترکست

اذلال بالکسر خوار کردن

باخود نیز شماتت کرده باشد فرد	ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری
شادی مکن که با تو همین ماجرا رود	واگر دشمن باو پناه آورد و یا برو اعتماد نماید

باید که از غدر و خیانت محترز بوده شرط کرم و مروت بجای آورد و چنان کند که حسن سیرت
وعهد او همه کس را معلوم شود و رذائل و ذمائم بدشمن باز گردد و نیز بمقتضای لقد
کَانَ لَکُم فِی رَسُولِ اللہِ اُسوَۃٌ حَسَنَۃٌ تاسی بسیرت مطهرهٔ حضرت متمم مکارم اخلاق
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واجب داند چنانچه نقلهٔ آثار روایت کرده اند که کعب بن زهیر
رضی اللہ عنہ که از فصحای عرب و قبل از انکه بشرف اسلام فائز گردد زبان بهجو بعضی از
خدام عتبهٔ رسالت و عاکفان کعبهٔ جلالت ملوث کرده بود حضرت رسالت پناه خون او را
هدر ساخته چون کعب از ینمعنی خبر یافته دانست که از آسیب قهر آنحضرت جز بظلال رحمت
بیدریغ او که بحکم مَا اَرسَلنٰکَ اِلَّا رَحمَۃً لِلعٰلَمِینَ ذرات دو عالم را شاملست پناه نتوان آورد
قصیدهٔ غرا که بزیور نعت کمال حضرت ختمیت شعار محلی ست ترتیب نموده برسم
اعراب بر شتری تیز رو سوار شده طی فیافی کرده خود را باستان ملک آشیان رسانید

بعد از سلام افتتاح ملکه بافشا و قصیده نموده و در اثنای آن تمهید معذرت و استغفار
مندرج بود چون آن حضرت استماع فرمود قلم عفو بر جریده هفوات او کشید بردیمانی
که بهمین آن استنجاح امانی توان نمود از تن روح پرور و جسد مطهر بیرون کرده
باو حواله فرموده او را در سلک بندگان مقبل منخرط گردانید و قهر اعدا را سه طریق
ست یکی اصلاح ایشان فی انفسهم و اگر میسر نباشد اصلاح ذات البین دوم
احتراز از شر ایشان باختیار بعد منزل یا ارتکاب سفری در سوم قهر و قمع
و آن آخر همه تدبیرهاست و اقدام بران وقتی نماید که دشمن شریر بالذات باشد و احتراز
از شر او بهیچ وجه دیگر متصور نباشد و اند که اگر دشمن برو ظفر میابد پیشتر ازین ضرر
باو میرسد و اند که آنرا عاقبتی مذموم در دنیا و آخرت نیست باوجود از غدر و خیانت
تحاشی باید نمود و اگر انگیز قهر او بدست دشمن دیگر نماید اولی باشد و اما حسود را باظهار
نعم و ارادت فضائل و دیگر اسباب سعادات داخلی و خارجی که موجب احتراق او
و هیجان مواد آلام نفسانیه باشد ایذا باید نمود و هتک ستر او باید کرد تا مرتع سریرت او

واقف شوند و نسبت او و با او تهم دانند و در ازالهٔ عداوت او سعی کردن ضایع شد چنانچه گفته اند

شعر: کل العداوة قد ترجی ازالتها	الا عداوة من عاداک من حسد

و اما معاشرت باکسانیکه نه دوست باشند و نه دشمن بحسب مراتب ایشان مختلف باشد
چه با ناصحان که نسبت با جمهور در مقام نصح و اخلاق باشند اختلاط باید نمود و ایشانرا
به بشاشت تلقی باید کرد اما در قبول قول هر کس مسارعت نباید کرد و بظاهر احوال
فریفته نباید شد بلکه بتامل بر اغراض هر کس اطلاع باید گرفت بعد از ان آنچه اصوب
باشد رفت و صلحا یعنی جماعتی که باصلاح ذات البین مشغول باشند اعظام و اکرام باید نمود
و با سفها بحلم معاشرت باید کرد و سفاهت و شتم ایشانرا اعتبار نباید نمود و در مقام
مکافات نباید آمد بلکه بسکون و رفق و مفارقت از ایشان نجات باید جست
و با اهل تکبر تکبر باید کرد تا از ان متالم و متزجر شوند چنانچه در حدیث است التکبر مع
المتکبر صدقة چه تواضع با این طائفه موجب تمادی ایشان در ضلال میشود
و چون با ایشان تکبر کنند شاید که متنبه شوند و فضلا را احترام و صحبت استفاده

از ایشان غنیمت و با خوی بد همسایه خویشان صبر باید کرد و حکما گفته اند که ایشان
بدین صابر باشند و کریمان بنفس اما زیردستان اگر متعلم باشند ایشان همچون
فرزندان گرامی باید داشت و در سیرت طبیعت ایشان نظر باید کرد و آنچه ایشان را
استعداد آن بیشتر باشد مشغول باید ساخت و بقدر امکان امداد ایشان باید کرد
و تلمیذان را بانچه تفهیم ایشان نزدیکتر باشد ترغیب باید نمود و از تضییع عمر
منع فرمود و سائلان را اگر الحاح نمایند زجر باید نمود و در اجابت توقف کرد مگر آنکه
الحاح او از فرط اضطرار باشد و میان محتاج و طامع تمیز باید کرد و محتاج را حاجت
برآورد و مادام که خللی باو نرسد ایثار کند و طامع را از طمع باز دارد و ضعفا را دستگیری کند
و مظلومان را اعانت نماید بقدر امکان بخیر مطلق که منبع خیرات و مفیض کمالاتست
تعالی و تقدس تشبه نماید که بمحض جود و بغایت کرم بی نهایت سجال فیض و رحمت
از سحاب قدرت ارادت بی علت بر اراضی قوابل اعیان فائض گردانیده و بسبائم
تربیت ربانی گلهای کمالات اسمائی در چمن استعداد ایشان شگفانیده بی توقع

و اجاب خویشان در حدیث قدسیه هست که من رحمانم و رحم مشتق از اسم منست هر که آنرا پیوند کند من او را برحمت خود واصل گردانم هر که آنرا ببرد از رحمت خویش منقطع سازم ۱۲ اخلاق محسنی

تا تربیت خود و اوقات ایشان ضایع و رایگان نگردد و باشد که تربیت خالی از شائبه منت و مکافات باشد

منفعتے یا استجلاب غرض و غایتی تعالی عن ذلک پس مشکل باید که در جمیع خیرات بسوے خود کشیدن ۱۲ وجه قصد و هدف طلب او محض خیر باشد تا بر تبهٔ علیهٔ خلافت الٰهی رسد وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ لِکُلِّ خَیْرٍ وَکَمَالٍ وَبِیَدِهٖ تَحْقِیْقُ الْمَطَالِبِ وَالْآمَالِ

مغرب در بعضے لواحق

حکیم محقق و فیلسوف مدقق نصیر الملة والدین محمد الطوسی که اکثر این لوامع از پرتو اشراق انوار فوائد اوست ختم کتاب اخلاق ناصری را بوصایایے افلاطون نموده که شاگرد خود را ارسطاطالیس را آن فرموده الحق عموم نفع آن لطائف کلم در غایت حکم بر وجهیست که سزد که آنرا بمداد سواد بصر بر بیاض اوراق احداق رقم زنند بلکه با قلام افهام بر الواح ارواح ثبت کنند و چون از میامن قطورات و لطائف حسن اتفاقات که آنهم از مآثر دولت حضرت سلطانی سلیمان مکانی تواند بود درین فرصت نسخهٔ سر الاسرار که ارسطاطالیس بجهت اسکندر ذو القرنین که شاگرد او بوده تصنیف نموده بنظر قاصر رسیده و مشتمل بر بسی نصائح ارجمند بود

لائق چنان نمود که خلاصهٔ آن نصائح که بسیاست ملک خصوصیتی تمام دارد

در آخر این ساله الحاق رود لاجرم مضمون این خاتمه را در دو سمت از برای آن مهر و درج نمود

سمت اولی در وصایای افلاطون میگوید خدای را بشناس و حق او نگاهدار و همیشه

همت خود را بتعلیم و تعلم مقصور دار و اهل علم را بکثرت علم امتحان مکن بلکه

باجتناب از شر و فساد اختیار کن از حق تعالی چیزی مخواه که زوال را

آن راه باشد بلکه از و باقیات صالحات طلب کن همیشه بیدار باش که شرور را اسباب

بسیار است آنچه نباید کرد بآرزو مخواه و بدانکه انتقام الهی از بنده نه بر طریق غضب است

بلکه بطریق تادیب و تهذیب است بتمنای حیاتی بایسته قانع مباش تا موتی شایسته

بآن منضم نباشد و حیات را شایسته مشمر مگر آنکه وسیلهٔ اکتساب خیر باشد و بخواب

و آسایش میل مکن الا بعد از آنکه در سه چیزی محاسبهٔ نفس کرده باشی یکی آنکه تامل کنی

که در آن روز هیچ خطا از تو واقع شده یا نه دوم آنکه اندیشه کنی تا در آن روز هیچ

خیر اکتساب نموده یا نه سوم آنکه هیچ عمل بتقصیر فوت کرده یا نه یاد کن که پیش از حیات

چه بودی بعد از ان چه خواهی شد هیچکس را ایذا مکن که کارهای عالم در معرض تغیر و زوالست
بدبخت آنکس بود که از تذکر عاقبت غافل بود و از گناه باز نه ایستد سرمایهٔ خود را
از چیزی که از ذات تو خارج باشد مساز در ایصال خیر مستحقان موقوف سوال ایشان
مباش حکیم مشمر کسی را که بلذتی از لذات دنیوی شاد شود یا از مصیبتی جزع کند
همیشه یاد مرگ کن و بمردگان عبرت گیر خسارست دم از بسیاری سخن بفایده او بود
و از اخبار بخیر یکه از و نیز رسیده باشد شناس و بد آنکه کسی شر کسی خواهد نفس او قبول
شر کرده باشد بارها اندیشه کن انگاه بگو انگاه بعمل آور دوست همه کس باش
زود خشم مر و تا غضب عادت تو نگردد و حاجت محتاج بفردا مفگن چه دانی که فردا
چه حادث شود و گرفتاران را معاونت کن مگر آنکه بخوبی گرفتار باشد تا سخن هر دو خصم
فهم نکنی حکم میان ایشان مکن بقول تنها حکیم مباش بلکه بقول و عمل هر دو باش
که حکمت قولی درین جهان بماند و حکمت عملی بدان جهان رسد و آنجا بماند اگر در نیکی رنجی بری
رنج نماند و نیکی بماند و اگر از بدی لذتی یابی لذت نماند و بدی بماند از آن روز یاد کن

که ترا آواز دهند و از آلت استماع و نطق محروم باشی نشنوی و نگوئی و نشنوانی
یاد کن و یقین دان که متوجه بجائی شده که آنجا نه دوست شناسی و دشمن پس
اینجا کسی را بنقصان معیوب مدار و جائی خواهی شد که خداوندگار و بنده یکسان
باشند پس اینجا تکبر مکن توشه مهیا کن که چه دانی که رحیل کی خواهد شد بدانکه از عطایای
الهی هیچ چیز بهتر از حکمت نیست و حکیم کسی ست که فکر و قول و عمل او
متوافق باشند نیکی را مکافات کن و بدی را در گذار در هیچ کار از کارهای
بزرگ آن عالم ملالت منمای و در هیچ وقت تهاون مکن و از خیرات تجاوز
جایز مدار و هیچ سیئه را در اکتساب حسنه وسیله مساز و ترک اولی بجهت سروری
زایل مکن بلکه از سروری و اثم اعراض کرده باشی حکمت را دوست دار و سخن حکما
بشنو هوای دنیا از خود دور کن و از آداب ستوده انقطاع مکن و در هیچ کار پیش از وقت
شروع مکن و چون بکاری مشغول شوی از روی فهم و بصیرت اشتغال کن
بتونگری معجب مباش و از مصائب شکستگی و خواری بخود راه مده با دوست

حضرت خداوند کریم در کلام بلاغت نظام فرموده و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ای کسی که داده شده است حکمت پس بدرستیکه داده شده است باو خیر بسیار

معامله چنان مکن که بجا لکم محتاج شوی با دشمن معامله چنان کن که اگر بجا لکم
عرض دعظفر ترا باشد با هیچکس سفاهت مکن و با همه کس تواضع کن و با هیچ
متواضع را حقیر مشمر در آنچه خود را معذور داری برادر خود را ملامت مکن به بطالت
شادمان مباش و بر بخت اعتماد مکن و از فعل نیک پشیمان مشو با هیچکس جدال مکن همیشه
ملازم سیرت عدل و مواظب خیرات باش سمت دوم در وصایای ارسطاطالیس
مترجم کتاب سر الاسرار که بامر مامون خلیفه کتاب مذکور را از لغت یونانی بعربی
نقل کرده در صدر ترجمه میگوید که چون ارسطاطالیس که وزیر اسکندر و استاد او بود
بواسطهٔ پیری و ضعف از ملازمت او تخلف نمود و اسکندر بر بلاد عجم استیلا یافت
و در میان ایشان ارباب عقل و کیاست و اصحاب نجدت و شجاعت بسیار بودند و از انقیاد
ایشان خوف و خلل ملک بود و استیصال ایشان از قانون عدالت و مروت دور مینمود
در امر ایشان متحیر شد و کتابتی با ارسطاطالیس نوشت مشحون بفنون تلطف و
تعطف و در آن اثنا این مضمون درج کرد که بواسطهٔ بعد از دولت محاوره

۱ ظلمات بفتحتین جمع ظلمت بمعنی تاریکی مضائق
بفتح میم و کسر همزه و الف
مشرق بضم میم و کسر را بمعنی چهارم ست جاهای تنگ
بمعنی روشن متعذر دشوار
شونده ۱۲ منتخب اللغات
۲ جلیل بفتح جیم و کسر لام بمعنی بزرگ نبیل بفتح نون
دبای موحده و یای معروف بزرگ و دانا و نیکو
از منتخب و لطائف ۱۲ ۳ بنیه بکسر و ضم اول و سکون نون بمعنی بنیاد و بنا و آفرینش و وجود سرشت آدمی از لطائف و منتخب فتور بضمتین سستی و سست شدن و مجاز اً بمعنی خرابی آرنده از بحر الجواهر و لطائف ۱۲ ۴ دستور بالفتح قانون و قاعده و امر و اجازت و بمعنی رخصت و وزیر و دستور امیر صاحب مسند

حیرت در امور نجاطر راه میبابد از جمله درین صوت در ظلمات[۱] مضائق بی نور تدبیر
خاطر مشرق حکیم بردن شدن متعذر ست بهرچه که میسر باشد سعی در نظم اسباب
ملاقات فرمایند ارسطاطالیس در جواب نوشت که همانا رای فرزند جلیل[۲] و سلطان
نبیل را معلوم باشد که تخلف از خدمت نه بنابر عدم رغبت به صحبت ست بلکه
بنابر پیری و ضعف بنیه[۳] و فتور قوی ست و چون مصاحبت میسر نیست درین رساله
دستوری[۴] بیان کنم که در جزویات بآن رجوع کنی و از آن از صحبت من مستغنی شوی
اما امرای عجم و فضلای ایشان بدانکه اگر توانی که ایشان را هلاک کنی تغیر آب و هوای
ایشان نمیتوان کرد و هر آئنه شبیه بایشان پیدا شود پس جهد کن که ایشانرا
باحسان بنده خود سازی تا همه مخلص شوند و از همه بندگان تو مطیع[۵] تر باشند
بعد از ان میگوید پادشاهان چهار صنف اند یکی آنکه باخود و رعیت هر دو سخی باشد
دوم آنکه باخود سخی باشد و بارعیت لئیم سوم آنکه بارعیت سخی باشد و باخود لئیم چهارم آنکه
باخود و رعیت هر دو لئیم باشد و قسم اول باتفاق محمود ست و قسم دوم و چهارم

اجازت و وزیر و دستور امیر صاحب مسند ... و این لفظ مرکب است از لفظ دست و ور ... بمعنی صاحب ...
۵ مطیع بضم میم و کسر طای ... فرمانبردار ...
حتی پیدا شود ... از بیماری ...
عیبست که اعضای ... و آن سلطانان و دست ...
اعضا چهار است ... بیرون ... همه از اعضا و جوارح ...
باتفاق

باتفاق مذموم و در قسم سوم خلافست حکمای هند برانند که محمودست و حکمای فرس انند که محمود نیست بلکه مذموم ست و سخاوت آنست که بقدر حاجت اهل استحقاق برسانی و هر که ازین مرتبه تجاوز نماید و بحد افراط گراید از سخا بافراط انحراف یافته باشد و هر پادشاهیکه بزیادت از انچه بکنت او باشد بخشندگی نماید البته سبب فساد ملک او شود ای اسکندر با تو بارها گفته ام که اصل در سخا و کرم بقای ملک آنست که طمع در مال مردم نکنی و از جمله سخا و کرم آنکه ستم جایز نداری و از عیب پوشیده مردم تفتیش نکنی و از انعامیکه با کسی هی یاد نکنی و تمامی فضل و احسان با نست که نیکانرا گرامی داری با مردم کشاده رو باشی و جواب بحسب مردم بگوئی و از خطای جاهلان درگذری ای اسکندر عقل مدار تدبیرات و آئینه کمالات و نقائص ست و اصل همه فضائل و اول آله عقل محبت نام نیکست چه از سلطنت و ریاست لذتها مقصود نیست بلکه مقصود ازان نام نیکست چه پادشاهی که دین را تابع خود دارد و استخفاف ناموس الهی کند ناموس الهی او را بکشد

ناموس قاعده و دستور ۱۲
کو شد استخفاف سبکی و حقارت
شرع و اجرای احکام دین
پس باید که در اقامت حدود
مستاصل شوند و ملک از رونق نماند ۱۲
واجب دارند هر آینه مردم
یعنی اگر بهر قول و فعل سزای
را داد جواب سلام باشد ۱۲
بر تقدیر نسخه تحبیب [illegible]

ای سکندر باید که پادشاه بلند همت صاحب رای فصیح و شیرین زبان و بلند آواز
باشد و سخن کم گوید و بار اول تشنید و چون بیرون آید زینت لائق منصب سلطنت
بکار دارد چنانچه از دیگران ممتاز باشد و در رعایت بازرگانان که از بلاد بعید
بمملکت او آیند واجب داند تا موجب انتشار صیت جمیل و میل قلوب بکثرت تردد
تجار شود و بآن سبب مملکت معمور گردد و باید که مسامحت که با ایشان کند قطع بسیار
یابد و خنده بسیار نکند چه کثرت خنده هیبت و وقار را از دلها ببرد و مد پیری
وضعف حرارت عزیزی شود ای اسکندر در شهوت حریص مباش که آن از خواص
خنازیر است چه فخر باشد در چیزی که حیوانات خسیسه در ان بر تو راجح باشند و افراط
در ان مؤدی بضعف بدن و نقصان عمر است و سبب کسب اخلاق زنان
از احوال مسکینان و ضعیفان غافل مباش و تفقد احوال ایشان واجب دان
که موجب رضای خالق و جذب قلوب خلائق است حبوب و غلات ذخیره کن تا در
خشک سال بوصله تشنید چنان کن که اهل صلاح از تو ایمن باشند و اهل فساد

خائف ای اسکندر ترا بارها وصیت کرده ام باز تاکید میکنیم که در خون ریختن دلیر
مباش که اهلاک حیوانات مخصوص بحق ست و حقیقت حال جز علام الغیوب را
معلوم نیست و شاید که بسبب تهمتی که شخصی از ان بری باشد یا او را در اقدام
بدان جریمه عذری باشد قتل او روا داری و چه جریمه صعب ازین باشد و از
هرمس اکبر یعنی ادریس علیه السلام بمن رسیده که چون مخلوق قتل دیگری کند
ملائک آسمان بحضرت باری زاری کنند که فلان بنده تو در قتل بنده دیگر
بتو تشبه کرد اگر آن قتل بقصاص باشد حضرت حق فرماید که او را حکم من بحق
قصاص کشته و اگر بظلم باشد فرماید بعزت و جلال من که خون کشنده را
مباح کردم پس ملائکه در هر تسبیح و استغفار دعای بر او کنند تا زمانیکه بقصاص رسد
و این بهترین حال او باشد و اگر خود بمیرد نشانه غضب خدای تعالی باشد چه بعذاب
مدید و عقاب شدید واصل شود و نکث عهد مکن و سوگند اصلا یاد مکن و چون یاد
کردی بهیچ وجه از ان بر مگرد که مملکت بسی از سلاطین بزبان شماتت سوگند دروغ

ونقض عهد بفساد انجامید بر چیزیکه از تو فوت شود تاسف منمای که شیمهٔ
صبیان و ناقصان ست اهل مملکت خود را بکسب فنون علوم امر کن و کسیکه در
علم فائق شده بمزید عنایت و تربیت مخصوص دار که این خصلت سبب زیادتی
محبت تو در دلها شود و موجب رونق ملک و بقای ذکر جمیل و پادشاهی یونانیان
بمیامن همین دو خصلت دوام داشت چه ایشان رعایا را به تحصیل علوم امر
میفرمودند بمرتبه که دختران در خانهٔ پدران فرائض و آداب نوامیس و جمله
اصول طب و نجوم میدانستند از دست کسیکه معتمد تو نباشد چیزی مخور
و از محافظت خود غافل مباش و آن قصه را فراموش مکن که پادشاه هند
تحف از برای تو فرستاد و از جملهٔ آن کنیزکی بود که او را از طفولیت بزهر پرورده بودند
تا طبیعتش و قریب بافعی شده بود و غرض ایشان از آن قصد تو بود و من آنحال
را بفراست دریافتم و ترا تنبیه کردم ای اسکندر بیک دلیل حکم مکن و چون دلائل متعارض
شوند میل بطرف اقوی کن ای اسکندر عدل صفتی از صفات الهی ست

وبعدل آسمان و زمین قائم شده و بعدل پیغمبران مبعوث شده اند و عدل صورت عقلست

و بعدل مالک قلوب و رقاب توان شد و اهل هند گفته اند عدل سلطان بهتر از

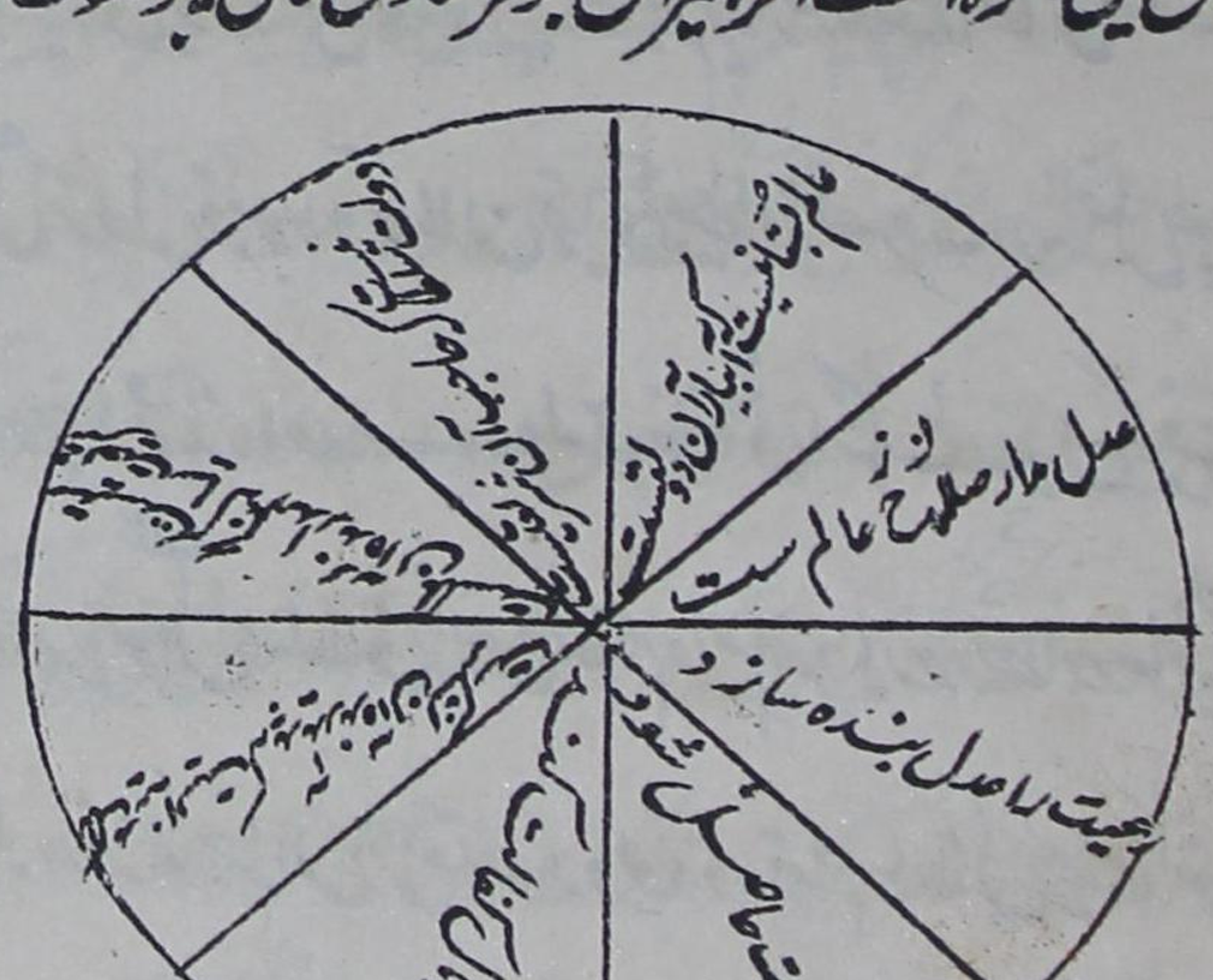
خصب زمانست سلطان عادل افضلست از مطر وابل و در بعضی احجار بسریانی نوشته

که ملک و عدل و برادر اند که هیچکدام را از دیگر استغنا نیست بعد از ان میگوید

که کیفیت ارتباط اسباب نظام عالم بهدیگر در صورت دائره شریفه وضع میکنیم تا صورت

توالی و تشابک ایشان محسوس و مشاهده گردد و زبده این کتاب و خلاصه

مطالب آن این دائره است اگر بغیر آن بتو فرستادمی کافی بودی صورت دائره اینست



راقم این نقش براعت شعار و ناظم این عقد نفاست آثار فقیر مجد باقی محمد

بن اسعد دوانی بمیامن دولت خاقانی و مآثر تربیت سلطانی خود را ذره وار در معرض

استفاضهٔ شوارق لمعات انوار خاطر حکمای نامدار اولی الایدی و الابصار در آورده

لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق که سالکان مسالک استکمال بر هنمائی

آن شمع هدایت پرتو از ظلمات نقائص طبیعت راه بانوار عالم قدس و نزهت

توانند برد از فیض خاطر خورشید مآثر ایشان اقتباس نموده در وقتی که غزال غزاله

بخوابهٔ جدی بود اعنی سلطان اقلیم چهارم فلک در الکای منقلب شتوی برسم

قشلاق نزول فرموده و عاملان قوای نامیه از تصرف در مداخل طبیعت غزال

منزوی ابر چون دیدهٔ اعدای دولت خاقانی اشک باریدن گرفت بلکه چون

کف دریا نوال سلطانی فیض انعام عام بهر دیار و اقطار رسانیده گوئی زمانه

هر زر که در خزانهٔ خزان جمع آورده بود در قدم سلطان بخت اکنون الی اقطار

امطار بر طبق نثار می نهد یا عساکر منصوره از مداخل جزیره عمان در زیر سلام

میدهد هوا را از خاک غباری و دل افق را ما را از آمد و شد ابر فرو شست آب آشفتگی بهره گردی

پیش گرفته بود باد و از ابر بجز بست بسکه آفتاب از قوس تیر باران کرده اطفال نبات

را هنوز زهره نیست که سر از کنج خانه بدر آرند گره زمهریر را که از اختلاف هوا دماغ

فسرده بود آب از خیشوش گشاده مدتیست که زمین را تب سرما بود اکنون در

عرق افتاده شاخهای عریان چون ساقیان بی برگ و نوا منتظر خلعت نوروزی مانده

چنار را چون مقامران تهی دست عریان ورق ذهب اوراق از دست رفته

نرگس را از انتظار نسرین یاس از صحبت یاسمین مژگان سفید گردیده چمن را از چنین

اطفال ریاحین جز نرگس قرة العینی نمانده لاجرم جهان را چشم او دیده دماغ راز

پا استادگان براستی ثابت قدمی چون سرو دست نداده از زمین بر خلعت دیبا

مخصوص دو داشته از آن تاریخ که مدبر آفتاب از بلاد شمال میل بجانب جنوب نموده

هوا بنیاد حرکتهای خنک کرده و خاک تر دامنی آغاز نهاده شدت سرما

نفس در دهن فسرده خلیه برف بدرجه که سرد بانی تا کرده انشیرلیسته شیران از نهیب لشکر

در شکم روباه و سمور خزیده لاوران از صولت قلب شتا به قلب شتا پناه جسته آسمان
از تغیر هوا سنجاب سحاب در بر گرفته زیرکان در حفظ اعتدال مزاج التزام قانون کانون
لازم دانسته فی فی چگویم که با پاس عدالت سلطانی طبیعت را چه مجال که از
اعتدال تجاوز نماید و از انحراف دم زند یا در بساط افراط و تفریط قدم نهد
بلکه بحکم عدل که در طبع زمان راسخ شده هوا هر جر و جذلی که بمرور ایام از زمین
کسب کرده بود اکنون ادا میکند و آبر هر سنجاری که از سجار غصب نموده در عوض
دردانها باز میدهد معمار ازلی بجهت تاسیس عمارت عالم آب در گل میریزد آبای
علوی پیرانه سر نشاط جوانی از سر گرفته بجهت طلب نسل نبات قطرات نطف
در ارحام امهات سفلی ایداع میکنند مواد آمال در بدن جهان از نوائر ظلم و
عدوان محترق شده بود طبیب رحمت الهی بکافور تسکین حرارت مزاجش میکند
مزاج زمان از یبوست حوادث دوران منحرف شده بود طبیعت بشر تبهای متوالی
علاجش مینماید نهال آمال اهل فارس را که از اثر خشک سال فتنه خوشیده بود

از فیض امطار رافت سلطان مبرات آثار آبی بجوی باز آمد و غنچه دلهای همگنان
که از وهمهای سر داهل طغیان تو بتو گره بسته بود بنسیم معدلت آنحضرت شگفتن
گرفت و از نظائر و اشکال این سیاق تواند بود که بعد از آنکه سلسال رویت
از اثر برودت حوادث منجمد شده بود و گلبن طبیعت بسموم هموم خورشید بمقتضای
فَانظُر اِلی آثارِ رَحمَةِ اللهِ کَیفَ یُحیِی الاَرضَ بَعدَ مَوتِهَا در چمن فکرت از اغصان
فطنت نور این حقائق از کم کون منفتق شده و با آنکه ظلمات کدورت علائق
روزگار آفاق و جان فرو گرفته نور این دقائق از غیاست خفا منفلق گشت
و هم از پرتو آن این رای روشن از مشرق خاطر سر بر زد که همچنانکه مطلع رسال
بانوار القاب همایون حضرت صاحب زمانی و لمعات اوصاف میمون سلطان
سلیمان مکانی منور شده مغرب آن نیز از پرتو نام سعادت فرجام ایشان
مستنیر گردد تا همچنانکه مشرق و مغرب عالم از انوار سلطنت ایشان روشنست
مطلع و مغرب این رساله نیز بمیامن القاب نباهت انتساب ایشان مزین گردد

خاتمة التصنیف

اعنی نیرین فلک جهانداری و سعدین سپهر کامگاری که یکی خورشیدوار

به تیغ شعاع گرد از مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته و یکی ماه صفت بفر مرغ

نصفت ظلمت ظلم و عدوان از ملک سلیمان محو کرده اگر در ممالک خلافکار

پرتو سیاست خورشید و ماه غزاله در کنار اسد جای گرفته و ثور با شیر در یک مرتع مجتمع

شده و تنین و ثور توامان در یک بستر آرمیده در عرصهٔ خاک از اثر عدالت این دو پادشاه

گیتی پناه از طبیعت اضداد مطلقاً مخالفت رفته گرگ میش را شبانی کرده و غراب

جوزه را دیده بانی نموده در ایام رافت ایشان گریبان دیده جز صبح به مشعل نتوان درید

و بخون آغشته غیر از شفق بچراغ نتوان طلبید دو چشم روشن سلطنت اندکه

روشنی دیدهٔ ایام از دیدار ایشانست و دو دست زور مسند خلافت اندکه قوت اسلام

از زور بازوی اقتدار ایشان هر که سر از طوق عبودیت این دو خلیفهٔ خدا بیرون برد

ابلیس آسا طوق لعنت در گردن خود دیده و آنکه پای از جادهٔ اطاعت ایشان بیرون نهاد

پای بند شقاوت ابدی گردید کهربا چون کاهی بغصب تعرض هرگز کاهی می کند

از بیم سیاست ایشان چهره کاهی کرده و مقناطیس از انکه بواسطه جذب سوزن
به تیغ کشیدن متهم گشته از نهیب سطوت ایشان خون در دل سوخته سیاه برآورده معمار عدالت
ایشان بنیاد بیداد برانداخته و بنای رفاهیت و استقامت اساسی از نو ساخته لاجرم
مدی الایام واللیالی امداد فتح منسوالیت از اطراف عالم و اکناف گیتی بیم اقبال آرزو
روی آستان بندگی انقیاد می نهند الحمد لله تعالی سالکان ممالک بر و بحر برهنمائی خورشید
وماه از ورطات مهالک بیرون می آیند بر و بحر جهان را بانوار مهد عدالت این دو جمشید
خورشید انتباه و این دو خورشید عالم پناه که یکی نقطهٔ دائره خلافت و یکی واسطه قلادهٔ
سلطنت و رفعت منور دارادو جهانی را از میامن آثار قران سعدین فلک جهانداری
و انظار نیرین سپهر کامگاری بفضای مطالب رسانا واللهم کما مکنا عبادک فی
ظلال الرأفة فمکنهما علی سریر الخلافة وکما افاضتا علی بنی نوع الانسان جلائل العدل
والاحسان فایدهما بمزید التأیید والامتنان بحق علی الاعیان محمد و آله و صحبه اجمعین

من ذوی الاعیان

تمت

خاتمۃ الطبع سابق نتیجہ طبع بلند و فکر آسمان پیوند جامع کمالات و فضائل نامحصور جناب مولوی محمد عبد الغفور سلمہ اللہ الشکور

آرایشِ نفوسِ بنی آدم نیایش خداوند عالمست کہ موددب لطفش طالبان علوم معرفت را در دبستان ازل لوح تخلقوا باخلاق اللہ در کنار جان نہادہ و محصلان سر ابدی و سعادت سرمدی را درسِ کمالِ تہذیبِ اخلاق جلالی و جمالی دادہ و پیرایش ارواحِ انس و جان ستائش سلالۂ سلسلۂ امکانست کہ بعثت لاتمم مکارم الاخلاق لفظی از کتاب سطوتِ جلال اوست و انک لعلی خلق عظیم کلمہ از صحیفۂ عظمت و کمال او صلوۃ اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ المتادبین باٰدابہ اما بعد بر خواطر خورشید مناظر ارباب نجابت دیگر دور مخفی و مستور مباد کہ نسخہ حلاوت بخش ذائقہ تادیب غذیت افزای کام تہذیب پیرایۂ انفس و آفاق مسمی بلوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق کتابیست کہ از غایت تدقیق ادراک معانی عبارتش از فہم عوام دور و از نہایت تحقیق بکشف خبیات مضامینش اذہان اہام مغدور علی الخصوص بفضای مطالعہ اش تا حرمانہ اولی

جمع ذہن ۱۲

خاتمة الطبع

طائرِ ادراکِ خواص ہم تاب پرزدن نہ آرد و در ہوای اوج رفعت مطالبش بال کشودن
خارج از حیزِ امکان میشمارد نظر بر آن طبع والا گوہر درج لطف و مرتب اختر تابندہ
برج خلق و فتوت خرد دور مہر پرور صاحب فہم و شعور منشی نول کشور دمکیہ خواہش
طبعش نمو دحل معضلاتش حوالہ انامل فیض شامل علامۂ زمان مقبول حضرت سبحان
عمدۂ علمای شریعت پناہ زبدۂ کملای طریقت دستگاہ قبلۂ ارباب تحقیق کعبۂ
اصحاب تدقیق مولائی و استادی جناب مولوی محمد ہادی علی صاحب اسکنہ اللہ الجنان
و اقامہ مقام الرحمۃ والرضوان فرمود حضرت شان اولا یک نسخہ بمقابلۂ نسخۂ کثیرہ
مطبوعہ و مکتوبہ تصحیح فرمودند و آنرا اختلاف الفاظ و عبارات کہ لیاقت صحت
و صواب داشت آنرا بر حاشیہ بطور نسخہ ثبت نمودند سپس از نور ناصیۂ روشن بیانے
دست خامہ را بتحلیۂ عرائس نرم معانی کشیدند و کشف نقاب از وجوہ شاہدان
مضامین دقیقہ آغازیدند ہمین کہ شوارق تحقیق از عنوان کتاب تا ابتدای لمعۂ دہم
درخشید آفتاب عمر شریف حضرت شان آفل مغرب عدم گردید عالم تصحیح و تحشیہ

همچنان بی نور و بها و آن بی تحقیق و تفتیش بی رونق و ضیا ماند منشی صاحب ممدوح

موصوف را بسکه شوق تصحیح و تحشیه کتاب مسطور دامن دل گرفته بود چنانچه تا دو کم

چندین محنت و مشقت جناب مرحوم ضایع و تلف شود لهذا این هیچمیرز بسرا پا قصور

عبدالغفور را که خدمت جناب مغفور روابط قرابت و جزئیت دارد بفور قدردانی

برای تکمیل بقیه تحشیه مامور فرمودند و هر چند عذرها بیان کردم گوش باصغایش

نگشودند اگرچه این ابجد روان ها کرده لیاقت هیچ امر ندارد مگر بحکم المامور معذور

همت بامتثال امر عالیشان برگماشت و باستعانت روح پرفتوح جناب مرحوم در تحریر

خامه برداشت و بعون عنایت حضرت فضال لایزال باحسن الساعات

فراغت دست بهم داد و بحمد الله که باسرع زمان اتفاق تکمیلش افتاد از انجا که

غازه جمال این صحیفه اقبال از تحریر کلک گوهر بار خطاط جواهر نگار صفا طبع وقاد

منشی کالکابر شاد که در حسن خط ناخن فکر رسایش عقده های رموز علم را گره کشا است

و ماشطه طبع والاایش عرائس معانی را از در حجال نظم و نثر چهره نما آرایش یافته

بهم ۳ ۵ بها بالفتح روشنی و رونق و زیبائی ۱۲ غیاث ۵ ضیا بالکسر روشنی ۱۲ غیاث ۵ اصغا بالکسر یعنی گوش نهادن و گوش فرا داشتن ۱۲ ک ۵ ابجد روان سبقخوان الف با خواندن ۱۲

مصطلحات و غ ۵ امثال بالکسر و حرف چهارم تای مثلثه یعنی فرمانبرداری ۱۲ منتخب ۵ فتوح بضمتین کشائیدن و شادی ۱۲ غیاث ۵ غازه بزاء معجمه سرخی گلگونه و آن سرخی باشد که زنان بر روی مالند ۱۲ غیاث اللغات ۵ وقاد

و باز بر نقش اول و ثانی اشعهٔ صحت مجمع فضائل منبع فواضل واقف فنون عقلی ماهر علوم نقلی حقیقت آگاه مولوی محمد عبد الله که نسبت کمالاتش با من همچو ابن رحیدان فوق زمین تا به آسمانست تا فته یقین واثق که اگر سهوی خطائی از خامه این ابا خطا سر کشیده باشد باصطلاح این ارباب کمال قسم قبیح بحسن و سقم بصحت متبدل گردد

	قطعهٔ تاریخ	
حسن اخلاق جلالی را تصحیح کمال		بسکه طبع دلکش و زیبا بیفزود آب و رنگ
سال طبعش بی سر اندیشه دل معترول نمود		چشمهٔ آب حیات آمد ببین بیرون ز سنگ ۱۲۸۳ھ

تمام شد

قطعهٔ تاریخ طبع سابق از ناظم تازه خیال نادره مثال منشی فقیر علی متخلص به عیش

طبع اخلاق جلالی گردید	گشت مشهور بجمله آفاق
عیش تاریخ ز روی اجلال	گفت مطبوع کتاب اخلاق ۱۲۸۳ھ

خاتمة الطبع

لآلی متلالی خاتمة الکتابة سابقه از فکر نادره کار خامهٔ گهربار
محقق بی مثال و متفرد منشی کالکاپرشاد موجد

شارق جلالِ حضرتِ ذو الجلال جلّ جلاله + که لوامع اشراق محیط سطح گیهانش

چشمها از عیون اعیان عقول گشاده ذرّاتِ کواکب نقاطِ خطوطِ شعاعی اوست

وقمر جمالِ جنابِ قدیم الجمال تمّ جماله + که لوائح اقمار حاوی دائره جهانش رودازنِ

احداق ارکان فهوم بغبار انباشته مثلثاتِ افلاک رواکمی منازلِ ارتفاعی اوست

بهر لامعه آن خفاشان کوتاه اجنحه انظارِ انسانی + از ظلمت گزینی ظلومیت

مجبول نوائر در شب دیدهٔ حیرانی + راچراغ از دیده میجهد و بهر لائحه این کبکان

مست خرام اوهام ضعیف البنیانی + از آتشخواری جهولیت مفطور بال و پر سوخته نادانی

را آتش از خشیم میپرد لاجرم منتهای بصر و مواضع انعکاسات تخلق باخلاقه +

که مصقلات نفوس زکیهٔ انبیای عظام و اولیای کرام اند + دستِ ادب برابرو

گرفته + دیده افروختن و غایتِ نظر بر مرایای اشتباهات آتشبه بصفاته که

مُجلیاتِ ذواتِ قدسیهٔ حکمای فخام و علمای علام اند عینکِ بینشِ پیشِ آوردهٔ

چشمِ دوختن سیمای آبگینهٔ صفا آگینی که لوحِ حدوثش سراپا احتوای درخشِ قدم

گزیده و منبعِ ماء الحیوٰتی که صفحهٔ تقییدش بالتمام مستغرقِ پرتوِ اطلاق گردیده

دُرِّ عدنی بحر و کنار درفشانیش مقومِ ادراک را مانعِ غوصِ نظر لعلِ یمنی آفتاب و لعل

درخشانیش ظلِّ ظلمانی را شب بمعزا آور با مشارقِ انوارِ حکمتِ یمانیهٔ اش اشراقیان را

نسبتِ صبحِ اول با ثانی زان میان مهر شهرتی ملا جلال الدین محقق دوانی

از اشعهٔ افادتش لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق به بزوغِ شمس بازغه

و شروقِ حکمة الاشراق با وصفِ استضاءتِ مکاتبِ عالمین + و استنارتِ

مدارسِ حاکمین + اصحابِ مطابع از استکشافِ غطای معضلاتِ قاصر الهمة

و اربابِ طبائع از رفعِ غشای مشکلاتِ فاتر النهمة الیوم بتوفیقاتِ سماوی

از افقِ مبینِ این مطبعِ تنویر مطلعِ طالع و بفیضِ صحیفهٔ خداوند صافی المعاملات

صادق المقال اقتش براوجِ شیوعِ ساطع مداد اشراز گداز آتشِ چرب یدِ انفسِ شمع

فکر و طبعم را مایهٔ افتخار است که ایهام مرعی داشته ام یعنی وجود در دلِ لعل از بحر و آفتاب است و این خیانت است که مبدء خود را در خود گرفته

طائر نظر را شب آهنگی پروانگی آموز ملمع مسطر خیط الابیض کشیده فر پرواز شهاب

ثاقب تراشیدهٔ کاغذ طرفی زرد و طرفی سفید چسپانده صفحهٔ ماه و خورشید

لوحی دو روا از سیم و طلای کامل عیار رمداد تحریر شنجرف تصحیح مینا کار سنگ

آئینه شکل چون منطقیان قضیهٔ حملیه را عکس مستوی کرده و مانند بلغا

صنعت مقلوب مستوی در بیان آورده تابیدن این آتش جهانتاب قالب

هما بالای نخل وادی ایمن کلیم خرد را سرمایهٔ ید بیضا و از رخشیدن این تجلی عالم افروز

بر سنگ همسنگ طور چشم مور را سرمهٔ سلیمانی مهیا فولاد جوهردار سواد بسیه تاب

از عرق لیمو و بلور صفا خیر بیاض از زهر اسفنج با آب لولو کاغذ اطلس و اصفهانی ابیض

و اجلی ابرق براق ابرق خرمن جاجِ شفاف را سنگ افگن تنقیش آن

نسبت اوراق بر جدار غیرت ناتراشی سفینه خراشِ متقّر فص الماس را تجود فرد رنگی

الماس بجگر پاش قبهٔ ایوان حکمت از صفائح اصفر کتابت اوراق هب ملمع

حلیهٔ خاتون فطرت از احجار جلا پرداز طبع مجهّجة الاحجار مرصع حرف نورانی

شبچراغِ ظلم نقطهٔ معانی چهرهٔ مار قلم حقائق طلیع هیچو لمعات مختص این مشرقستان کمال

که آسمان سامانیش از قوالب روح مناصب بعد صدور هر صوره فلک الافلاک

و احجارِ قطب قار شمارِ اجرام ثوابتِ تابناک با دیگر براق هر یک سیاق اظهر من الشمس

بل هر روز طلوع چنین نیری اعظم متعودِ فضل لایزال که زر و بازارِ روشن طالعی

خدایگان سحر جبین سپهر رفعت تابنده هور جناب منشی نولکشور دام اقباله

از تثلیث مطابع سه گانه مصداق حکمت عملی تجارت امین من الامس قلم و زبان

درینمقام اگر بشرحِ اوصافش سخن میگیرد خرد نکته دان به بیم شکستِ بازارِ علم الخلاق

دست در دهن میگیرد که با تمتعِ مصاحبتِ ملکی عنه از خریداری حکایت چشم

نپوشند و از استفادهٔ مشاهدتِ منشاء المزاج با منتزع استغنا نفروشند کل اجزای

حلتِ هادی این کتاب فریدة القسم و اب الباب اعظم آن تفسیر عالم عدیل تشنیع اشراق

مثل قاضی بیضا کشافِ اخلاق مولوی محمد هادی علی نار الله برهانه تا لامعول اکن

اولین اشکالست و این آخرین انحلال با قصی تدقیق و سعی مشکور بسبیل تلویح سراج

ازان سراج بر کردهٔ بمماثلتِ مناسر برکردهٔ کاشانه افروزِ مصاهرتِ آن مبرور ثمود اخلاف

استاد مغفور جناب مولوی محمد عبد الغفور دام ظله باعلیٰ مدارج تحقیق و معهد فورد و آئین

تکمیله باستحقاق تبتنی بل بعد تحاشی علامان زحشی بکتابت که اطراز معانی بر منصه

قیاس باانتقاش الفاظ بر قرطاس مستلزم دیدند خط بر خاک کشیده حرف بر زمین افتاده

را گزیدند که در مجلس خطاطان پائین نشین آمده مگر رخِ توجه کار فرما چون حرفِ

پایانِ سطر کرسیش بالاتر نهاد و دودِ چراغی که ازان سواد علم روشن کرده باد دوده

مدادے که در سواد خط روشنائی آورده مرکب افتاد قطعه تضمین

از خامه خطِ پای کلاغی چو نقش بست	صد داغ کرد گل بدل از پای نشتِ خویش
طاوس را به نقش و نگاری که هست خلق	تحسین کنند و اخجل از پای نشت خویش

فلله الحمد شمس الضحیٰ در کفِ کرمِ شب تاب تافت و بدر الدجیٰ بر دستِ سهیل

اتمام یافت یا خالق الاخلاق + لوامع الاشراق + اعوان کمال را شرفی یکشف

ابصار هم و اعینِ کمال را برقی یخطف ابصار هم

ولہ قطعہ تاریخ بہ مصرع بی نکم و بیش و متضمن نام اخلاق جلالی و نعت طبع با لطف شہری

آن منشی بی مثل کہ مثلش نتوان یافت — در عالم ارواح و در اجسام مثالی

نامش بود آنگاہ کہ پنجاہ و شش و سی — بست و سہ صد و شش دو صد آید متوالی

سر بر زدہ لطف و کرم و فشان و وجاہت — در نور گرفتہ ز جبینش متلالی

رست از نم ابر کرم او بسر سنگ — بس وا شدہ نافع چو نباتات جبالی

از بسکہ وفایش بمواعید سر بیعت — در شرطیہ عہد مقدم شدہ تالی

یارب چہ قدر لولوی آمدہ بہ نجبت — کز دست و زبان و قلم افشاندہ لآلی

چون باد شمالی شدہ خلقش ز رواج — او گشتہ ز تمکین طرف قطب شمالی

از اوج گرائی خیالات بلندش — این گنبد گردان شدہ فانوس خیالی

عکس از پس صد پردہ گرفت آئینہ او — حال دل مردم بدل او شدہ حالی

پامال نخواہد چو کسی راز بہ چشم — آہستہ نہد پا بسر صورت قالی

والا نظری کز نگہ ژرف و بلندش — دریافتہ ماہیت ہر سافل و عالی

چون عالم شد از صحبت او کسب فضائل — در قالب طبع آمدہ اخلاق جلالی

صنعت حسن التعلیل	موجد بی تاریخ بصد حسن بیان گفت اخلاق جلالی شدہ با طبع جمالی سنہ ۱۲۸۳ ھ	

مفعول بمعنی خوانده شده
یا ندا داده شده و بمعنی ندا نیز آمده بدین تقدیر مصدر میمی باشد و فارسیان بکسر دال خوانند ۱۲ غیاث
فتح دال صیغهٔ اسم
که منادی بضم میم
ویز صاحب منتخب نوشته
بمعنی ندا ۱۱ استعمال کنند
عالم در شهر میگردد و فارسیان
که برای اظهار امر
و بکسر دال ندا دهنده
مع منادی بضم میم

وله قطعهٔ تاریخ به مصرع بی کم و بیش و متضمن نام لوامع الاشراق و ثبوت طبع مناسبت بشعر

منادیست که طوبی لراقم الاوراق	رسید نخل قلم را زمانهٔ ایراق
زمین دولت منشی نولکشور کریم	چو خامه هر که تهیدست بود شد وراق
صبا رود چو به گلشن ز کوچهٔ خلقش	تمام انف شود غنچه بهر استنشاق
عجب مدان که چو آوازهٔ حسن طلعت او	که زهره نغمه سراید بر فرقهٔ عشاق
به بزم دست نشین او چو جام خندان و	چو شیشه مجلسیان گشته خالع الاعناق
حلاوتیست به حرفش که پر بر آورده	دو دیده اند بستان فی باب اهل مذاق
شکست کلک بسکه ضم به پیمانش	گهی نگفته که بالکسر آمده میثاق
بمطبعش شده انبار هر قدر کاغذ	برو برات نوشته است قاسم الارزاق
به رعد و برق شده ابر گرد مضمارش	چو تازیانهٔ ابرش بلند کرد طراق
هلال وار منور بود ز لمعانش	کتاب وصف ضمیرش اگر نهند بطاق
حکایت اگر گلستان ز دو زمردینش	گیا شود همه هر دم گیا شجر وقواق
لوامع الاشراقش ز مطلع مطبع	به زرق و برق برآمد چو مهر در آفاق

انگنه لمعهٔ تاریخ مصرع موجد
چه نور طبع فزود این لوامع الاشراق
۱۲ ۸۳

ایراق برگ برآوردن درخت ۱۲ غ
طوبی بمعنی بشارت و نام درخت بهشت
در این مقام ایهام است بمعنی زکی و لطیف

فہرست مضامین اخلاق جلالے

خاتمة الطبع حال

بفضله تعالی بار یازدهم نسخه اخلاق جلالی بماه ستمبر ۱۹۱۶ء مطابق ماه ذیقعده ۱۳۳۴ھ بمقام لکھنؤ
در مطبع منشی نولکشور باہتمام جناب رائے بهادر منشی پراگ نرائن صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف
حلیه طبع پوشیده مقبول عالم گردید

نام کتاب	قیمت
بوستان - محشی ادنیٰ محررہ منشی شمس الدین صاحب مع ٹائٹل رنگین -	۷ر
بہار بوستان - شرح بوستان از ٹیک چند بہار	عہ ر
اخلاق ناصری - از شیخ نصیر الدین محقق طوسی - کاغذ سفید گندہ -	۱۴ عہر پ
اخلاق محسنی - بہ تحشیہ جدید واضح قلم مصنفہ ملا حسین واعظ الکاشفی -	۶ر
مثنوی سلسبیل - بروش موعظت حکیمانہ از حکیم منور حسین امروہوی -	۱ر ۶ آنہ
نکات احسانی - در تہذیب اخلاق -	۱ر ۹ آنہ
مجموعہ صد پند سود مند لقمان - مع سعادت نامہ و رسالہ خواجہ عبید اللہ انصاری و تحفۃ الملوک و منہاج العابدین -	۲ر
کتب اخلاق و تصوف اُردو	
جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی -	۵ر ۶ آنہ
تہذیب النفوس - از سید فخر الدین حسین -	۴ر ۳ آنہ
باب دانش - مولفہ مولوی محمد کریم بخش -	۲ر
اوقات عزیزی - از سید غلام حیدر خان -	۴ر
ترجمہ عوارف المعارف - کامل دو جلد میں مترجمہ مولانا ابو الحسن فرید آبادی -	۱۴ عہر
خزینہ دانش - ہوشمندی کی تعلیم از مولوی محمد کریم بخش -	۱۳ر ۶ آنہ

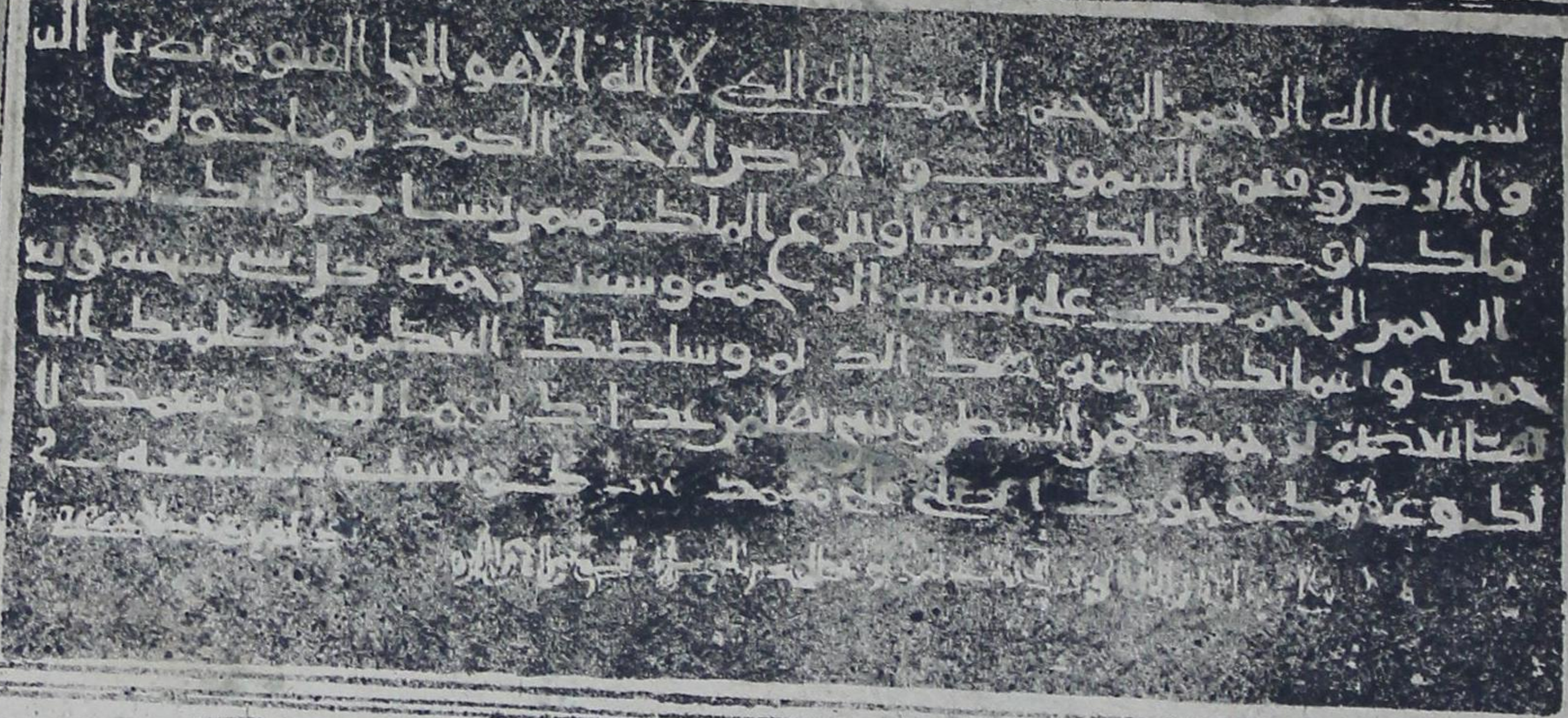
نام کتاب	قیمت
بستان تہذیب - جامع اخلاق و ادب مرتبہ نواب حاجی محمد عمر علیخان بہادر فیروز جنگ مطبوعہ نظامی -	۲ر ۹ آنہ
بحر الحقیقت - اصلاح نفس میں -	۲ر
آبحیات - اخلاق و موعظت میں مصنفہ منشی کامتا پرشاد -	۳ر
کیمیاے حکمت - حصہ اول - بیان شرف علم و ادب -	۲ر
نجات المومنین - ذکر کرامات حضرت شاہ نجابت اللہ مطبوعہ مطبع پٹیالہ -	۸ر
تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحق	۱ر
پیراہن یوسفی - اُردو ترجمہ مثنوی مولانا روم کا نظم شعر بہ شعر اور حاشیہ پر اُردو میں حاصل مطلب مع فوائد تصوف کامل دو جلد میں بتفصیل ذیل -	۱۴ عہر ا پ
(جلد اول) ترجمہ دفتر اول و ۲ و ۳ -	للعہ ر پ
(جلد دوم) ترجمہ دفتر ۴ و ۵ و ۶ -	للعہ ۸ر پ
اخلاق رضی - مصنفہ قاضی محمد رضی -	۱۴ر
شجرہ معرفت محشی - منتخبات مثنوی مولانا روم مترجمہ سید غلام حیدر صاحب -	۱۴ عہر
تحفۃ العاشقین - فن تصوف میں نہایت اعلیٰ درجہ کی کتاب ہے -	۱ر ۶ آنہ
شان رحمت منظوم - عبرت انگیز دلچسپ مضمون ہے	۲ پائی

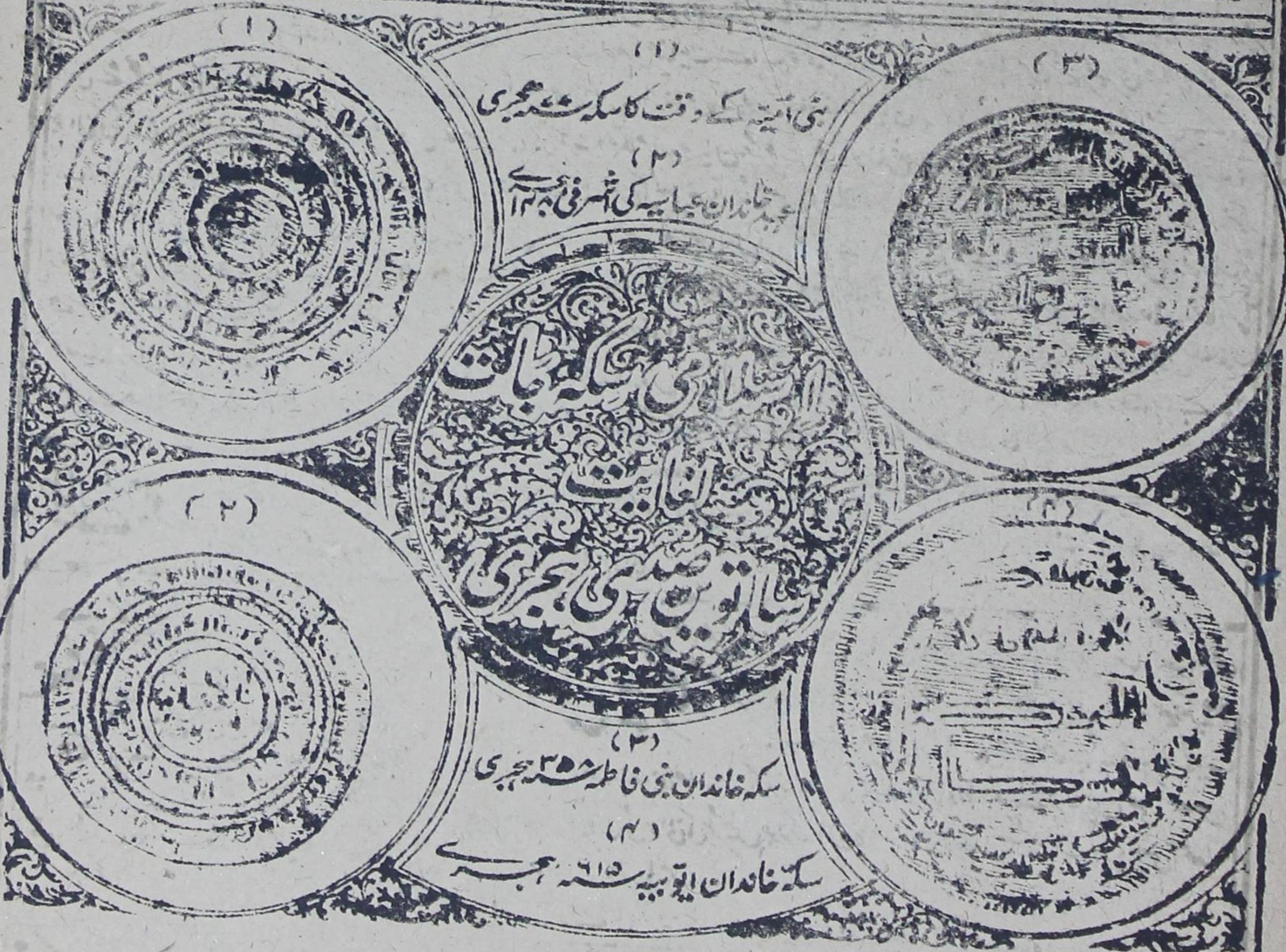
نام کتاب	قیمت
بوستان معرفت شرح اردو مثنوی مولوی روم دفتر اول۔ مولفۂ حضرت مولوی عبدالمجید خان مؤلف ریاض التحقیق شرح اردو سکندر نامہ جدید الطبع۔	عہ ر پ
ایضاً۔ دفتر دوم۔	۱۲ر پ
ایضاً۔ دفتر سوم۔	عہ ر پ
ایضاً۔ دفتر چہارم۔	سہ ر پ
ایضاً۔ دفتر پنجم۔	عہ پ
ایضاً۔ دفتر ششم	عہر پ
رسالہ شرافت مولفۂ منشی نادر حسین عزیز نگری	/۵
کنزالاسرار۔ ترجمۂ اردو نظم مثنوی شاہ بو علی قلندر قدس سرہ ہموزن مثنوی از مولوی سید حیدر خان	۱/
چشمۂ فیض۔ نظم ترجمۂ اردو پندنامۂ عطار کلام عارف کامل حضرت شیخ فریدالدین قدس سرہ از مولوی عبدالغفور خان بہادر۔	۱ر۶ ۹
مذاق العارفین۔ ترجمۂ احیاء علوم الدین عربی ہر چہار جلد کامل در دو جلد کاغذ سفید ولایتی۔	عہ پ
ایضاً۔ حسب مراتب مذکورہ کاغذ خاکی۔	عہ ر پ
گلشن سروری۔ نظم میں تہذیب اخلاق کا بیان مولفۂ مفتی غلام سرور لاہوری۔	۱ر۶ پائی
اکسیر ہدایت۔ ترجمۂ اردو کیمیائے سعادت جامع شریعت و حقیقت مترجمۂ مولوی	

نام کتاب	قیمت
فخر الدین احمد کاغذ سفید گندہ۔	سے ر پ
اکسیر ہدایت حسب مراتب بالا کاغذ سفید و خاکی معمولی	۱۲ر پ
ترجمۂ رشحات۔ مترجمۂ مولانا ابو الحسن صاحب فرید آبادی کاغذ سفید۔	عہ پ
تہذیب احسانی۔ مولفۂ حکیم احسان علی۔	۱ر
مجموعۂ توحید۔ از شاہ عبدالصمد عرف رن مست خان شامل چار رسالہ (۱) الف بے وجہن (۲) بھجن (۳) مثنوی اللہ نام جپو رے (۴) پریم نامۂ شاہ ولی۔	۱ر۳ ۹
رہبر راہ حق۔ مجموعۂ فراہم کردۂ حاجی فردار خان صاحب سیزدہ رسالہ (۱) رہبر راہ حق (۲) رسالہ مرغوب القلوب از حضرت شمس تبریز (۳) مثنوی شاہ بو علی قلندر (۴) مثنوی بے سر نامہ عطار (۵) چشم بکشا (۶) پریم نامہ شاہ ولی (۷) مثنوی اللہ نام (۸) بھجن از حضرت شاہ عبدالصمد (۹) الف بے۔ وجہن (۱۰) تحفۃ العاشقین (۱۱) مثنوی حضرت شیخ بہلول (۱۲) رموز الحقیقت (۱۳) ترجیع بند عارف۔	/۹
پندنامہ وحید۔ مصنفۂ منشی واحد علی وحید۔	۶ پائی
مجموعۂ تصوف۔ تصنیف حقائق آگاہ شیخ برہان صاحب۔	/۲

امیرالمومنین مامون الرشید عباسی کا فرمان

جو مسجد اقصےٰ کے مشہور قبۃ الصخرا پر سنہ ۲۱۶ ہجری میں کندہ کیا گیا





(۱) بنی امیہ کے وقت کا سکہ سنہ ہجری

(۲) عہد خاندان عباسیہ کی اشرفی ۱۴۲ ہجری

(۳) سکہ خاندان بنی فاطمہ سنہ ۳۵۰ ہجری

(۴) سکہ خاندان ایوبیہ سنہ ۶۱۵ ہجری

شیر سے لڑائی

شیر سے لڑائی کرنا بظاہر انسانی طاقت سے باہر ہے لیکن نورجہاں جب جہانگیر کے دل کو تیر نگاہ سے گھائل کر چکی تو اکبر نے اس کا نوجوان شہزادہ کی آنکھوں سے اوجھل رکھنا موزوں سمجھا اور جس بہادر آدمی سے اس کی شادی کی گئی۔ وہ شیر سے لڑکر شیر افگن کا خطاب حاصل کرنے میں کامیاب ہوا۔ اب بھی شیر سے لڑائی کر کے چت گرانا ناممکن نہیں یا تو بچپن سے اپنے بدن کو ورزش سے کر کے رام موتی کی طرح طاقت حاصل کر کے شیر پر سبقت لے جائیے۔ اگر اب تک آپ نے اس قدرتی طریقہ سے فائدہ نہیں اٹھایا تو ہماری دوائی



اکسیر عنبری کا

استعمال آپکو اس زمانہ میں شیر افگن بنا سکتا ہے۔ اکسیر عنبری میں خدا کے فضل و کرم سے وہ تمام خوبیاں موجود ہیں جنکے حاصل کرنے کے واسطے اہل ملک لاکھوں روپے یورپ اور دیگر جھوٹے اشتہاروں کی نذر کر رہے ہیں۔ خداوند کریم کی عنایت سے اب چونکہ ہندوستان کے ہر حصہ میں اکسیر عنبری کا تجربہ ہو چکا ہے اس لئے مجھے اس کی تعریف میں صفحے سیاہ کر کے آپکے سمع خراشی منظور نہیں۔ اور نہ اس کے پورے اوصاف بیان کرنے کی اس اشتہار میں گنجایش ہے۔ یہ جوانی کی روح اور بڑھاپے کی جان ہے۔ مردوں کے امراض مثل کثرت احتلام اور جریان و سرعت وغیرہ کو منافع ہے جوانی کی غلط کاریوں اور بچپن کی شادی سے جب آدمی زندہ درگور ہو جاتے ہیں تو اکسیر عنبری نئی زندگی بخشتا ہے اس کی پہلی خوراک منہ میں ڈالتے ہی دل و دماغ میں ایک سریع التاثیر سرور پیدا ہو کر حواس خمسہ ظاہری و باطنی تیز و روشن ہو جاتے ہیں خیال اعلیٰ اور مفید سوجھنے لگتے ہیں دل کو وہ تقویت و تفریح پہنچتی ہے کہ گویا قادر مطلق نے ایک نئی زندگی عطا کی ہے ضعف دل بے چینی۔ دل کا دھڑکنا۔ دل کا ڈوب جانا پراگندہ خیالی۔ سانس کا پھولنا وغیرہ امراض کیواسطے ایک سچا اور قابل اعتماد تریاق ہے جس کے استعمال سے بتدریج کے تمام امراض کو ایک خاص فائدہ پہنچتا ہے۔ جو اور ادویات کی طرح عارضی نہیں ہوتا۔ اسلئے امیروں۔ وکیلوں مجنوں مصنفوں تحصیلداروں۔ رئیسوں۔ جاگیرداروں مجسٹریٹوں فوج اور پولیس کے عہدداروں وغیرہ کو یہ مونس و رفیق ہر دم اپنی جیب جان کے ساتھ رکھنا چاہیئے۔ جہاں ذرا طبیعت گھبرائی جھٹ ایک خوراک منہ میں ڈالی اور تر و تازہ ہو گئے۔ قیمت فی شیشی للعہ تین شیشی کے خریدار کو محصولڈاک معاف ✦

طلائے نادر

یہ طلا مقوی ہے اور اوائل کی غلط کاریوں کے ازالہ کیلئے بمنزلہ اکسیر ہے۔ زیادہ تعریف خلاف تہذیب۔ قیمت دو روپیہ (عمر) اکسیر عنبری کے ہمراہ استعمال سونے پر سہاگہ کا کام دیگا ✦

اصلی ہمیرے کا سرمہ

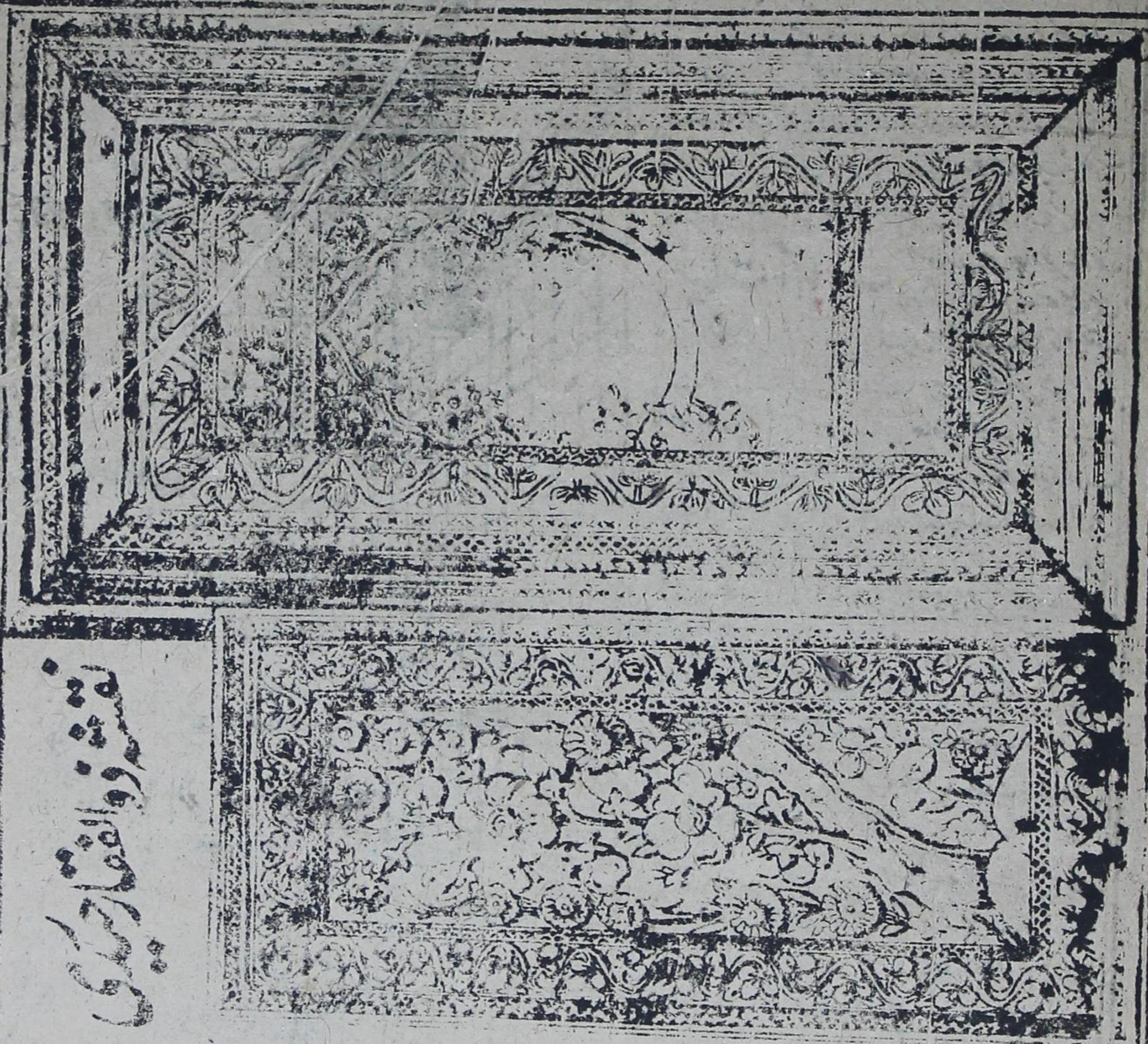
ضعف بصر تاریکی چشم دھند۔ جالا۔ پڑوال۔ غبار۔ پھولا۔ سرخی پانی بہنا۔ خارش وغیرہ کے واسطے بفضل خدا شرطیہ حکمیہ علاج ہے سٹوڈنٹوں اور قانون پیشہ اصحاب کیلئے یہ ایک عجیب و غریب تحفہ ہے۔ جو صاحب اس کو اپنا معمول بنائینگے انشاء اللہ تعالےٰ عمر بھر میں کبھی آنکھیں خراب نہ ہونگی جوانی کی عمر میں جو لوگ اس کا استعمال کرتے رہینگے بوقت پیری اپنی آنکھوں کو جوانی سے بہتر پائیں گے۔

قیمت فی تولہ سفید دو روپے آٹھ آنے (عہر) سیاہ دو روپے (عہ)

سفوف جریان

جریان کی بے رنگ ... اور بیسیوں شکایات ... [illegible]

منیجر کارخانہ صوفی اکسیر آبحیات ڈاکخانہ صوفی آبحیات پنڈی بہاؤ الدین ضلع گجرات پنجاب



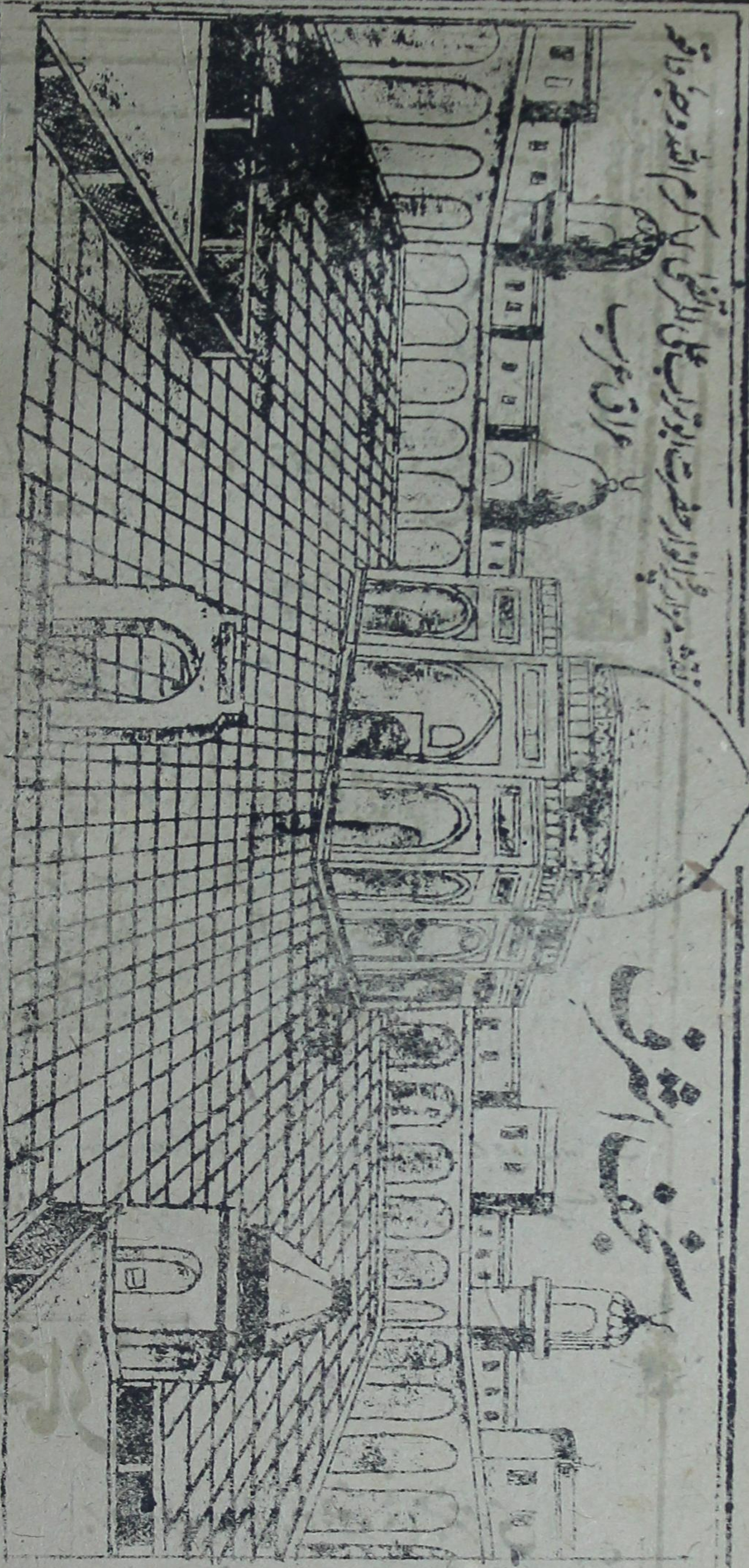
تصویر ذوالفقار حیدری

ابوتراب حضرت مولانا علی شیر خدا کرم اللہ وجہہ کی وہ تلوار جو ذوالفقار حیدری کے نام سے مشہور ہے۔ یہ اس کا خاکہ ہے جو ایک نہایت بیش قیمت شیشہ میں جڑا ہوا ہے یہ شیشہ کئی لاکھ روپیہ قیمت سے ماہر علوم مشرقی پروفیسر ابراہیم ساکن برلن پایہ تخت جرمنی کے قسطنطنیہ سے خریدا ہے دیکھو سائکلوپیڈیا آف اسلام جلد اول صفحہ ۹۶۲۔

نذر عثمانی

صوفی ورلش بہرِ نذر آوردہ بدست
گر قبول افتد۔ وقار شہرتش افزوں بود
ایکہ از مشرق بمغرب شہرۂ فیض تو عام
تا قیامت برسر تقویم ہذا ثبت باد

بردر نواب عالی جاہ صوفی جنتری
مشتری باشد زمانہ زیر چرخ چنبری
برمن دور افتادہ ہم نگاہ سرسری
نام سلطان دکن عثمان علیخان جری



حیات سعدی آج دنیا کا کوئی ان پڑھ آدمی بھی حضرت شیخ مصلح الدین شیرازی کے نام اور کام سے ناواقف نہیں۔ اُن کی گلستان، بوستان اُنکے لئے بقائے دوام کی عزت حاصل کر چکی ہیں۔ آپکے حالات ہر ایک مرد عورت بچے بوڑھے کے پڑھنے اور ان پر عمل کرنیکے قابل ہیں قیمت فی جلد ۸

حیات امام مالک رح حنفی مسلمانوں میں چار طریقے ہیں جو چاروں اماموں سے چلے ہیں ان میں ایک حضرت امام مالک ہیں جنکی حیات طیبہ قابل تقلید ہے۔ آپ مدت العمر مدینہ منورہ سے باہر نہیں گئے اس شوق میں کہ اسی خاک پاک میں دفن ہونے کی سعادت نصیب ہو۔ شہر سے کئی میل باہر جاکر آپ قضائے حاجت فرماتے تھے۔ ایسا ادب اور شوق خدا ہر مسلمان کو عطا فرمادے۔ یہ کتاب آپکے حالات میں ہے۔ قیمت دو آنے . . . . . . (۲/)

حیات امام مسلم حدیث کی سب سے صحیح کتاب صحیح مسلم ہے اسکا درجہ بعد صحیح بخاری ہے۔ صحیح مسلم کے جامع امام مسلم تھے جنھوں نے کئی لاکھ حدیث جمع کی۔ اور پھر تحقیق و چھانبین کر کے اس کا انتخاب کر کے صحیح مسلم کا مجموعہ تیار کیا اسی کتاب سے معلوم ہوگا کہ آپ نے کس قدر محنت اس کام میں اٹھائی اور حیات جاوید حاصل کر گئے۔ قیمت فی جلد چار آنے . . . . . . (۴/)

حیات خضر حضرت خضر علیہ السلام کے نام سے کون مسلمان واقف نہیں۔ آپ بزرگ ہیں کہ خدا اپنے بھیجے ہوئے رسولوں کو سبق سکھنے کیلئے آپکے پاس بھیجتا ہے حضرت موسیٰ اور حضرت خضر کا واقعہ قرآن مجید میں بھی ہے آپکے حالات ہر ایک مسلمان کے پڑھنے کے قابل ہیں۔ قیمت تین آنے (۳/)

علم الکلام مصنفہ امام غزالی علیہ الرحمۃ۔ علم الکلام ایک نہایت ہی ادق اور مغلق علم ہے جو ہر ایک فرد بشر اس سے مستفید نہیں ہو سکتا ہے بدیں غرض اس کتاب کا ترجمہ عام فہم اُردو میں بغرض رفاہ عام بصرف زر کثیر شائع کیا گیا ہے اور بعض مقامات کو ایسا واضح طور پر حل کیا گیا ہے کہ ناظرین پڑھ کر محفوظ ہوں۔ کتاب اہل علم کے مطالعہ کے لائق ہے۔ قیمت ایک روپیہ (عہ/)

وقف علی الاولاد پچھلے سال جو وقف اولاد کا مسودہ پیش ہوکر قانونی صورت میں کونسل عالیہ سے منظور ہوا تھا۔ اس کا ترجمہ اور مکمل شرح میرے قابل دوست شیخ گلاب الدین صاحب پلیڈر چیف کورٹ لاہور نے بڑی محنت سے تیار کر کے شائع کیا ہے ہر ایک مسلمان صاحب اولاد اس کی بابت ایک آنہ تین پیسوں سے واقفیت حاصل کرنی چاہئے

شمس تبریز حضرت شمس الدین تبریزی رحمۃ اللہ علیہ کے حالات میں نہایت مفصل اور معتبر کتاب ہے۔ قیمت چھ آنے . . . . . . (۶/)

سیرۃ حضرت عائشہ صدیقہ
رضی اللہ تعالےٰ عنہا

اردو زبان کے لٹریچر میں سب سے پہلی کتاب ہے جو
ام المومنین کے حالات میں لکھی گئی ہے
ہندوستان کے مشہور شاعروں مولانا اکبر حسین صاحب الہ آبادی
مولانا عبدالخالق صاحب خلیق دہلوی۔ خان احمد حسین صاحب ایم۔ اے۔
ایم۔ آر۔ اے۔ ایس۔ مولوی نواب علی صاحب ایم۔ اے۔ پروفیسر بڑودہ کالج۔ مولانا سیماب اکبر آبادی
حافظ محمد یعقوب صاحب اوج اور دیگر نامور شعراء نے کتاب کیلئے خاص خاص
نظمیں لکھی ہیں جنہوں نے تاریخ کے خشک مضمون کو
نہایت دلاویز بنا دیا ہے مسجد عائشہ صدیقہ رضی اور
آپکے مزار کے فوٹو رنگین چھپے ہوئے کتاب کے
ساتھ ہیں جنہوں نے اسکی زینت کو دوبالا کر دیا ہے
مصور غم علامہ راشد الخیری نے جو غم کے مناظر لکھنے میں ید طولیٰ رکھتے ہیں
واقعہ افک پر خامہ فرسائی کی ہے۔ مولانا کی زبان اور ایسے پُر درد غم واقعہ
کی داستان اس نے کتاب میں جان ڈال دی ہے۔ ولائیتی طرز
کی جلد جس پر کتاب اور مصنف کا نام ہے نہایت دیدہ
زیب ہے باوجود گرانی کاغذ کے قیمت مع جلد

سیرۃ حضرت بلال رضی اللہ تعالےٰ عنہ

اس حبشی غلام کے حالات میں جو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی اطاعت سے اس درجہ تک پہنچا جس کے حصول میں اکثر بندگان خدا ناکام رہتے ہیں۔

شہید کربلا

امام حسین علیہ السلام کے حالات زندگی و شہادت و واقعات کربلا کی مفصل و مبسوط تاریخ



مصری دُنیا کے سات عجائبات میں

دُنیا کے سات عجائبات میں ابوالہول مصری قدیم مصریوں کا بڑا معبد اور نادرات زمانہ سے شمار ہوتا ہے لیکن فاتح مسلمانوں نے مصر پر حملہ کر کے اس بڑے بت کی ناک کاٹ ڈالی اور اسکی اہمیت کو مٹا دیا۔ اب دُنیا کے سات عجائبات میں اس کی جگہ

آبحیات

نے لیلی ہے۔ جو اس لحاظ سے کہ دُنیا کی تمام انسانی و حیوانی بیماریوں کی ایک ہی دوا ہے سات عجائبات عالم میں شمار ہوتی ہے گورنمنٹ آف انڈیا میں اسکی باضابطہ رجسٹری ہو گئی ہے۔ سرکار نے جب دیکھا کہ اس کی ایک لاکھ شیشی تھوڑے عرصہ میں فروخت ہو گئی ہے۔ تو کارخانہ آبحیات کی عالیشان بلڈنگ میں صوفی آبحیات نام کا علیحدہ ڈاکخانہ کھولدیا۔ جہاں آبحیات کی روانگی کا کام ہوتا ہے۔ آبحیات نے سول سرجنوں لعد ڈپٹی کمشنروں وائسرائے کی کونسل کے آنریبل ممبروں اور مہاراجوں سے خراج تحسین وصول کیا یہ سب لوگ اس کی تعریف میں رطب اللسان ہیں۔ پچیس ۲۵ ہزار سرٹیفکیٹ دنیا کے ہر حصہ سے وصول ہو چکے ہیں۔ جنمیں بعض چیدہ چیدہ سرٹیفکیٹ اگلے صفحہ پر درج ہیں۔ آپ حیرت سے دریافت کرینگے کہ

آبحیات کیا چیز ہے؟

اس کی مکمل تشریح کیواسطے تو ایک علیحدہ کتاب کی ضرورت ہے عام طور پر ہر ایک انسانی بیماری کے دفعیہ کیواسطے اکسیر اعظم ہے طرفہ یہ کہ اس کا اثر فوراً ظاہر ہوتا ہے۔ سر درد ہر قسم کی کھانسی۔ زکام۔ نمونیہ درد پیچ۔ وجع المفاصل۔ بواسیر نقرس۔ امراض معدہ پر اس کا اثر فوراً ظاہر ہوتا ہے اور فساد خون۔ قولنج ہیضہ۔ طاعون۔ پھوڑا پھنسی اور دانت کے درد اور ضعف بصارت کیلئے مفید ہے۔ آبحیات جس گھر میں موجود ہے اس کو اور ادویات تیار کرانے کی ضرورت نہیں۔ ایک شیشی میں پچاس بیماریوں کیلئے دوا ہوتی ہے آبحیات کے مقابلہ میں اور ادویات کے وزنی بکس فضول ہیں۔ سفر یا دیہات میں جہاں حکیم یا ڈاکٹر نہیں مل سکتا یہ نعمت عظمے ہے بڑے بڑے ڈاکٹر اور حکیم اسکے استعمال سے پانچ کے پچاس بنا رہے ہیں۔ ناواقف آدمی اسکو استعمال کر کے پورا حکیم بن سکتا ہے۔ قیمت فی شیشی دو روپے (۲ عہ)

نمونہ کی شیشی آٹھ آنے (۸) تین شیشی کی خرید پر محصولڈاک معاف

منیجر کارخانہ صوفی آبحیات و ڈاکخانہ صوفی آبحیات منڈی بہاؤالدین ضلع گجرات پنجاب

آبحیات کی نسبت

چند معزز انگریزوں کے سارٹیفکیٹ

ڈاکٹر جے اے میڈکین صاحب بہادر ایل۔ آر۔ سی۔ آئی۔ ایس۔ ایس سول سرجن ضلع ٹوائی سر بہما۔ آپکا آبحیات نہایت مفید دوا ہے پچھلے دو ہفتوں میں میں آپ سے چوبیس روپے کی دوائی منگا چکا ہوں۔ آئندہ بلا میری درخواست کے ہر ماہ میں تین شیشیاں بھیجدیا کریں +

ڈبلیو این انڈریم صاحب بہادر سپرنٹنڈنٹ پولیس ضلع گمرات پنجاب مجھ کو وجع المفاصل میں آپ کی دوائی سے صحت ہو گئی +

اے جی فنٹر سالمین صاحب بہادر اگزیکٹو انجنیر ضلع ویلور مدراس میں بڑی خوشی سے اس امر کی تصدیق کرتا ہوں۔ کہ آپ کی دوائی آب حیات بہت سی امراض میں مفید ثابت ہوئی ہے +

اے آر ایڈرسن صاحب بہادر اسسٹنٹ سپرنٹنڈنٹ پولیس برہما۔ آپکی دوائی آبحیات ہر طرح کے درد کیلئے اکسیر ہے تین شیشیاں اور بھیجدیں +

ایچ اے کروڈی صاحب بہادر سپرنٹنڈنٹ ورکشاپ اسسٹنٹ انجنیر ٹریبو احاطہ مدراس۔ پچھلے دو سال میں مینے آپ کی دوائی کو ملیریا بخار اور بعض دیگر امراض پر استعمال کیا تھا۔ میں بہت خوش ہوا جب کہ اس کے استعمال سے سب مریض صحتیاب ہو گئے +

جی ایس ڈی سنورا صاحب بہادر ریاست میسور۔ آپ کی دوائی نہایت بینظیر اور سریع التاثیر ہے۔ وجع المفاصل اور جوڑوں کے درد۔ زکام۔ ورم سینہ۔ گلے کے درد میں مینے مختلف مریضوں پر اس کو استعمال سے مفید پایا +

سی ایچ ڈیلی صاحب بہادر جنوبی شان سٹیٹ برہما۔ آپ اپنی بینظیر دوائی کی چھ شیشیاں اور بھیجدیں۔ پچھلا سٹاک ختم ہو گیا ہے آپ کی دوائی بیشک دنیا میں اپنا نظیر نہیں رکھتی +

جے جی راجرس صاحب بہادر ریلوے ڈیپارٹمنٹ جی۔ آئی۔ پی ریلوے آبحیات ایسی اچھی چیز ہے۔ جس کو ہر وقت اپنے پاس رکھنا ضروری ہے یہ ہر بیماری پر تیر بہدف ثابت ہوا ہے۔ مجھ کو چھ شیشیاں بہت جلد ارسال بھیجدیں +

چند معزز ہندوستانی اصحاب کے اسناد

مہاراجہ صاحب بہادر ریاست دربھنگہ۔ آبحیات جو آپنے کلکتہ میں روانہ کیا تھا نہایت مفید ثابت ہوا۔ تین شیشیاں بوالپسی ڈاک بھیجدیں +

ہز ہائینس بیگم صاحبہ والیئے ریاست بھوپال۔ پہلا ذخیرہ آبحیات ختم ہو گیا ہے چار شیشیاں اور بھیجدیں +

خان بہادر مولوی نہال الدین احمد صاحب ڈپٹی کلکٹر درجہ اول اناؤ۔ آبحیات نہایت مفید ایجاد ہے اس کی ایک شیشی ہر وقت گھر میں اور جیب میں رکھنی ضروری ہے +

آنریری کپتان سردار بہادر علی گوہر خانصاحب پنشنر ضلع جہلم۔ آبحیات ہر مرض پر اکسیر اور اسم بامسمّیٰ ہے۔ ایک شیشی اور بھیجدیں +

خان بہادر صوبیدار میجر محمد علیخانصاحب ملٹری پولیس حال مقیم جلال آباد ضلع شاہجہانپور آپ کی دوائی بہت اچھی ہے دو شیشیاں اور بھیجدیں +

راجہ چندا چور سنگھ صاحب بہادر والیئے ریاست چندپور۔ آبحیات دوائی نہیں بلکہ طلسم ہے ۳۵ شیشیاں اور بھیجدیں +

آنریبل راجہ نہنے چند صاحب بہادر والیئے ریاست لمبا گاؤں ضلع کانگڑہ۔ آبحیات نہایت عمدہ دوا ہے تین شیشیاں اور بھیجدیں +

مسٹر سوہن لعل صاحب بی۔ اے وکیل ڈیرہ غازی خاں۔ آبحیات نہایت اعلیٰ درجہ کی دوائی ہے جو بہت سی مرضوں کیلئے اکسیر ہے +

قاضی مہرالدین صاحب ڈسٹرکٹ جج خانپور بہاولپور۔ آپ کی سب دوائیں مجرب اور زود اثر ہیں۔ آبحیات چھ شیشیاں اور بھیجدیں +

میاں محمد عبدالعزیز صاحب گورنر ریاست پونچھ میں تصدیق کرتا ہوں کہ آبحیات نہایت بینظیر دوائی ہے جب میں امرتسر میں تھا یہ دوائی منگا کر استعمال کی تھی +

صوبیدار میجر فیض علیخاں صاحب بھوپال انفنٹری فیض آباد۔ آپکی دوائی نہایت مفید ثابت ہوئی ہے ۱۲ شیشیاں اور بھیجدیں +

حضرت قاضی محمد علی گوہر صاحب بہادر جے پی چیف قاضی و آنریری پریزیڈنسی مجسٹریٹ بمبئی آپ کے یہاں کا آبحیات بہت مرضوں پر مفید پایا۔ آپکا سُرمہ بھی استعمال کیا بہت مفید اور اشتہاری سُرموں سے اچھا ہے +

منیجر کارخانہ صوفی آبحیات ڈاکخانہ صوفی آبحیات پنڈی بہاؤالدین ضلع گجرات پنجاب

تصانیف مصوّرِ غم علامہ راشد الخیری

یعنی یادگار شمس العلما مولوی نذیر احمد صاحب مرحوم علامہ راشد الخیری مد ظلہ العالی کی وہ تصنیف جس کا علامہ موصوف نے اکثر تحریروں اور تقریروں میں وعدہ فرمایا تھا اور جس کے واسطے اُردو علم ادب اور ملک دونوں مدت سے منتظر تھے یہ مایہ ناز کتاب جسکا ہر فقرہ تیر و نشتر کا کام کر رہا ہے بتاتی ہے کہ مسلمان بیبیاں خاک ہندوستان سے کس پایہ کی اٹھتی تھیں ان کی زندگی کیا تھی اور ان کا مقصود کیا،

یوں تو علامہ محترم کی ہر سطر کلیجہ کے پار ہو جاتی ہے مگر بزم آخر کا ایک صفحہ بلکہ ایک سطر بھی ایسی نہیں جس کو پڑھ کر مسلمان اپنی داستان پارینہ سن کر بیتاب نہ ہو جائیں ہچکیاں بندھتی ہیں دل تڑپتا ہے اور آنکھیں صحبت شب کا وہ سماں پیش نظر ہو جاتا ہے جو ہمیں جواب دم توڑ رہا ہے۔

جوہرِ قدامت

جوہر قدامت دو بہنوں کی پُر لطف کہانی دو لڑکیوں کی مفصل زندگی اور دو عورتوں کی جگر خراش داستان ہے جن میں سے ایک دورِ جہالت کی درخشندہ تصویر اور دوسری طرز جدید کی شیدا اور دلدادہ۔ اس کتاب کے مطالعہ سے معلوم ہو گا کہ عالم نسوان آج سے پچاس برس پہلے کیا جوہر رکھتا تھا مسلمان گھروں میں اس وقت کیسے کیسے لال گودڑیوں میں چمکتے تھے اور مغربی رنگ نے ان کو کس سمت لیجا رہا ہے رفیعہ کی زندگی کا ہر واقعہ ہر معاملہ ہر بات ہر دن ہر گھڑی اور ہر رات قوم کیواسطے ایک عبرت کا سبق آیندہ کی پیشینگوئی اور اس غلو کی اطلاع ہے جس نے مسلمانوں کو چاروں طرف سے گھیر لیا ہے۔

جوہر قدامت ہمارے واسطے شمع ہدایت ہے اور بتا رہی ہے کہ تعلیم نسواں کا اصلی منشا کیا ہے اور مسلمان اپنی بچیوں کو کس طرح تعلیم دیں۔ جوہر قدامت ہمارے گھر میں جگمگاتا ہوا چاند ہے جسکی موجودگی میں ہم کو کسی ناصح مصلح کیا کسی استانی اور مدرس کی ضرورت نہیں۔

جوہر قدامت ہر خاندان میں ہر گھر میں ہر عورت کے پاس اور ہر لڑکی کے پاس ہونی ضروری ہے تاکہ وہ دین اور دنیا دونوں معاملات میں بہتر سہیلی عمدہ ناصح اعلیٰ رفیق اور سچی ہنسلی ثابت ہو قصہ اسقدر پُر لطف کہ سبحان اللہ زبان ایسی پاکیزہ کہ کوثر دھلی ہوئی واقعات اتنے درد انگیز کہ کلیجہ میں گھسیں۔

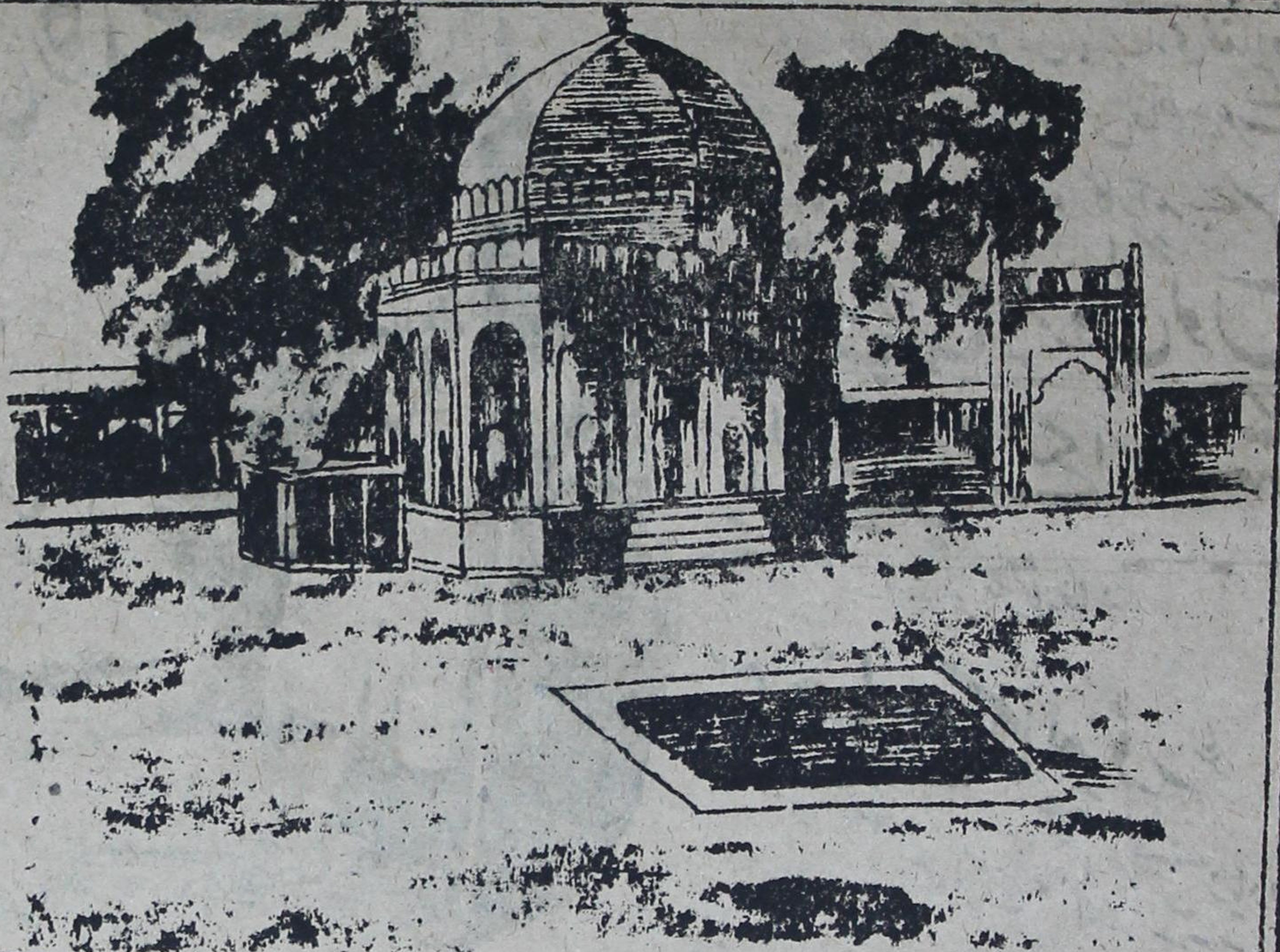
ہمارا منہ نہیں کہ ہم بیان کر سکیں کہ جوہر قدامت کیا ہے؟ اتنا ضرور کہینگے کہ بقول مولوی ظفر علی خانصاحب موت نے ہم سے حالی و شبلی چھین لئے اور ان کا نعم البدل نہ دیا مگر مولوی نذیر احمد کی جگہ مولانا راشد الخیری صاحب نے پوری کر دی حق یہ ہے کہ کتاب ہر اعتبار سے لاجواب اور ہر لحاظ سے بینظیر ہے ضخامت دس جزو۔ قیمت ایکروپیہ آٹھ آنہ (عہ) علاوہ محصولڈاک۔

صُبحِ زندگی

یعنی شام زندگی کا پہلا حصہ جو ناپید ہو گئی تھی اور شائقین اس کی جستجو میں سرگرم تھے چھپکر طیار ہے لڑکیوں کے لئے صبح زندگی سے بہتر معلم آجتک نہیں لکھی گئی درد بیان کیفیت ما بین زندگی نسیمہ کی پرورش پھوپھی کی نصیحتیں ایک ایک حرف دل کے پار ہوتا ہے ضخامت ۲۰۰ صفحے۔ قیمت صرف ایکروپیہ چار آنے (عہ) علاوہ محصول

شامِ زندگی

یعنی صبح زندگی کا دوسرا حصہ جس کی تمام ہندوستان میں دھوم مچ گئی اور مقبولیت کا یہ عالم ہوا کہ شام زندگی ہی شام زندگی کا غل مچگیا شام زندگی درد و غم کا فسانہ ہے جسے پڑھکر ہچکی بندھ جائیگی شام زندگی اُردو علم ادب کی نشانی ہے شام زندگی دلی کی آواز ہے جسکا ایک ایک حرف تیر و نشتر کا کام دیتا ہے دیکھو صفحہ ۴۳



نقشۂ مزار [illegible]

بڑے بڑے مشہور حضرات اس کی تعریف میں یک زبان ہیں قیمت عہ علاوہ محصول
اسلامی و غیر اسلامی تمام اخبارات اور رسالوں کے ایڈیٹر اور ملک کے بڑے

طوفان حیات یا حیات مشرکہ۔ شرک، بدعت، قبر پرستی، پیر پرستی، بیہودہ رسوم وغیرہ سے مسلمان گھر گھن کی طرح خراب ہوئے جا رہے ہیں ضرورت تھی کہ کوئی مؤثر کتاب قصہ کے پیرائے میں مل جائے خوشی کی بات ہے کہ علامہ موصوف نے یہ کتاب لکھ کر اس ضرورت کو پورا کر دیا

قیمت صرف ایک روپیہ . . . . (عہ)

سراب مغرب مشرقی تمدن چمنستان مغرب کو جس طرح پامال کر رہا ہے کسی سے پوشیدہ نہیں۔ اس کتاب میں علامہ موصوف نے دکھایا ہے کہ بغیر مذہب کے ہماری ترقی ناممکن ہے کتاب کا ہر لفظ کلیجے کے پار ہو جاتا ہے۔ **قیمت صرف** آٹھ آنے . . . . (۸ر)

لڑکیوں کی انشاء اس میں پچاس کے قریب خطوط ہیں اور زبان ایسی پیاری کہ بار بار پڑھنے کو جی چاہتا ہے اس سے بہتر انشاء اسوقت تک نہیں لکھی گئی ہر لفظ تیر و نشتر کا کام دیتا ہے۔ **قیمت** آٹھ آنے . . . . . . (۸ر)

بنت الوقت ہماری مستورات کی موجودہ تعلیم و تربیت کا بہترین مرقعہ اور آجکل کی مہذب بیبیوں کی لاثانی تصویر ہے **قیمت** فی جلد آٹھ آنے . . . . . . (۸ر)

سنجوگ۔ یہ ایک ایسی مصیبت زدہ لڑکی کی داستان ہے جس کا نکاح والدین نے سوچ سمجھ کر نہ کیا اور فریقین کی طبیعتوں کا اندازہ نہ لگایا۔ بلکہ روپے اور دولت پر پیاری بیٹی قربان کر دی۔ اس کتاب کا فقرہ فقرہ تیر ہے۔ اور سطر سطر نشتر۔ بہنیں ضرور منگوا کے پڑھیں ❊

سوکن کا جلاپا یہ قصہ اگرچہ چھوٹا سا ہے لیکن تمام کتابوں میں بلحاظ درد و اثر کے ممتاز ہے۔ **قیمت** چار آنے

گوہر مقصود اس کتاب میں "خیالستان کی پری" اور لال کی تلاش دو چھوٹے چھوٹے قصے ہیں۔ **قیمت** (۳ر)

سات روحوں کے اعمالنامے عالم ارواح کی سیر کرنی ہو یا پردۂ موت کو ہٹا کر کچھ دیکھنا ہو تو سات روحوں کے اعمالنامے ملاحظہ فرمائیے۔ جو مولانا راشد الخیری کا وہ معرکتہ الآرا مضمون ہے جس کو پڑھ کر ہر ناظر کی بادھر ہچکی بندھ گئی۔ اور ادھر مارے ہنسی کے پیٹ میں بل پڑ گئے۔ راز دنیا کے پیچ چلے۔ عشق و محبت کے کرشمے۔ خانہ داری کے مناظر غرض انسانی زندگی کا کوئی شعبہ ایسا نہیں ہے جس سے سات روحوں کے اعمالنامے محروم ہوں ضخامت ۲۴ صفحے۔ **قیمت** چھ آنے . . . . (۶ر)

وقف علے الاولاد پچھلے سال جو وقف اولاد کا مسودہ پیش ہو کر قانونی صورت میں کونسل عالیہ سے منظور ہوا تھا۔ اسکا ترجمہ معہ مکمل تشریح کے قابل دوست شیخ گلاب دین صاحب پلیڈر چیفکورٹ لاہور نے بڑی محنت سے تیار کر کے شائع کیا ہے ہر ایک مسلمان صاحب اولاد کو اسکی باریک تشریحوں سے واقفیت حاصل کرنی چاہئے۔ قیمت ایک روپیہ . . . (عہ)

منیجر کارخانہ صوفی آنجہانی ڈاکخانہ صوفی آنجہانی پنڈی بہاؤالدین ضلع گجرات پنجاب

بدوی سردار کا اونٹ



عرب کے لق و دق ریگستان میں اونٹ ہی ایک ایسا جانور ہے جو بدوی قبائل کو سواری - باربرداری غذا اور پانی سب طرح کا کام دیتا ہے - اور اس لحاظ سے عرب کے تمام حیوانات سے زیادہ مفید اور کارآمد ہے

ہندوستان میں سینکڑوں لوگوں کے

بال اڑانیکے پوڈرونکے اشتہار

نکلتے ہیں مگر کارخانہ

آب حیات کا پوڈر

بدوی سردار کے اونٹ کی طرح تمام پوڈروں سے زیادہ مفید اور کارآمد ہے - بغیر کسی تکلیف کے ہر ایک نرم سے نرم جگہ کے بال اڑا کر ریشم کی طرح ملائم کر دیتا ہے - اس میں چونہ ہڑتال کی آمیزش نہیں قیمت فی پیکٹ ۶؍

ذیابیطس

جن لوگوں کو بار بار پیشاب آتا ہے اکثر اس میں شکر کے اجزا پائے جاتے ہیں - ایسے بیماروں کو تشنگی بہت ستاتی ہے پیشاب پر کپڑے سفید ہو جاتے ہیں - قوت باہ گھٹ جاتی ہے - معدہ خراب اور منہ کا ذائقہ بدمزہ اور ہاتھ پاؤں میں یبوست کا غلبہ - آنکھیں کمزور رفتہ کی کوئی حد نہیں رہتی جسم دبلا ہو کر سوکھتا چلا جاتا ہے یہ دوائی ہر مرض کو دور کرنے کے علاوہ قوت زائل شدہ بحال کر دیتی ہے - کثرت پیشاب رکجاتا ہے - مرد نامرد بن جاتا ہے - اور تمام تکلیفیں دور ہو کر پیشاب سے شکر کم ہو جاتی ہے -

ذیابیطس میں وہ لوگ زیادہ مبتلا ہونے کے قابل ہوتے ہیں جو لحیم شحیم فربہ خواہ مخواہ مرد آدمی اور میانہ قد مرغی پلاؤ اڑانیوالے عیاشی کرنیوالے - پس اس مہلک مرض ذیابیطس سے محفوظ رہنا چاہتے ہو تو اس دوائی کا چند یوم استعمال کرو - بیسیوں مریض صحتیاب جن کو رات دن میں دس پندرہ دفعہ پیشاب آتا تھا موجود ہیں - جو اس دوائی کے ساتھ تندرست ہو چکے ہیں -

قیمت فی بکس تین روپے ...... (سے ۳)

محافظ دندان

دانت بیشن خدائی ہیں - ان چیزوں کیلئے جن سے ہمارے جسم کی پرورش ہوتی ہے - غذا وغیرہ تمام دنیا کی نعمتیں جو معدہ میں داخل کریں - ان کی درستی ابتدا انہیں دانتوں سے ہوتی ہے پس ان کو ہر وقت صاف اور درست رکھنے کی فکر رکھیں - اس سنون سے ہلتے دانت مضبوط مسوڑوں کا گوشت درست - خون آنا بند بدبو میل دور دانت گرنے سے محفوظ اور کیڑا انہیں لگتا - اور دانت ہمیشہ موتیوں کی طرح چمکدار رہتے ہیں قیمت فی پیکٹ (۶ع)

چشم فیض

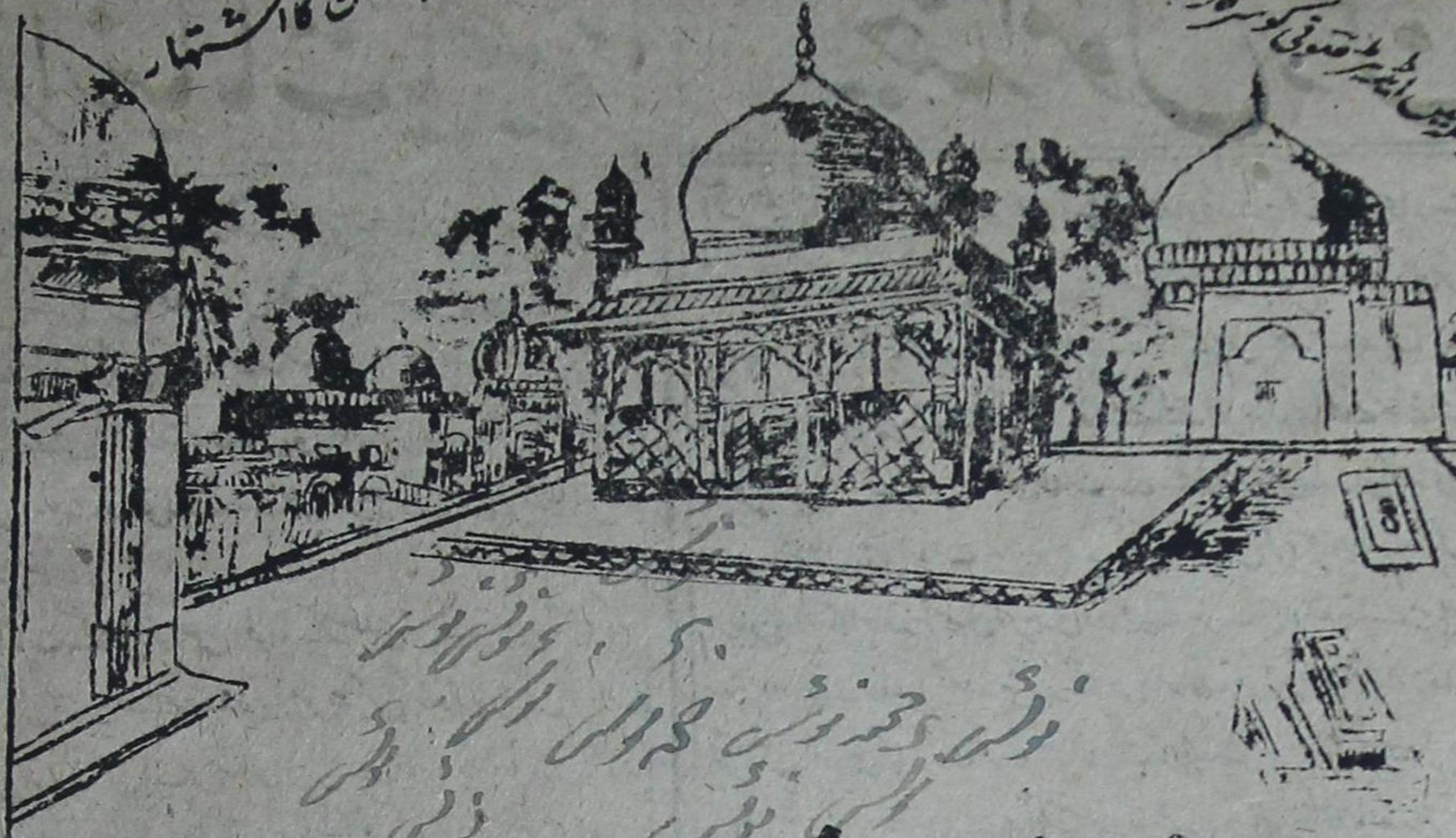
آنکھیں خواہ کیسی ہی دکھتی ہوں اس کی ذرا سی چٹکی ڈالنے سے فوراً آرام ہو جاتا ہے ایک شیشی میں دو سو بیماریوں کے لئے دوا ہوتی ہے بچوں اور جوانوں اور بوڑھوں کے لئے یکساں مفید ہے - قیمت فی شیشی دو روپیہ (۲عکر) مفت تقسیم کرنے کیلئے ایک نعمت غیر مترقبہ ہے -

یوگراج گوگل

یوگراج گوگل ایک عجیب دوائی مقوی دماغ و مصفی خون و دافع ضعف معدہ ہے علاوہ بریں اس کے کھانے سے درد جوڑ و اعضا اور دیگر عام کمزوری رفع ہو جاتی ہے - اعضا کا اکڑ جانا - دکھ جانا - دکھ پنا اور دیگر امراض ریح دور ہوتے ہیں خون حیض کے درد سے آنے یا کم اور مرد و عورت دونوں کے امراض متعلقہ کو جلد رفع کرکے ان کو اولاد پیدا کرنے کے قابل بنا دیتا ہے اور ایام ضعیفی کو جلد آنے نہیں دیتا - قیمت فی پیکٹ ۴۰ گولے (۲عکر) علاوہ محصول

مینیجر کارخانہ صوفی آنجہانی - ڈاکخانہ صوفی آنجہانی منڈی بہاؤالدین ضلع گجرات پنجاب

دو سو پچاس روپیہ نقد انعام عطا ہوا ہے ان کا اشتہار



نقشہ مزار حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلوی

ایکس فوٹو

دیار حبیب صلعم کے قابل دید مناظر کے عکسی نقشے

یہ فوٹو نہایت محنت سے تیار کرائے گئے ہیں پہلے دس فوٹو تھے اب اکیس فوٹو کا مکمل سٹ تیار ہے قیمت فی عدد ۳؍ اکیس فوٹو کا مکمل سٹ ۴؍ دس فوٹو ۲؍ علاوہ محصولڈاک (۱) روضہ شریف حضرت سرور کائنات کا فوٹو (۲) کعبۃ اللہ بیت اللہ شریف کا فوٹو سیاہ ریشمی غلاف اور اس پر سنہری حروف جو فوٹو میں اچھی طرح پڑھے جاتے ہیں۔ (۳) مدینہ منورہ کا نظارہ (۴) مکہ معظمہ میں نماز جمعہ کا خطبہ پڑھتے (۵) میدان عرفات میں لوگوں کے خیمے اور قاضی صاحب کا جبل رحمت پر خطبہ پڑھنا (۶) شیطان کو کنکر مارنے کا نظارہ یعنی رمی (۷) میدان منا میں حاجیوں کے کیمپ مسجد حنیف کا سین (۸) جنت المعلےٰ واقعہ مکہ معظمہ جس میں حضرت خدیجہؓ حرم رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم اور حضرت آمنہؓ والدہ حضرت سرور کائنات کے مزار کے فوٹو بھی ہیں (۹) جنت البقیع جس میں مزارات اہلبیت و امہات المومنین و بنات النبی حضرت عثمان غنی و شہدائے بقیع وغیرہ (۱۰) کعبۃ اللہ کے گرد حاجی طواف کررہے ہیں (۱۱) کوہ صفا و مروہ اور وہاں جو کلام مجید کی آیت کریمہ منقش ہے وہ فوٹو میں حرف بحرف پڑھی جاتی ہے (۱۲) روضہ شریف حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم کا سادہ فوٹو (۱۳) مسجد حضرت عائشہ صدیقہؓ جہاں سے حاجی عمرہ باندھتے ہیں (۱۴) محمل شامی کا میدان عرفات میں قابل دید نظارہ (۱۵) محمل مصری کا شاندار سین (۱۶) پرانے مدینہ میں اسلام کی پہلی مسجد قبا جو رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم نے سب سے اول تیار کی۔

منیجر کارخانہ صوفی آرٹ۔ ڈاکخانہ صوفی آرٹ پنڈی بہاؤالدین ضلع گجرات پنجاب

حرم شریف مکہ معظمہ کا سطحی خاکہ

رنگین اور نہایت خوبصورت روغنی معہ رول وکپڑا ہدیہ فی عدد صرف عہ/ر۔ مدینہ منورہ اور مکہ معظمہ دونو کے سطحی خاکوں کی خریداری پر خرچ ڈاک معاف سائز ۲۲×۲۹ انچہ سالم تقطیع حج جانے سے پہلے ایک نقشہ ضرور ہمراہ لیجاؤ ہر ایک مقام آسانی سے معلوم ہوجاویگا۔ بعض ایسے رموز ونکات اس نقشے میں ہیں۔ جن کی بڑے بڑے علماء اور معلمان مکہ معظمہ کو بھی خبر نہیں حرم شریف کے تمام مشہور دروازے۔ منارے۔ صحن۔ صحن میں راستے چاروں مصلے۔ چاہ زمزم۔ مقام ابراہیم منبر۔ قبۃ الفراشین مطاف رکن ملتزم۔ مقام جبرائیل۔ حطیم مستجارہ غرضیکہ ہر ایک حصہ کو نہایت خوبصورتی سے پیمانہ کے ساتھ ٹھیک ان کی اصلی جگہ پر دکھایا ہے حجر اسود کا صحیح خاکہ اور اس کی اصلی حالت علیحدہ نقشہ میں جو اسی خاکہ کے ساتھ ہے ظاہر کردیا ہے بڑی بابرکت چیز ہے۔ قیمت ایک روپیہ . . . . (عہ/ر)

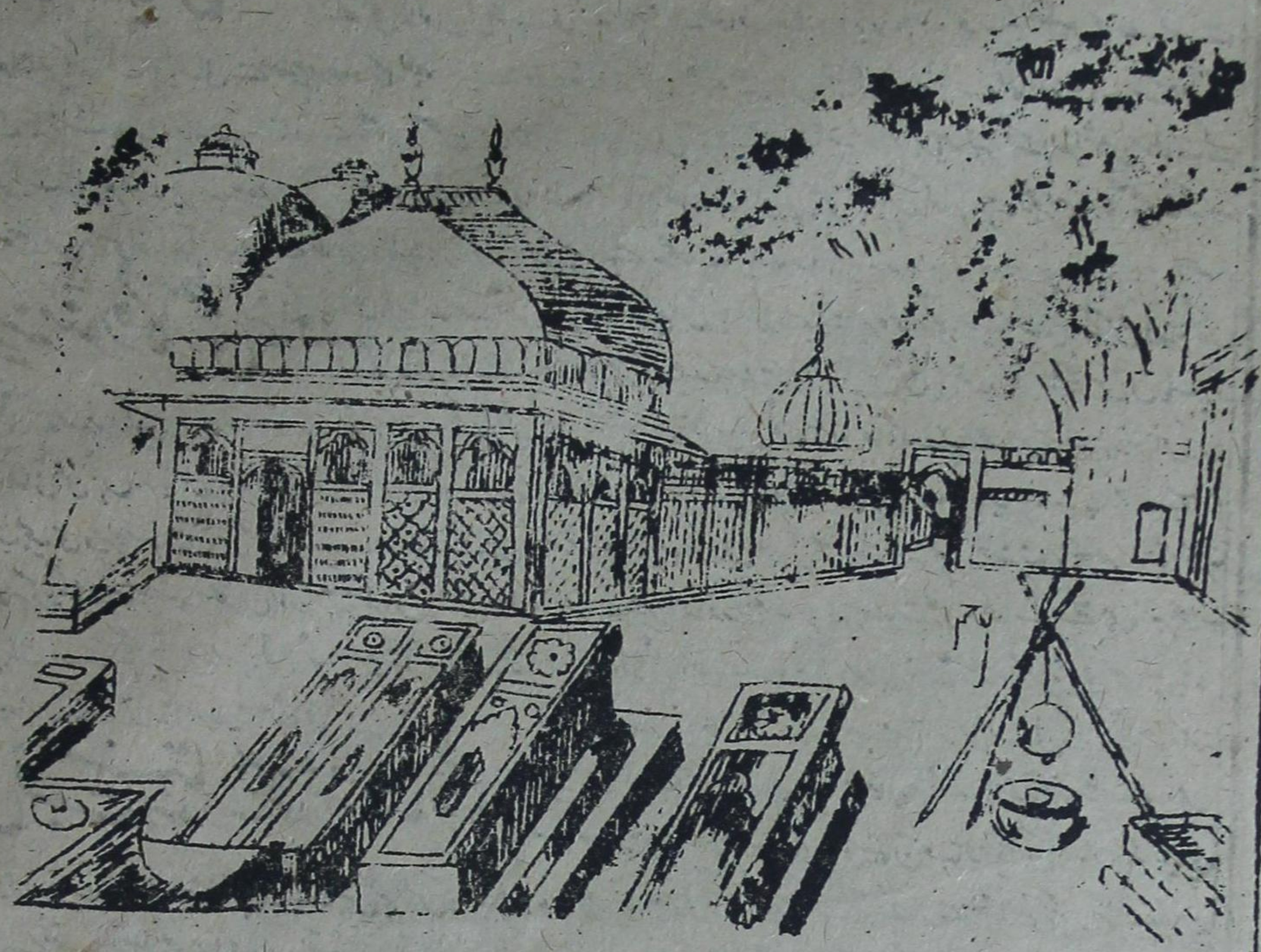
حرم شریف مدینہ منورہ کا سطحی خاکہ

یہ نقشہ ایڈیٹر صاحب صوفی اپنے گذشتہ حج میں مدینہ منورہ سے اپنے ہمراہ لائے تھے۔ یہ ایک انگریز انجینیر نے موقع کی پیمائیش کرکے پیمانہ سے بنایا ہے۔ نہایت عمدہ متبرک اور عجیب چیز ہے مسجد نبوی میں جہاں جہاں ستون ہیں نقشے میں وہاں ایک چھوٹا سا دائرہ بنادیا ہے حضور سرور کائنات کے عہد مبارک میں مسجد کی جسقدر حد تھی اسکو سبز رنگ دیا گیا ہے۔ حضرت عمرؓ حضرت عثمان بن عفانؓ اور خلفا نے اپنے عہد میں جسقدر ایزادیاں کیں ہیں سب علیحدہ علیحدہ رنگ کی دکھائی گئی ہیں۔ ریاض جنت کا ٹکڑا جسکے ستون کا رنگ موقع پر تمیز کیلئے زرد رنگ ہے نقشہ میں بھی ستونوں پر یہی رنگ دیا گیا ہے۔ باب الرحمۃ باب السلام باب النساء۔ باب جبریل۔ باب المجیدی وغیرہ سب عین مطابق موقع پیمانے سے بنائے گئے ہیں۔ روضہ شریف جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم اور حضرت ابابکر صدیقؓ حضرت عمر خطاب کی اصلی جگہ موقع پر ظاہر کردیگئی ہے ستون المخزن) اور کتب کے کمروں بستان فاطمۃ الزہراؓ۔ بیر فاطمہ اور دیگر ضروری مقامات بھی دکھائے گئے ہیں منبر محراب النبی صلعم محراب عثمان جائے تہجد سب دکھلائے گئے ہیں۔ یہ نقشہ پانچ رنگوں میں تیار کرایا گیا ہے معہ رول وکپڑا روغنی قیمت (عہ/ر) جو ان خوبیوں کے مقابلہ میں کچھ بھی نہیں + نوونہ نام۔ حضرت سرور کائنات کے نام نہایت عمدہ کئی رنگوں سے چھپے ہوئے دیواروں کے ساتھ لگانے کے قابل قیمت ۴/ر روغنی معہ رول وکپڑا قیمت ۱۰/ر

ان مقدس مناظرہ کی نسبت ہندوستان کے مشہور مسلمانوں کی رائیں!

(۱) شمس العلماء مولانا شبلی نعمانی صاحب تصاویر مقامات مقدسہ نہایت عمدہ ہیں (۲) حضرت مولانا قاری شاہ سلیمان صاحب سجادہ نشین پھلواری شریف آپکی سعی لازمی نہیں متعدی ہے کہ دور افتادگان کیلئے فوٹو تیار کرائے جس سے ہر مومن کو لقاء صوری نہیں تو لذت معنوی ضرور حاصل ہوجاتی ہے میں سمجھتا ہوں ہر مومن کو چاہیے کہ ان نقشوں سے اپنے مکان کو آراستہ کریے نقل سے اصل بھی ملجاتا ہے اور نقش سے نقاش کا پتہ چلتا ہے۔ (۳) شمس العلماء حاجی مولوی عبید احمد صاحب امام مسجد دہلی میری نظر اسوقت تک ایسے صحیح اور عمدہ نقشے نہیں گذرے میں ان نقشوں کو دیکھتا ہوں تو پورا آسمان اس مقدس مقام کا میری آنکھوں سے گذرجاتا ہے (۴) حضرت مولانا خواجہ حسن نظامی صاحب درگاہ حضرت محبوب الٰہی آپ نے مقامات مقدسہ کی یہ عکسی تصاویر ایسی حاصل کی ہیں کہ گھر بیٹھے سفر زیارات مقدس کا لطف آجاتا ہے حرمین الشریفین کے بیشمار نقشے ملتے ہیں۔ مگر ان فوٹو کی تصاویر میں جو بات ہے وہ کسی نقشہ میں نہیں۔ (۵) ڈاکٹر محمد اقبال صاحب ایم۔ اے بیرسٹر ایٹ لا۔ لاہور۔ اماکن مقدسہ کے فوٹو نہایت عمدہ ہیں۔ کوچہ جاناں کی تصویر میں عشاق کو کیوں پسند نہ ہوں (۶) نواب وقار الملک مولوی مشتاق حسین صاحب سابق سیکرٹری محمڈن کالج علیگڈھ تصاویر اماکن مقدسہ سے آنکھوں میں نور اور دل میں سرور پیدا ہوتا ہے یہ میرے غریب خانہ کی زینت کا موجب ہونگی (۷) نواب حاجی محمد اسحاق خان صاحب سیکرٹری محمڈن کالج علیگڈھ۔ فوٹو دیکھ کر مجھے نہایت خوشی ہوئی۔ اور یہ مجھے دل سے پسند آئے۔ آپ کو ان امور خیر کے انجام دہی سے وہ اجل حسنات ہوئے پر اپنی دلی مبارکباد پیش کرتا ہوں۔ واقعی آپنے یہ نقشے بڑی محنت سے تیار کرائے ہیں۔ (۸) آنریبل جسٹس میاں محمد شاہ الدین صاحب خان بہادر جج چیفکورٹ پنجاب لاہور۔ فی الحقیقت حج کے لئے بیت اللہ اور مقامات مقدس کے فوٹو گرافس اور مسجد نبوی کا سطحی خاکہ نہایت عمدہ اور دلچسپ ہیں۔ اور نہایت احتیاط سے پاس رکھنے کے قابل ہیں۔ (۹) آنریبل خان بہادر میاں محمد شفیع صاحب سی۔ ایس۔ آئی۔ لاہور ایسے صحیح اور مطابق موقع خوبصورت فوٹو حرم شریف کے سلسلے میں نے نہیں دیکھے جو فوٹو عام طور پر ملتے ہیں۔ وہ صحیح نہیں ہوتے (۱۰) آنریبل جسٹس مسٹر محمد رفیق صاحب جج ہائی کورٹ الہ آباد۔ مومن کیلئے اس سے بڑھ کر کیا نعمت ہوسکتی ہے۔ کہ اس کے متبرک زیارات گھر میں اس کے پیش نظر ہوں۔ نور علی نور (۱۱) چوہدری خوشی محمد صاحب بی۔ اے گورنر صوبہ کشمیر۔ ان مقامات کی تصاویر پہلے بھی میرے پاس تھیں۔ مگر آپ کی تصاویر بہت پاکیزہ اور منزلہ اصل کے ہیں۔ اور تمام دیگر تصاویر جو عام طور پر ملتی ہیں نقل ناتمام ہیں اور اصلیت سے بہت دور ہیں۔ کسی مسلمان کا البم ان تصاویر سے خالی نہ رہنا چاہئے۔ (۱۲) آنریبل ملک عمر حیات صاحب ٹوانہ۔ فوٹو مقامات متبرکہ نہایت عمدہ اور دلکش ہیں (۱۳) حاجی شمس الدین صاحب سیکرٹری انجمن حمایت اسلام یہ نقشے واقعی بہت عمدہ اور اچھے ہیں۔ آپ کی محنت قابل داد لائق تحسین ہے۔ (۱۴) خان بہادر مولوی انعام علی صاحب سشن جج حصار۔ یہ فوٹو نہایت دلچسپ اور مقامات مقدسہ کی عظمت سے مملو ہیں۔ جو صاحب اُن کو دیکھیں گے نہایت مسرور ہونگے

منیجر کارخانہ صوفی آنجہانی۔ ڈاکخانہ صوفی آنجہانی پنڈی بہاؤالدین ضلع گجرات پنجاب



نقشہ مزار حضرت خالد بن ولید رضی اللہ تعالیٰ عنہ واقعہ عرب

صوفی جنتری سنہ ۱۹۲۰ء

صوفی جنتری سنہ ۱۹۱۸ء تین ہزار طبع ہوئی تھی اور بوجہ عام مقبولیت اس کا دوسرا ایڈیشن یعنی صوفی جنتری سنہ ۱۹۱۹ء سات ہزار طبع کرائی گئی ہے آیندہ سال کی صوفی جنتری دس ہزار انشاء اللہ تعالےٰ چھپیگی۔ اسمیں آپ اپنا اشتہار چھپوا کر مشکور فرماویں اجرت فی صفحہ ۵ نصف صفحہ ۳ چوتھائی صفحہ ۲ تاجران کتب نسو جنتری سے زیادہ خریدنے پر معقول کمیشن دیا جائیگا

(۱) طلاء بینظیر

یہ طلاء خاص اہتمام سے کشید کیا جاتا ہے۔ اس کے چند روز کے استعمال سے عضو میں سختی اور رگوں پٹھوں میں مضبوطی آجاتی ہے۔ ہر ایک قسم کی کمزوری۔ خرابی۔ کجی۔ جلق۔ کثرت جماع وغیرہ کیواسطے بیحد مفید ثابت ہوا ہے اگر متواتر (۱۴) روز تک استعمال کیا جاوے تو دواخانہ کی صداقت کا سکہ آپکے دل پر نقش ہوجائیگا۔ قیمت فی شیشہ تین روپے (سے) ہر پرچہ ترکیب استعمال ہمراہ ہوگا

(۲) حب اکسیر (طلسماتی گولیاں)

یہ طلسماتی گولیاں مصفی خون اور مفرح دل و دماغ ہیں بدن میں چستی اور چالاکی آجاتی ہے۔ تمام کمزوریاں فوراً رفع ہوکر اچھی قوت پیدا ہوجاتی ہے۔ اگرچہ باہ کیواسطے سینکڑوں دوائیں ہیں۔ مگر جو زود اثر پہلے ہی روز کے استعمال سے یہ گولیاں دکھاتی ہیں وہ کسی کتب میں دیکھنے میں نہیں آیا۔ سوداویت۔ فارغ جریان و ممسک اول درجے کی ہیں۔ قوت باہ کیواسطے طلسمات کا اثر رکھتی ہیں۔ کمزور پٹھوں کو شل لوہے بنادیتی ہیں۔ کمزور مریضوں اور ضعیف العمروں کیلئے اکسیر ہیں قیمت فی شیشی کلاں چار روپے (للعہ) خورد دو روپے (عہ)

(۳) عرق سوزاک

یہ عرق نیرنگ زمانہ ہے حلق سے اترتے ہی تکلیف رفع ہوجاتی ہے بیقرار مریض بلا تکلیف چلنے پھرنے لگجاتا ہے۔ اس مسیحا نے لاتعداد مریضوں کو طرفۃ العین میں چنگا کردیا جلن پیشاب کا آنا۔ خون اور پیپ کا آنا فوراً رفع ہوجاتا ہے جو دوائیں اس مرض میں انجکشن کے استعمال سے فائدہ کرتی ہیں۔ یہ عرق ایک ہی اندر میں اتنا فائدہ کرتا ہے۔ دس خوراکیں استعمال کرلینے سے ہمیشہ کیواسطے مرض جاتا رہتا ہے قیمت فی شیشی دس خوراک دو روپیہ (عہ) فرمائش کے ہمراہ نصف قیمت پیشگی آنی چاہیے

قدیم دواخانہ یونانی شیخ جمال الدین
حافظ حمید الدین بازار ٹیہار ان۔ دہلی

زنانہ تعلیم کی کتابیں

یہ چھ کتب تہذیب اخلاق ادب۔ طب۔ تمدن و معاشرت کے بیانات سے بھری پڑی ہیں۔ ہندوستان کی ترقی کے اصول محض زنانہ تعلیم پر مبنی ہیں۔ یہ کتب چھوٹی اور بڑی جملہ طبقات کی بچیوں بیبیوں اور ماؤں کیواسطے نہایت مفید اور کارآمد ہیں۔ جنکو ہر فرقے کے بزرگوں نے بیحد سراہا اور پسند فرمایا ہے۔

(۱) مہر خاموش کا مرتبہ نصاب یعنی اردو کے لئے کارڈ و قاعدہ پہلی دوسری تیسری چوتھی پانچویں قیمت ایک روپیہ (عہ)
(۲) قریشی بکڈپو کا مرتبہ نصاب تعلیم النساء کا قاعدہ پہلی دوسری تیسری قیمت بارہ آنے (۱۲)
(۳) مرأۃ العروس ۸ مجلد ۱۲
(۴) بنات النعش ۸ مجلد ۱۲
(۵) توبۃ النصوح ۸ مجلد ۱۲
(۶) محبت الوقت ۸ مجلد ۱۲
(۷) بچوں سے دو دو باتیں مجلد
(۸) حسن آرا بیگم عہ مجلد
(۹) یاسمین عہ مجلد
(۱۰) مہر افروز بیگم ۸ مجلد ۱۲
(۱۱) الیق لڑکی عہ مجلد
(۱۲) آئینہ نسواں عہ مجلد
(۱۳) محب وطن حصہ اول عہ دوم عہ
(۱۴) اردو خط و کتابت زنانہ ۵
(۱۵) انشاء ہادی النساء ۱۲
(۱۶) تنبیہ النساء ۲
(۱۷) زینۃ النساء ۲
(۱۸) انگلونتہ ایمان ۴
(۱۹) علاج المستورات ۲
(۲۰) دایہ ۶
(۲۱) خواتین اسلام ۲
(۲۲) لاڈلا بیٹا ۲
(۲۳) راہ جنت ۲
(۲۴) بہشتی زیور ۱۰ حصے مجلد
(۲۵) آداب نسوان ۴
(۲۶) تربیۃ الاطفال ۸
(۲۷) بچوں کی پرورش مجلد
(۲۸) باغبانی (جدید آئی)
(۲۹) سلیقہ مجلد
(۳۰) فطرۃ مجلد
(۳۱) معاشرت مجلد
(۳۲) معیشت مجلد
(۳۳) بیدردی و چین مجلد
(۳۴) ہندوستانی گھروں میں تیمارداری مجلد
(۳۵) ہدایات تیمارداری ۲
(۳۶) سرگذشت زہرہ ایک فیشنی بیگم
(۳۷) لوریاں ۱
(۳۸) باتصویر لیڈیاں ۳
(۳۹) پیٹے چڑیا کی کہانی
(۴۰) باورچی خانہ ۶
(۴۱) نعمت خانہ مجلد
(۴۲) سگھڑ بیٹی ۱۲
(۴۳) حیات اشرف
(۴۴) آداب ملاقات
(۴۵) سچے موتی
(۴۶) دلچسپ کہانیاں
(۴۷) دلپسند کہانیاں ۱۲
(۴۸) سبیل الجنان مجلد ۱۲
(۴۹) رسول عربی ۸
(۵۰) بنت رسول ۵
(۵۱) سوانح حسنین ۴
(۵۲) حوران جنت ۴
(۵۳) بہشتی جھومر یا معلم ۱۲
(۵۴) صنعت خانہ ۴
(۵۵) عقیلہ بیگم ۳
(۵۶) حلیمہ خانم ۱۲
(۵۷) پکچر اسلام ۳
(۵۸) چپ کی داد ۱
(۵۹) حالات زمین ۶
(۶۰) جام کوثر (۶۱) نظم لغت
(۶۱) لائق ماں کا نالائق بیٹا
(۶۲) صبر کی دیوی ۳
(۶۳) تاثیر صحبت ۱۰
(۶۴) سولہ دلچسپ کہانیاں
(۶۵) خوش انجام (۶۶) کرن تارا (۶۷) جمیلہ خاتون

جنرل نیوز ایجنسی و بکڈپو ٹیہار ان دہلی

ہر قسم کی کتب

جنرل نیوز ایجنسی بکڈپو بازار ٹیہاران دہلی سے خریدیے

(۱) لاکٹ عکسی تعویذی قرآن شریف۔ ایک چھوٹا سا بھلا ہوا لاکٹ
(۲) ترجمہ لیلۃ عربی و دعائی سورہ کا ہار اصفیاء و اتقیاء کے حالات زندگی جنکا بیان صوفی تذکرہ میں کیا ضروری ہے
(۳) چمنستان عرب یعنی حج۔ یہ کتاب جسقدر حج کیلئے مفید ہے اسیقدر عام مسلمانوں کیلئے بھی۔ حجاز اور حیرت انگیز تمدنی و معاشرتی حالات بیان ضروری ہیں
(۴) اربعین الاحادیث۔ چالیس ضروری احادیث پر سو ۱۲ ہزار شعراء کا کار آمد مجموعہ۔ بزرگ بخوبی یاد کر سکتے ہیں ۱۲
(۵) الانسان۔ ہیئت کی نہایت مشرح مکمل کتاب ہے جو فن طب و حکمت کا جزو ہے۔ بے نظیر
(۶) اندر اقسام کتب خلیل خاں فاختہ ۳۔ اللہ رادھیکا ۔ ملفوظات ناظر ۔ حاجی بغلول
(۷) ابن مسلم۔ یہ تاریخی ناول عیسائیت کا نہایت اہم قصہ ہے۔ کاغذ چکنا چھپائی عمدہ قریباً ۲۰۰ صفحات پر ختم ہوا ہے قیمت عہ
(۸) تمنا۔ یہ دلچسپ ناول مصنفہ ایک قابل فلاسفر کی تصنیف ہے
(۹) انتخاب شرح دہلوی قرآن ۔۔۔۔ کی تازہ تصنیف ہے دنیا میں ۔۔۔ کے انتخاب پر بینظیر مضمون ہے ۱۲
(۱۰) فتنۂ قوم۔ ۔۔۔ قوم کی ۔۔۔ ظاہر ہے بزرگان قوم نے جو جذبے قومی ۔۔۔ اقبال شرر حالی ۔ دل محمد ۔۔۔ کا کلام ہے قیمت ۴ جنرل نیوز ایجنسی بکڈپو ٹیہاران دہلی سے طلب فرمائیے
(۱۱) جذبات بھاشا۔ حسن و عشق کا بے مثال لٹریچر جس میں گنہ بولتا مجسمہ جسکے مطالعہ سے انسان محو ہوجاتا ہے قیمت ۱۲
(۱۲) کیوپڈ اور سائیک۔ قدیم یونانی عقائد کے بموجب عشق کی دیوتا اور حسن کی دیوی کے باہمی عشق و محبت کا افسانہ از قلم سحر طراز حضرت نیاز فتحپوری قیمت ۸ بذریعہ وی۔ پی
(۱۳) اردو ترجمہ تینی اصلاحات ہند زلارڈ چیمسفورڈ و مسٹر مانٹیگو نہایت صاف و صحیح سلیس اردو میں میر جالب دہلوی نے آنا فاناً تیار کرلیا۔ قیمت عہ بذریعہ وی۔ پی
(۱۴) شکریہ یورپ (آغا حشر کاشمیری) اس کتاب کا مطالعہ آپکو بیخود بناکر چھوڑیگا۔ قیمت دو پیسے (۲)
(۱۵) حیات بعد الموت۔ روحانیت کی بڑی زبردست کتاب ہے۔ ڈیراز تو ڈیتھ کا ترجمہ ہے مصنف اس کتاب کی فلارنس میریٹ ہیں۔ قیمت ایک روپیہ آٹھ آنہ (عہ)
(۱۶) گلدستہ فنون ۔ کلید صابون سازی ار ضیاء الحسن
(۱۷) جملہ تصانیف آزاد۔ حالی۔ اکبر۔ اقبال حسن نظامی و دیگر بزرگان قوم ہر وقت بکڈپو میں موجود رہتی ہیں ٭

جنرل نیوز ایجنسی و بکڈپو ٹیہاران دہلی

نوٹ - اس مثنوی کی جملہ فرمایشات ایم کفایت کمپنی کانپور کرنل گنج کوٹھی نمبر ۲۵ کے نام آنا چاہیے (یہ شرطیہ) اگر ہماری دواؤں سے فائدہ نہ ہوگا تو قیمت واپس کردینگے -

زندہ کیا ہوا ایک پروانہ

۱۸ مارچ ۱۹۱۸ء کو ہمارے دفتر میں ایک خط موصول ہوا جسکی عبارت ضیافت طبع ناظرین کیلئے درج ذیل ہے حاشیہ چڑھانیکی ضرورت نہیں چٹھی اپنے منہ سے آپ بول رہی ہے۔ جناب من آلہ ایریکٹرس آپ سے منگا کر دو مہینہ سے برابر استعمال کر رہا ہوں۔ قریب قریب میری حالت نیم مردہ ہو گئی تھی۔ مگر اس آلہ نے مجھے بہت ہی مدد دی۔ لاغری اور کمی تو اب بالکل نہیں رہی۔ قوت مردمی جو بالکل مفقود تھی اچھی طرح سے آ گئی ہے۔ میں اپنے تمام رازدار احباب میں اسکی تعریف کرتا ہوں خدا کرے پبلک ادھر متوجہ ہو اور خاطر خواہ فائدہ اٹھائے۔ اگر آپ حسب ذیل اخبار میں بھی اپنا اشتہار دیتے تو پبلک کو اور بھی واقفیت ہو۔ مردہ ملتی میں تو ستارہ ہند کا زندہ کیا ہوا ایک پروانہ ہوں۔ اور چاہتا ہوں کہ میری ہی طرح اور لوگ بھی مستفید ہوں۔ اخبارات کے نام جو کہ بعید شائع ہو رہے ہیں یہ ہیں: شیعہ کالج نیوز لکھنؤ۔ ہمدم۔ نئی روشنی۔ انڈین ٹیلیگراف۔ جمہور۔ رسالت۔ اگر آپ ایجنسی بنا منظور فرمائیں۔ تو اخبار شیعہ کالج نیوز کے ذریعہ سے مطلع فرماویں میں اپنا نام ظاہر نہیں کر سکتا (اغ۔ خ)

تعریف کرتا نہیں تھکتا - ایک اور صاحب مسی پ۔ م ستقام شائی مانہ ڈاکخانہ نیگنج ضلع چوبیس پرگنہ سے ۱۸ مارچ ۱۹۱۸ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ یہ تحریر بھی قابل غور ہے ملاحظہ فرما دیں۔ اندازاً دو سال ہوئے جب میں نے آلہ ایریکٹرس منگوایا تھا۔ اور اسی وقت سے میں اسے استعمال کر رہا ہوں۔ اگرچہ جیسا آپ چاہتے ہیں ویسا باقاعدہ طور پر میں استعمال نہیں کر سکا۔ چونکہ اب مجھے اسکے فوائد کا کامل یقین ہو گیا ہے۔ اسلئے اگر میں ان کا اظہار نہ کروں تو میرے واسطے بالکل نامناسب ہوگا۔ یہ آلہ ایک بے نظیر اور لاثانی ایجاد ہے، اس عجیب معجز نما آلہ کے وسیلہ سے میری قوت مردمی جو قانون قدرت کے خلاف عمل سے بالکل زائل ہو چکی تھی۔ دوبارہ مجھے حاصل ہو گئی ہے۔ میں اب شادی شدہ ہوں اور آسانی سے اپنی خواہش کو پورا کر سکتا ہوں، حالانکہ عرصہ دراز سے میرے واسطے حصول مراد ناممکن بنا ہوا تھا۔ دنیا کے اس طبقہ میں جو آپنے تیر بہدف اور کبھی خطا نہ ہونیوالا علاج رائج کیا ہے اسکے لئے میں ہمیشہ آپکا شکر گذار ہوں۔ عمر بھر میں موجد آلہ کو بھی شکریہ سے یاد کرونگا۔ اسکے استعمال سے جو فوائد مجھے حاصل ہوئے ہیں انکی تعریف کرتا میں کبھی نہیں تھکتا۔ میں نے اسکی اپنے چند گہرے دوستوں سے سفارش کی ہے۔ جن میں ایک مسمی ...... نے آپ سے آلہ منگوا بھی لیا ہے جہانتک مجھے معلوم ہے وہ اسکے استعمال سے بہت خوش ہے۔ آپ بیشک اس خط کو چھاپ دیویں۔ لیکن میرا نام اور پتہ میرے مندرجہ بالا دوست کا نام و پتہ ظاہر نہ کریں۔ اور سب کچھ طبع کر دیویں۔

ناظرین! مندرجہ بالا دونوں خطوط کی قدر و قیمت کا اندازہ خود ہی لگا لیویں۔ یہ تو ایک ہی تاریخ کے خطوط ہیں۔ ایسی ایسی ایک سے ایک اعلیٰ ہزارہا اسناد پیش ہو سکتی ہیں۔ لیکن چونکہ رازداری اور خفیہ پن ہمارے پہلے زرین اصول ہیں۔ اسواسطے ہم کسی صاحب کا نام وغیرہ ظاہر کر کے بے ایمان بننا نہیں چاہتے چھ سال سے ہمارے آلہ کا اشتہار ہر چہار طرف گونج رہا ہے۔ اور ہزارہا برادران وطن اس کے ذریعہ سے مرادیں حاصل کر کے اپنے اجڑے ہوئے گھروں کو از سر نو آباد کر کے اپنی تلخ اور ناشاد زندگیوں کو فوز المراد کامیابی حاصل کر کے دوبارہ مبدل بہ عیش و آرام کر چکے ہیں ہمکو چکنی چپڑی لچھے دار اور مضمون بھری عبارت آرائیوں سے سخت نفرت ہے۔ راستی اور سادگی کو بناوٹ و مبالغہ کی ضرورت نہیں، ہمارا آلہ میسرز ہسٹن برادرز کمپنی شکاگو امریکہ کی پیٹنٹ شدہ ساخت ہے۔ مشہور عالم ڈاکٹر پروفیسر ہیر صاحب کا دریافت کردہ ہائی پرائمک طریقہ علاج اسکی تہ میں کام کرتا ہے اس آلہ کا نام "ایریکٹرس" ہے، ہر قسم کی نامردی۔ کمزوری۔ سستی۔ ناطاقتی۔ جریان وغیرہ کا مسلمہ مستقل۔ آسان یقینی اور قدرتی علاج ہے۔ ناکارہ اور قبل از وقت مردہ نام کے مرد اشخاص کیواسطے مسیحا ہے۔ بچپن کی غلط کاریوں جوانی کی بے اعتدالیوں (یعنی قانون قدرت کے خلاف عمل) اور بڑھاپے کے دردناک نتائج میں پھنسے ہوئے مردوں کا سچا رفیق ہے۔ نہ کسی اندرونی بیرونی دوائی کے استعمال کی ضرورت نہ موسم کا لحاظ نہ پرہیز نہ تکلیف نہ کسی دوسرے کی مدد کی حاجت۔ صرف ایک گھنٹہ روزانہ استعمال کر لیجئے چند ہفتوں میں پوری صحت ہو جاتی ہے تندرست آدمیوں کے واسطے تمام عمر کیلئے مردی کا بیمہ ہے۔ **قیمت** فی آلہ مبلغ پندرہ روپیہ (عہ) علاوہ خرچ محصولڈاک ہے۔ مبلغ تین روپیہ پیشگی آنے پر باقی قیمت میں آلہ بذریعہ وی۔ پی پارسل ارسال ہوتا ہے، اسکے متعلق مفصل حالات تہا نیوالی کتاب موسومہ مرت کے بعد نئی زندگی، درخواست بحوالہ اخبار آنے پر ہر ایک شخص کو مفت بھیجی جاتی ہے۔

نوٹ۔ یہ آلہ ہمارے سوائے ہندوستان دیگر اقالیم مشرقی میں اور کہیں سے نہیں مل سکتا۔ خرچ پیکنگ۔ پوسٹیج فی آلہ صرف آٹھ آنے (۸/) ہوتا ہے فیس منی آرڈر ڈاک خانہ علیحدہ ہوتی ہے۔

المشتہر

آر۔ بی۔ ایس بھنڈاری ایم۔ اے واحد ایجنٹ ہسٹن برادرز کمپنی مقام بٹالہ ضلع گورداسپور (پنجاب)

دیکھو اپڑھو اور غور کرو!

(۱) جناب این۔ کے لگر صاحب بیرسٹرایٹ لاء ۳۹ سول لائن بریلی ۲۳ ستمبر ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ میں نے آپ سے ایک آلہ ایکٹینا نومبر ۱۹۱۶ء میں خریدا تھا اور اگر میں غلطی نہیں کرتا۔ تو میں نے ایکماہ کے بعد آپکو لکھدیا تھا کہ آپکا امتحانی عرصہ میری بیماری کیواسطے جو تقریبا ۵ سالہ اور درحقیقت بچپن ہی سے مجھے لاحق ہے۔ بہت قلیل ہے۔ نیز میں نے یہ امید بھی ظاہر کی تھی۔ کہ شائد عرصہ دراز کے استعمال سے میں کچھ فائدہ آلہ سے حاصل کرسکوں۔ اسوقت میرے لیئے آلہ کے حق میں یا برخلاف کچھ بھی لکھنا گویا قبل از وقت تھا۔ جس وقت میں نے ایکٹینا منگوایا تھا۔ اسوقت میں نزلہ کے ایک بہت سخت مزمن حملہ میں گرفتار تھا۔ کان حلق اور ناک سے بلغمی مواد اس قدر بہہ رہے تھے کہ میں قطعاً بہرا ہو گیا تھا۔ یہ مکمل بہراپن (جو میں جانتا تھا کہ صرف عارضی ہی ہے) آلہ ایکٹینا کے فقط چند یوم کے استعمال سے ہی رفع ہو گیا۔ اور تقریباً دو ہفتہ اور استعمال کرنے سے میری سب تکالیف دور ہو گئیں۔ تاہم بھی میں پسند نہیں کرتا تھا کہ کوئی قطعی رائے اس آلہ کی نسبت ظاہر کروں جب تک کہ مجھے یقین نہ ہو جائے کہ میرے پرانے بہراپن کو دور کرنے میں یہ آلہ کامیاب ثابت ہوگا۔ کئی مہینوں تک وقتاً فوقتاً استعمال کرتا رہا۔ لیکن اب چار ماہ سے میں اسے باقاعدہ ایک دفعہ اور کبھی کبھی دو دفعہ روزانہ استعمال کرتا ہوں۔ اور اب میں بلا تامل یہ کہہ سکتا ہوں کہ آلہ ایکٹینا نزلی بہراپن کے واسطے قطعی طور پر یقینی علاج ہے۔ نہ صرف میرے نزلی بہراپن کو صحت ہو گئی۔ بلکہ میرے حلق اور ناک بلغمی مواد کے اخراج سے بالکل بری ہو گئے ہیں۔ چونکہ مجھے بچپن ہی سے ناک۔ کان اور حلق کے نزلہ کے متواتر حملوں کا شکار رہنا پڑا ہے۔ اس لئے میں نے مصمم ارادہ کر لیا ہے کہ ایکٹینا کا ہمیشہ استعمال کرتا رہوں۔ جب تک کہ میرے جسم کے ہر رگ و ریشہ سے نزلہ کا مادہ جڑ سے نہ اکھڑ جاوے۔ میں تہہ دل سے موجد آلہ ایکٹینا کا شکر گذار ہوں۔ خداوند کریم اس پر اپنی بہترین رحمتیں نازل کرے۔ میرے واسطے تو ایکٹینا سچ مچ ایک مجوبۂ روزگار ثابت ہوا ہے۔ اب یہ میرا ہر وقت کا غمخوار رفیق ہے۔ اور میں ایک دن بھی اس سے جدائی گوارا نہیں کرسکتا۔ دوسرا ایکٹینا جو مینے گذشتہ ماہ میں آپ سے منگوایا تھا۔ وہ عام طور پر گھر میں برتنے کے واسطے تھا۔

(۲) رائے صاحب پریاگداس اسسٹنٹ انجنیئر ریاست بر... سنٹرل انڈیا ۲۵ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ آپکے آلہ ایکٹینا نے میری آنکھوں کی بصارت کو طاقت دینے اور بڑھانے میں بہت نمایاں فائدہ کیا ہے۔ چند سال گذرے۔ مجھے ماہر ڈاکٹران نے کہا تھا کہ تمہیں بہت جلد موتیابند کا عارضہ ہو جائیگا۔ لیکن مجھے یقین ہے کہ محض آلہ ایکٹینا کے استعمال ہی کا نتیجہ ہے کہ میں ابتک راضی ہوں۔ اور یہ بیماری مجھے نہیں ہوئی۔ لیکن میں اپنی صحت کی کچھ پرواہ نہیں کرتا۔ اور آلہ کا استعمال بھی باقاعدہ طور پر کچھ عرصہ سے نہیں کیا ہے۔

(۴) لالہ سوہن لال صاحب ہیڈ کلرک اسسٹنٹ سپرنٹنڈنٹ آفس موگا ناگ ... ۱۷ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ ایکٹینا سر درد۔ نزلہ اور زکام میں جادو کا اثر رکھتا ہے میری رائے میں ان امراض کیواسطے دنیا بھر میں اس سے بہتر کوئی علاج نہیں۔ آجکل اس آلہ نے کافی شہرت پیدا کر لی ہے۔ براہ مہربانی ایک آلہ بصیغہ وی۔ پی۔ ... کو روانہ فرمائیے۔

(۵) بابو بھوپندر نرائن صاحب بی۔ اے اسسٹنٹ ہیڈ ماسٹر آر۔ این۔ ایچ۔ ای سکول چھاؤنی دیناپور ملک بہار ۱۸ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ مہربانی فرماکر میرا دلی شکریہ قبول فرمائیں۔ میرے پاس آپکے آلہ ایکٹینا کی کافی تعریف کیلئے الفاظ موجود نہیں۔ اس نے کسی صورت میں بھی معجزہ سے کم نتیجہ نہیں دکھلایا۔ میرا بھائی جس کے لئے میں نے آلہ منگوایا تھا۔ وہ پتھر کی طرح بہرا تھا۔ کھانسی اور ورام حلق میں بھی مبتلا تھا۔ اب گھڑی کی خفیف سے خفیف ٹک ٹک کی آواز بھی سن لیتا ہے۔ حالانکہ چھ سات ماہ ہوئے۔ وہ ایکٹینا مفید نکلا۔

ناظرین! اگر آپ کو مندرجہ بالا تحریرات پڑھکر آلہ ایکٹینا ساخت کردہ ایکٹینا اپلائینس کمپنی امریکہ او رایجاد کردہ پروفیسر ولسن صاحب کے مزید حالات جاننے کا شوق پیدا ہوا ہو۔ یا اگر خدانخواستہ آپ آنکھ۔ کان۔ ناک حلق۔ سر کی کسی بھی تکلیف میں گرفتار ہوں۔ تو تجدید پر نہ کیجئے۔ فوراً ہماری طرف رجوع فرمائیے۔ پروفیسر ولسن صاحب کا رسالہ امراض معہ نقول سندات ہر ایک درخواست بحوالہ اخبار کرنے والوں کو مفت ارسال ہوتا ہے۔ آلہ ایکٹینا سُرخی سے لیکر موتیابند تک جملہ معلومہ عوارض چشم۔ بہراپن۔ کان کے شور وغل اور شاں شاں کی آوازوں نزلہ۔ زکام۔ سر درد۔ اورام حلق۔ دمہ وغیرہ وغیرہ تمام ہمچو قسم تکلیفات کے واسطے دنیا بھر میں بہترین علاج ہے قیمت فی آلہ صرف مبلغ پچیس روپیہ آٹھ آنہ (۲۵ روپے ۸ آنے) علاوہ خرچ محصولڈاک و پیکنگ وغیرہ مقرر ہے۔

نوٹ۔ یہ آلہ ہمارے سوائے ہندوستان و دیگر جملہ اقالیم مشرقی میں اور کہیں سے دستیاب نہیں ہو سکتا۔ فوراً پتہ ذیل سے خط و کتابت کیجئے۔

ملنے کا پتہ

رائے بی۔ ایس بھنڈاری ایم۔ اے۔ ایکٹینا سول ایجنسی بٹالہ ضلع گورداسپور (ہندوستان)

کلکتہ کے نامی ڈاکٹر ایس کے برمن کی مشہور دوائیوں کا اشتہار

تار کا پتہ کیمفر

جیسا کیا ہے۔ جو ایک روپیہ کر کو آرام نہ پہونچا سکے۔ اسی خیال پر ڈاکٹر ایس کے برمن کی دوائیاں بنی ہیں اور اُنکے انمول فائدے کے حساب سے بہت سستی بکتی ہیں +

پوسٹ بکس نمبر ۵۵۴

نام دوا	قیمت
عرق کافور ہیضہ کی دوا	۴ہ؍
دمہ کی دوا	۴عہ؍
بُخار کی دوا شیشی کلاں	۱۴؍
بُخار کی دوا شیشی خورد	۸؍
سالسہ خون صاف کرنے کی دوا	عکر؍
سینی لائن۔ خون بند کرنے کی دوا	۴عہ؍
پورانا سوزاک	۴عہ؍
گرمی آتشک	۴عہ؍
کولا ٹانک طاقت کی دوا	عہ؍
گھیگھا کے لگانیکی دوا	۴؍

نام دوا	قیمت
گھیگھا کے کھانیکی دوا	۱۲؍
پین ہیلر۔ اندرونی اور بیرونی دردکی دوا۔	۱۴؍
کھانسی کی دوا کلاں شیشی	عہ؍
کھانسی کی دوا شیشی خورد	۸؍
کان بہنے کی دوا	۴؍
داد کا مرہم	۴؍
زخم کا مرہم	۵؍
زخم دھونے کی ٹکیہ	۱؍
مقوی باہ کی گولیاں	عہ؍
پرانے ملیریا بُخار کی گولیاں	۱۸؍
کونین کی ٹکیہ	۸؍

نام دوا	قیمت
بدہضمی اور بدہضمی کے دست کی گولیاں	۴عہ؍
دردِ سر کی دوا	۶؍
طاعون کی گولیاں بڑی ڈبیہ	۱۲؍
طاعون کی گولیاں چھوٹی ڈبیہ	۸؍
عرق پودینہ۔ بدہضمی کی دوا۔	۱۸؍
کلوروڈائن پیچش کی دوا۔	۶؍
لال شربت بچوں کے طاقت کی دوا	۱۲؍
خارشت کھجلی کی دوا	۸؍
امراض مستورات کی دوا۔	۴عہ؍

نام دوا	قیمت
امراض دندان	۴؍
پیپرمنٹ کاسٹ	۶؍
روغن پیپرمنٹ	۱۰؍
روغن رینڈی	۶؍
روغن صندل	۶؍
روغن اجوائن	۶؍
روغن سونٹھ۔ ادرک	۸؍
روغن سونف	۴؍
روغن دارچینی	۶؍
روغن لونگ	۴؍
روغن لیمو	۴؍
روغن الائچی	۶؍
لیونڈر	۶؍
جلاب کی گولیاں	۵؍
نمونہ کا بکس	۴ہ؍

یہ کارخانہ چونتیس ۳۴ سال سے جاری ہے

ڈاکٹر ایس کے برمن تاراچند دت

اسٹریٹ نمبر ۵۔ کلکتہ

مفصل حالات کی فہرست مفت منگاکر دیکھیے

العبد الشفا حکیم محمد شمس الحسن مالک کارخانہ

معدن الشفا گیا

کا بنایا ہوا

دوا ءالحیات

جریان یا اسپرمٹوریا

SPERMTORRHÆA

بقائے نوع انسانی (توالد و تناسل) کے جو ہر خاص یعنی مادہ منویہ کا رقیق ہو کر پیشاب کے ساتھ یا قبل یا بعد خارج ہونا جریان کہلاتا ہے جس کے مہلک نقصانات سے ہر شخص واقف ہے۔ خصوصاً مبتلائے جریان اشخاص جنکی تعداد فیصدی نوے پائی جاتی ہے اس کمبخت کے ہاتھوں جس قدر لاچار ہیں کچھ اُن کا ہی جی جانتا ہوگا۔ مزید براں یہ کہ باوجود مختلف علاج کے افاقہ ندارد جس کی بڑی وجہ علاج کی بے ترتیبی۔ اور طبعزاد وغیرہ مجرب نسخوں کا استعمال رکھنا ہے۔ غیر طبیب یا عطائیوں کے بے فائدہ نسخوں سے بجائے نفع کے جو کچھ نقصانات اُٹھانے پڑتے ہیں وہ سمجھدار لوگوں سے پوشیدہ نہیں لہذا ایسی مرکب تیار کرنے کی ضرورت ہوئی جو ہر طرح کے جریان کو بالکل دفع کر سکے۔

چنانچہ دواءالحیات ہی ایسا مرکب ہے جسے میں نے بہت سے مریضوں پر آزما کر ہر قسم کے جریان، رقت منی کے لئے بیحد مفید پایا اور کامل اطمینان کر لینے کے بعد ثابت ہوگیا کہ دواءالحیات سے بارہ برس تک کے جریان والے مریض بالکل تندرست ہو سکتے ہیں۔ قیمت فی ڈبیہ جس میں پندرہ دن کی دوا ۳۰ خوراک ہے۔ دو روپے آٹھ آنے۔ (عہ) علاوہ محصولڈاک

دوا مانع احتلام

جریان کے مریض اکثر احتلام سے پریشان رہتے ہیں۔ اور جب تک یہ آفت نہ جائے کوئی دوا فائدہ نہیں کرتی۔ اُن کو چاہیئے کہ کارخانہ معدن الشفا سے دوا مانع احتلام منگا کر شب کو سوتے وقت استعمال کر لیا کریں۔ قیمت فی شیشی جسمیں دو درجن گولیاں ہیں۔

ایک روپیہ آٹھ آنے (عہ)

العبد الشفا حکیم محمد شمس الحسن مالک کارخانہ

معدن الشفا گیا

کا بنایا ہوا

بنادق البزور

سوزاک یا گنوریا

GONORRHÆA

غریب نواز اور کثیر الوقوع مرض ہونے کی حیثیت سے کسی تفصیل و تشریح کا محتاج نہیں اس لئے کہ نوجوان و سپر سیدہ اصحاب عموماً سوزاک کے اسباب علامات اور تکالیف سے بخوبی واقف ہیں۔ یہ مرض ایسی نازک اور تنگ جگہ ہوتا ہے جہاں تیز دوائیں دینے کا موقع بہت کم ہے اور ہلکی دواؤں کا اثر دیر میں ہوتا ہے۔ مزید براں یہ کہ پیشاب کے بار بار گذرنے وغیرہ اُسکی شوریت سے زخم جلد مندمل نہیں ہو سکتا یہی وجہ ہے کہ معمولی یا غیر مجرب دواؤں سے کوئی نفع نہیں ہوتا جب تک اس مرض کی مخصوص و مجرب دوائیں نہ استعمال کیجائیں۔ میں نے سینکڑوں سوزاک کے مریضوں کا علاج مختلف تدابیر سے کیا اور اکثر صحتیاب ہوئے لیکن جس قدر تیر بہدف اور زود اثر دوا بنادق البزور ثابت ہوئی آجتک ایسی دوا میری نظر سے نہیں گذری بنادق البزور نئے اور پرانے ہر طرح کے سوزاک کے لئے مجرب گولیاں ہیں جو اکال مدر اور مدمل دواؤں سے تیار کی گئی ہیں۔ سوزش و جلن ایک ہی دن کے استعمال سے بہت کم ہو جاتی ہے۔ تیسرے دن سے ریم میں کمی شروع ہوتی ہے اور ایک ماہ کے باقاعدہ استعمال سے ہمیشہ کیواسطے اطمینان ہو جاتا ہے قیمت فی ڈبیہ جس میں ایک ماہ کی دوا ہے تین روپیہ (سے)

دوائے زروق

پُرانے سوزاک کے لئے اکثر پچکاری کی دوا جلد اثر کرتی ہے۔ مگر عطائی دوائیں آب نزول وغیرہ پیدا کر دیتی ہیں اس لئے مریضوں کو چاہیئے کہ جاہلوں کی دوا سے احتیاط کریں اور کارخانہ معدن الشفا کی تیار شدہ دوائے زروق منگا کر نہایت اطمینان سے استعمال فرمائیں ایک یا دو پچکاری لینے سے ریم قطعی بند ہو جاتا ہے۔ قیمت فی ماشہ جو چار دن کے لئے کافی ہوگا۔ آٹھ آنے۔

ملنے کا پتہ۔ منیجر کارخانہ معدن الشفا گیا۔ تار کا پتہ۔ ابو الشفا گیا

شفائی جنتری سنہ ۱۹۱۹ء

نہایت آب و تاب کیساتھ شائع ہوگئی اور آپکو ہندوستان بھر میں ہر بڑے کتب فروش سے مل سکتی ہے شفائی جنتری سنہ ۱۹۱۹ء گذشتہ سنوں کی شفائی جنتری سے بھی زیادہ ممتاز اور دلچسپ علمی۔ اخلاقی۔ تاریخی۔ تمدنی۔ طبی مضامین کا باتصویر مجموعہ یا حیرت انگیز دلچسپ مرقع ہے تقطیع ۲۲/۲۹ یعنے ٹھیک صوفی جنتری کے برابر ضخامت صرف مضامین ۴ ۶ صفحہ کے قریب۔ اشتہارات وغیرہ مزید براں۔ کاغذ ولایتی چکنا سفید۔ لکھائی صاف نستعلیق خوشخط۔ چھپائی نفیس و دیدہ زیب۔ الغرض یہ ایک قابل قدر کتاب ہی معتبر کیلنڈر ہے بہترین تقویم ہے جو ہر لکھے پڑھے آدمی کی میز پر یا کتب خانے میں ضرور رہنی چاہیئے۔ کم از کم ایک جلد منگا کر خود بھی دیکھیئے اور احباب کو بھی دکھائیے۔

فہرست مضامین شفائی جنتری سنہ ۱۹۱۹ء

قیمت فی جلد قسم اول ۸ر قسم دوم ۶ر محصولڈاک وغیرہ ۲ر

گذشتہ سنوں کی شفائی جنتریاں

مطلوب ہوں تو ذیل کی فہرست ملاحظہ فرما کر جلد فرمائش بھیجئے ورنہ پھر نہ ملینگی

شفائی جنتری سنہ ۱۹۱۶ء

ضخامت ۵۶ صفحہ کاغذ او سط سفید۔ لکھائی چھپائی عمدہ۔ وقت کا تراز وقت کا فلسفہ۔ علم نجوم کی تاریخ۔ علم طب کی تاریخ۔ نقشہ اذان طبیہ عجائبات عالم شاعری کی تاریخ قابل دید مضامین ہیں۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک دو آنے (۲ر)

شفائی جنتری سنہ ۱۹۱۷ء

ضخامت ۱۳۰ صفحہ نادر الوجود باتصویر علمی مجموعہ جا اعلیٰ ترین مضامین سے مرتب اور چند عدد ہاف ٹون عکسی تصاویر سے مزین ہے۔ کاغذ ولایتی سفید چکنا دبیز۔ لکھائی خوشخط چھپائی دیدہ زیب۔ قیمت علاوہ محصولڈاک ۶ر معہ محصول ڈاک ۸ر مجلد ۱۰ر معہ محصول ڈاک ۱۲ر

شفائی جنتری سنہ ۱۹۱۸ء

ضخامت ۱۰۸ صفحہ مختلف دلچسپ معلومات کا باتصویر گنجینہ متعدد و مفید مضامین کا نایاب خزینہ قلمی اور ہاف ٹون عکسی تصاویر کا بیش بہا مرقع ہے۔ کاغذ۔ لکھائی چھپائی لاجواب۔ آپکا کتب خانہ اس قابل قدر ذخیرے سے خالی نہ رہنا چاہئیے۔ قیمت علاوہ محصولڈاک ۶ر معہ محصول ۸ر مجلد عہ ہر سہ جلدوں کے جلد والوں کے خریداروں سے معہ محصولڈاک عہ

المشتہر منیجر شفائی جنتری کارخانہ معدن الشفا گیا

ملنے کا پتہ منیجر شفائی جنتری کارخانہ معدن الشفا گیا

وبہٖ نستعین

ایک نظر

ناظرین! کارخانہ معدن الشفا کوئی اشتہاری ڈھکوسلا نہیں ہے بلکہ شہر گیا میں ممتاز ترین دواخانہ ہے۔ اور ایک سربرآوردہ ذی علم خاندانی طبیب کی سرپرستی میں تیرہ برس سے قائم ہے اور کامیابی کے ساتھ ترقی پذیر ہے۔ مزید اطمینان کے لئے ادویات مفصلہ ذیل کے مجرب اور زودا ثر ہونیکی تصدیق فرمالیجیے جس کے لئے بہت آسان صورت یہ ہو کہ گیا آکر ابوالشفا کے مطب اور ہجوم مرضے کی کیفیت اور مرکبات میں اصل نسخوں کے مطابق عمدہ مفردات داخل کرنے کی حالت بذات خاص ملاحظہ فرمایئے۔ ساتھ ہی یہ تلاش ملحوظ خاطر رہے کہ کیسے کیسے مہلک و مزمن امراض کے مایوس الصحت مریض کتنی تعداد میں صحتیاب ہوتے رہتے ہیں ورنہ (یعنی آپ تشریف نہ لا سکیں تو) اپنے کسی شخص سے جو ابوالشفا یا اُن کے اصول علاج کو جانتا ہو دریافت فرما کر اطمینان کر لیجیے بجسب لخواہ تشفی ہو جائے تو جس دوا کی ضرورت ہو بلا تامل طلب فرما کر چند روز استعمال سے صحت کلی حاصل کریں مدح آپ جانیں اور آپ کا کام مضمون ہذا لفاظی اور مبالغہ آمیز تعریف سے احتراز کرکے محض اطلاع عام کی غرض سے حاضر خدمت ہے۔ وما علینا الا البلاغ۔

پیٹنٹ مجربات

خاص مردوں کے امراض کی مجرب دوائیں

اکسیر البدن

جسم انسانی کے ہزاروں امراض اور اُنکی لاکھوں قسمیں دنیا کے ہر طبقہ میں منتشر ہیں جن کا ہر ایک مرض بجائے خود مہلک اور دوسرے امراض سے سخت ترین سمجھا جاتا ہے۔ اور یہ بھی درصل یہی بات کہ ہر مرض تکلیف اور مہلک ہو لیکن غیر متعدی بیماریوں کے اعتبار سے متعدی یعنی ایک سے دوسرے کو لاحق ہو جانے والی بیماریاں بہت زیادہ مخدوش مہلک اور مشکل سے جانے والی ثابت ہوئی ہیں۔

چنانچہ آتشک یا سفلس بھی مہلک ترین امراض میں داخل ہے جسکی ابتدا بدکاری و بے احتیاطی وغیرہ سے ہوتی ہے۔ اشتداد یعنی اس مرض کی زیادتی۔ آلات بول میں دانے زخم اور تکلیف دینے والے سُرخ دھبوں سے پائی جاتی ہو۔ وتوقف یعنی اس مرض کا ٹھیرا و مریض کو صاحب فراش اور چلنے پھرنے کھانے پینے سے معذور بنا دیتا ہو۔ اکثر سر سے پاؤں تک مختلف صورت و رنگ کے دانے یا سرخ دھبے نمودار ہوتے ہیں۔ خون میں صرف غلظت ہی نہیں بلکہ سوداویت آجاتی ہو جس کا زہر اعضائے تک پہیل جاتا ہو یہاں تک کہ آتشک والے مریضوں کی اگرچہ وہ بالکل تندرست ہوگئے ہوں، اولاد بھی آتشک۔ جذام۔ برص۔ بہق۔ گٹھیا وغیرہ سوداوی امراض میں مبتلا نظر آتی ہو۔ اور یہ سلسلہ کئی پشت تک چلا جاتا ہو۔ رہا نتیجہ اور انتہائے مرض وہ یہ ہو کہ باقاعدہ علاج یا کامل پرہیز میں غفلت ہوئی ہو تو مریض ناقابل برداشت تکالیف سے تنگ آکر راہی ملک عدم ہو جاتا ہو۔ ایڑیاں گھس گھس کر جان دیتا ہو۔ اور نہ تنہا عشق از دیدار خیزد + کے مطابق اپنے اہل و عیال کو بھی مبتلائے آلام چھوڑ جاتا ہے۔ اس مرض کو دور کرنے اور مریض کو بالکل تندرست بنا دینے کے لئے دوائے اکسیر البدن تیار کیگئی ہے جو نئے پُرانے ہر طرح کی آتشک کے لئے بلا تنقیہ و بعد تنقیہ جس طرح دیجائے بیحد مفید اور ازالہ مرض کے لئے کافی ہے۔ یہانتک کہ انتہائے مرض میں تالو پھوٹ گیا ہو یا گٹھیا ہو گیا ہو تو چالیس روز کے باقاعدہ استعمال سے قطعی صحت ہوجاتی ہو۔ قیمت فی بکس جس میں پندرہ دن ہر دو وقت کھانے کی ۳۰ خوراک دوا ہو پانچروپے نو آنے (۵؎)

مرہم آتشک } بیرونی زخم و دانوں کو بہت جلد صاف کرکے بھرتا اور بالکل خشک کر دیتا ہے۔ قیمت فی ڈبیہ (۸؍)

معجون بقراط

عجیب الاثر غریب الفوائد دوا ہے جسکی نظیر یونانی مقویات میں بھی کم دیکھی گئی ہو اسکے افعال و خواص بعید ازاحاطہ تحریر ہیں۔ لیکن اطبائے سلف و نیز اس حقیر کے تجربہ میں جو بے نظیر فوائد ظاہر ہوئے وہ یہ ہیں کہ پہلے معدے اور جگر کو قوی کرتا ہو رطوبت فاضلہ اور اسباب ضعف معدہ دور کرکے ثقیل سے ثقیل غذا کو بلا تکلیف ہضم کرنے کے لائق بنا دیتا ہو۔ اور یہ ظاہر ہے کہ غذا بخوبی ہضم ہو تو خون صالح اور اخلاط موافق پیدا ہوتے ہیں۔ اعضائے رئیسہ و غیر رئیسہ کو کافی بدل ما یتحلل ملتا رہتا ہو جس سے تقویت اعضائے رئیسہ اور غیر رئیسہ میں خاص اعانت ہوتی ہو بعد ازاں قلب و دماغ کو بے انتہا تفریح و تقویت بخشتا ہو۔ دل قوی رہنے سے قوت حیوانی قوی رہتی ہے۔ جس پر حیات نفسانی کا دارومدار ہو اور یہی وجہ ہو کہ قوی دل والے اشخاص بہت کم بیمار ہوتے ہیں۔

ابو الشفا حکیم محمد شمس الحسن مالک کارخانہ

معدن الشفا گیا

کا بنایا ہوا

حب کیمیائے عشرت

ضعف باہ یا امپوٹنسی IMPOTENCY

یعنی نامردی

اسکے مختلف اسباب ہیں بعضوں کے اعضائے رئیسہ ضعیف ہوتے ہیں خون صالح پیدا نہ ہونے سے اعصاب و عضلات کے ساتھ قوائے جسمانی بھی کمزور ہوجاتے ہیں جس سے قوت بہت کم یا معدوم ہوجاتی ہے بعضوں کو کثرت جماع وغیرہ مذموم افعال کی زیادتی سے یہ نقصان ہوجاتا ہے۔ بعضے آتشک سوزاک جریان وغیرہ امراض کے سبب سے ضعف میں مبتلا ہوجاتے ہیں۔ الغرض ضعف باہ عارضی کے مختلف اسباب ہیں جن کا وجود اکثر مریضوں میں پایا جاتا ہے۔ اس کے لئے حب کیمیائے عشرت ہی ایسی بے ضرر اور سریع التاثیر دوائے مقوی ہے جو ایک برس سے لیکر دس بارہ برس تک کے نامرد وازکار رفتہ اشخاص کو ایک ماہ کے باقاعدہ استعمال ہے مرد کامل بنادیتی ہے۔ محض یہی نہیں بلکہ معدہ وجگر قوی ہوجاتے ہیں غذا بخوبی ہضم ہوکر خون صالح پیدا ہوتا ہے۔ دل کمزور ہونے سے اختلاج کا دورہ ہوتا ہو تو ان گولیوں کے استعمال سے بخوبی سب شکایتیں معدوم ہوجائیں گی۔ دل قوی ہونے سے غیر معمولی طاقت محسوس ہوگی۔ ہمت و استقلال بڑھ جائے گا اور اس کا استعمال کرنے والا ہر کام کیلئے مستعد و جوانمرد ثابت ہوگا۔ قیمت فی شیشی جس میں پندرہ دن کے لئے تیس گولیاں ہیں تین روپے (سے)

ملنے کا پتہ

منیجر کارخانہ معدن الشفا گیا

تار کا پتہ۔ ابو الشفا گیا

ابو الشفا حکیم محمد شمس الحسن مالک کارخانہ

معدن الشفا گیا

کا بنایا ہوا

طلائے شاہ دیمک

دیمک مشہور کیڑا ہے جو مرطوب زمینوں میں پایا جاتا ہے۔ اور اپنے مسکن درختوں یا مکانوں کے زیرین حصہ میں گھر بناتا ہے۔ لیکن زیادہ تر زمین کے اندر دیکھا جاتا ہے ان کیڑوں کا قد تقریبًا سرخ مورچوں کے برابر ہوتا ہے جہاں دیمک کثرت سے ہوتے ہیں وہاں ایک دو دیمک نسبتًا بہت بڑے نکل آتے ہیں۔ ان کا قد انگوٹھے سے بھی زیادہ ہوتا ہے اور شاید بخیال جسامت یا بلحاظ افعال وخواص ان کو شاہ دیمک کہتے ہیں۔ شاہ دیمک بالاتفاق مقوی باہ و اعصاب ہے۔ میں نے بہت کوشش سے شاہ دیمک فراہم کرکے مناسب مفید دوائیں ملاکر تیار کیا اور سیکڑوں مایوس العلاج وازکار رفتہ مریضوں پر آزمایا۔ باقاعدہ ایک ماہ استعمال کرنے سے اوائل عمر کی غلط کاریوں یا کثرت جماع وغیرہ اسباب سے لاحقہ امراض یعنے پٹھوں کی کمزوری۔ کجی۔ ناہمواری۔ لاغری وغیرہ بالکل نیست ونابود کرکے قوی ہموار و سطبر کردیتا ہے۔ قیمت فی تولہ تین روپے۔ (سے)

مرہم سُرخ

پٹھوں میں لیسدار رطوبت پیدا ہونے کے سبب سے رگیں پھول جاتی ہیں۔ کجی اور ناہمواری ہوجاتی ہے جس سے مقامی عصبی کمزوری اور نرمی آجاتی ہے۔ ایسی حالت میں مرہم سُرخ استعمال کرنا ضروری ہے جس سے دو تین دن کے بعد چھوٹے چھوٹے سفید دانے نکل آتے ہیں۔ دو دن کے بعد ٹوٹ جاتے ہیں۔ اور سب رطوبت خارج ہوجاتی ہے۔ بعد ازاں گھی کھر کب لگانے سے بالکل تندرست ہوجاتا ہے۔ قیمت فی تولہ ایک روپیہ

ملنے کا پتہ۔ منیجر کارخانہ معدن الشفا گیا

تار کا پتہ۔ ابو الشفا گیا

بنارس کے مشہور ڈاکٹر گنیش پرشاد بھارگو کا بنایا ہوا

سفوف ثعلب مرکّب

قیمت فی بکس ایک روپیہ محصولڈاک وغیرہ ۵ٓ ہر

قیمت فی بکس ایک روپیہ محصولڈاک وغیرہ ۵ٓ ہر

دماغ اور دیگر اعضا کو مضبوط کرکے مادّون کو بیقاعدہ نکلنے سے روکتا ہے۔ خون کے سرخ ذروں کو بڑھاتا ہے جسکی وجہ سے سفوف ثعلب مرکب کچھ دنوں استعمال کرنے سے چہرہ پر نور اور بدن میں سرخی بڑھتی ہے کمر کا درد۔ سستی و کمزوری دور ہوجاتی ہے یہ سفوف ثعلب مرکب بدن کے بیجا تھل تھل پنے کو دور کرکے سڈول ورگسدار بنا دیتا ہے بھوکھ کو بڑھاتا ہے کمزوری جگر اور سر کے درد کے واسطے اکسیر ہے گھٹنوں کا درد۔ بیرون کی اینٹھن دل کی دھڑکن دماغ کی کمزوری جس سے آدمی جگہ پر بہی کسی کام میں محنت نہیں کرسکتا ہے اسکے استعمال سے دفع ہوجاتی ہے اور قوئے مضبوط اور طاقتور ہوجاتے ہیں اسکی وجہ صرف یہی ہے کہ اس سفوف کے استعمال سے انسان کے جسم میں خون بڑھتا ہے اور خون کے بڑھنے سے ہر طرح کی کمزوری دفع ہوسکتی ہے پرمیہ یعنی جریان کی یہ خاص دوا ہے۔ اس سفوف ثعلب مرکب کے استعمال سے جب پورا فائدہ ہوجاتا ہے تو وہ قائم رہتا ہے احتیاط سے کام لینے والے ضعیف بہی سفوف ثعلب مرکب کے استعمال کے بعد مثل نوجوانوں کے کام کرسکتے ہیں سب سے بڑی خوبی اس سفوف میں یہ ہیکہ جسطرح مردوں کی بیماریوں کیواسطے یہہ سفوف ثعلب مرکب اکسیر ہے اوسی طرح عورتوں کی خاص شکایتوں کیواسطے بہی یہ سفوف نہایت فائدہ مند ہے۔

پردر یا پرسوت (جریان رحم) جسکی وجہ سے مریضہ کا چہرہ خون سے خالی اور آنکہیں پیلی یا سفید ہوجاتی ہیں کبہی کبہی بخار سا معلوم ہوا کرتا ہے اور آخر میں ہسٹریا یعنی بیہوشی تک نوبت پہونچتی ہے اور ایام میں طرح طرح کی خرابیاں پیدا ہوجاتی ہیں جسکی وجہ سے عورت اپنے خاص کام یعنی **بچہ** پیدا کرنے کے لائق نہیں رہ جاتی ہے۔ ان سب شکایتوں کیواسطے یہ سفوف ثعلب مرکب اکسیر ہے جن عورتوں کو **حمل** نہ قائم ہوتا ہو یا وقت سے پہلے اسقاط ہوجاتا ہو اگر پرہیز کیساتھ مرد اور عورت دونوں اس سفوف ثعلب مرکب کا استعمال کریں تو امید ہے کہ خداوند کریم انکی خواہش پوری کرے کیونکہ اس سفوف ثعلب مرکب میں ایسے اجزا بہی شریک ہیں جن سے قیام حمل میں مدد پہونچتی ہے۔ دودہ پلانیوالی عورتوں کو اسکے استعمال سے دودہ زیادہ پیدا ہوتا ہے جسکی وجہ سے دودہ پینے والا بچہ مضبوط تندرست اور طاقتور ہوتا ہے۔ بہت سے خطوط اسکے مفید ہونے کے بارہ میں آئے ہوئے موجود ہیں ان میں سے چند ذیل میں درج ہیں مفصل ترکیب استعمال و پرہیز کا پرچہ دوا کیساتھ رہتا ہے۔

سفوف ثعلب مرکب کے بارہ مین چند معززین کی رایون کا خلاصہ

جناب منشی زین الدین صاحب پنشنر گوشہ محل حیدر آباد دکن سے تحریر فرماتے ہیں کہ میں ایک ساٹھ سال سے زائد کا آدمی ہوں۔ عرصہ سے پاؤں میں درد گھٹنوں تک ہوتا تہا جس سے نشست برخواست اور چلنا پہرنا دشوار ہوگیا تہا اور اس مرض کو کئی سال گذر گئے تہے کوئی علاج موثر نہیں ہوتا تہا تفضل ایزدی آپکے سفوف ثعلب مرکب کا اشتہار نظر پڑا جس میں اوسکے اوصاف کی تفصیل درج تہی میں نے فوراً بذریعہ ڈاک اوسے طلب کیا اور اوسکے استعمال نے بہت نفع ہوا **پاؤں کا درد** بہت کم ہوگیا اور پاؤں میں طاقت آگئی۔ اجابت بہت صحیح طور پر ہونے لگی۔ قوت باہ جو مدت سے مفقود تہی خوب ترقی کرگئی۔ قوت سامعہ جاتی رہی تہی۔ اب اس سفوف ثعلب مرکب کے استعمال سے کسیقدر عود کر آئی ہے۔ دل کی حرکت بہت ہوتی تہی اور کبہی کبہی رک جاتی تہی اور رکنے سے بہت تکلیف ہوتی تہی اوسکے ساتھ نبض بہی ساقط ہوجاتی تہی یہ سب تکلیفیں سفوف ثعلب مرکب کے استعمال سے رفع ہوئیں اب کسی کسی وقت فم معدہ اور سینہ میں جلن ہوتی ہے اوسکے واسطے کوئی دوا غور کرکے بذریعہ ویلیو پے ایبل بہیجدیجئے۔

جناب سید حکیم سید سلطان حسین صاحب رضوی موضع وہولنا ضلع ایٹہ سے تحریر فرماتے ہین کہ ایک مریض کو آپکا سفوف ثعلب مرکب استعمال کرایا گیا اوس سے اوسکو نفع ہے مہربانی کرکے ایک بکس سفوف ثعلب مرکب اور بہیجدیجئے۔

لیڈی ڈاکٹر مسس ڈی آئی ولسن صاحبہ زنانہ اسپتال تاج گنج آگرہ سے تحریر فرماتی ہیں ایک درجن سفوف ثعلب مرکب بہت جلد بہیجدیجئے۔ میں نے اسکو اکثر مریضوں پر آزمایا اور سب پر مفید پایا۔

ہمارے کارخانہ کی پوری فہرست مع اسناد جو کہ ہرسال **سلیمانی جنتری** میں شایع ہوتی ہیں مفت طلب فرماکر ملاحظہ فرمائیے

دوا ملنے کا پتہ:۔ **نونہال سنگہ بھارگو منیجر کارخانہ نمک سلیمانی۔** محلہ گائے گہاٹ شہر بنارس

کتب تصوف کا عظیم الشان اور لاجواب سلسلہ

جواہرات کوڑیوں کے مول

مشاہیر اسلام و صوفیائے کرام کے حالات زندگی پڑھنے سے یہ فایدہ پیش نظر ہے کہ ہم لوگ بھی ان بزرگوں کے روحانی فیوض و برکات سے فیضیاب ہوں اور دیکھیں کہ اسلام نے اپنی شان اور پاک تعلیم سے قرون اولی میں کیسے کیسے علمائے مشائخ اور کس پایہ کے اولیاء اللہ پیدا کئے ہیں۔ اور ان بزرگوں نے معرفت کے رموز باطنی کو طشت از بام کر دیا۔ اور انکی یہاں تک اشاعت کی کہ آجتک ساری دنیا پر شیوخ باطن کی حکومت ہے! انکے نقش قدم پر چلنے کیلئے انکے حالات سے واقف ہونا ضروری ہے اسلئے کارخانہ صوفی آبحیات پنڈی بہاؤالدین ضلع گجرات نے یہ سلسلہ شروع کیا ہے۔ اور اس غرض سے کہ ہر ایک شخص آسانی سے خرید کر مطالعہ کر سکے قیمت نہایت کم رکھی ہے فی الحال نمبران ذیل تیار ہیں۔ شائقین خود پڑھیں اور اپنے بچوں اور مستورات کو پڑھائیں اہل ثروت خرید کر غربا مسلمان طالب علموں میں تقسیم فرماویں۔ ان میں رعایتی قیمتیں درج کی گئی ہیں:-

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
حضرت منصور بن حلاج رح	۳ر	حضرت سرمد شہید رح	ار	حضرت خالد بن ولید رح	۲ر	حضرت کرشن معظم رح	۳ر
حضرت خواجہ شمس الدین حافظ شیرازی رح	ار	حضرت شیخ بوعلی قلندر رح	ار	حضرت عمر بن عبد العزیز رح	۲ر	شیخ ابوسعید ابوالخیری مہنوی رح	۳ر
حضرت سلیمان تونسوی رح	ار	حضرت بابا فرید گنج شکر رح	ار	حضرت جنید بغدادی رح	۳ر	غازی عثمان پاشا شیر پلونا رح	۲ر
حضرت امیر خسرو رح	۳ر	حضرت نظام الدین اولیا محبوب الٰہی رح	۳ر	حضرت امام غزالی رح	۲ر	شمس العلماء حافظ نذیر احمد صاحب	ار
حضرت خواجہ حسن بصری رح	ار	حضرت عبداللہ بن عمر رض	ار	حضرت امام حنبل رح	ار	محمد حسین آزاد رح	ار
حضرت غوث الاعظم جیلانی رح	ار	حضرت شیخ بہاؤالدین ذکریا رح	۳ر	سلطان صلاح الدین غازی رح	۲ر	خلیفہ سلطان عبد الحمید خاں غازی	۲ر
حضرت سلمان فارسی رح	۳ر	شیخ محی الدین ابن عربی رح	ار	حضرت امام ابونجیب سہروردی رح	۳ر	آنریبل ڈاکٹر سر سید احمد خاں مرحوم	۲ر
حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رح	ار	حضرت عمر خیام رح	ار	حضرت مخدوم علاؤ الدین صابری کلیری رح	۳ر	نواب محسن الملک مہدی علی خاں	ار
حضرت شیخ سنوسی رح	ار	حضرت شہباز قلندر رح	۲ر			رائٹ آنریبل سید امیر علی صاحب	۳ر
حضرت امام بخاری رح	۲ر	حضرت امام شافعی رح	ار	حضرت شبلی رح	۳ر	. . . .	. .

ایک بڑی رعایت

جو اصحاب بوالپسی ڈاک صوفی کے خریدار بنیں ان کو پہلی دس کتابوں میں کوئی ایک کتاب مفت دو خریدار بنانے والے کو دو۔ اور تین خریدار بنانے والے کو تین کتابیں مفت بلاقیمت دیجاوینگی۔ ۳۰ کتابوں کے مکمل خریدار سے بجلسہ صہ ۶ روپیہ اصلی قیمت کے علاوہ محصولڈاک صرف ۵ھر لئے جاوینگے۔ ۳۰ کتابوں کا حجم دو ہزار ۲۰۰۰ صفحے سے زیادہ ہے +

تاریخ خلفائے عرب و اسلام

اس کتاب میں علامہ مصنف نے نہایت محنت سے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سے لیکر آجتک کے کل مسلمان بادشاہوں کے حالات نہایت تفصیل سے لکھے ہیں۔ ہر ایک بادشاہ کا نام معہ تاریخ ولادت اور سن جلوس اور سن وفات اور اسکے عہد کے مشہور واقعات فتوحات جنگ وغیرہ درج کئے ہیں۔ اکثر سلاطین کا پورا پورا شجرہ نسب بھی دیا گیا ہے۔ عرب۔ روم۔ افریقہ و دیگر بلاد اسلامیہ کے سلاطین کے مکمل حالات بیان کرنیکے بعد ہندوستان کے ان تمام بادشاہوں کا حال سلسلہ وار درج کیا گیا ہے۔ جو یکے بعد دیگرے حکومت کرتے چلے آتے ہیں۔ ہر ایک بادشاہ کے زمانہ میں جو جو صاحب کمال گذرا ہے اس کا نام معہ اسکے کمال کے مفصل تحریر کیا گیا ہے۔ آخر میں سطح زمین کا حال درج کیا گیا ہے کہ کل روئے زمین کا کتنا رقبہ ہے اور اس میں کتنی آبادی اور کتنا رقبہ مسلمانوں کے قبضہ میں ہے۔ اس کے بعد تمام بادشاہوں کے نام جو اسوقت اپنے اپنے ملکوں پر قابض ہیں۔ معہ اُن کے دار الخلافوں اور انکی آبادی کے لکھے گئے ہیں غرض یہ کتاب روئے زمین کے بادشاہوں کی بے نظیر تاریخ ہے حجم ۳۰۰ صفحہ۔ قیمت فی جلد دو روپے آٹھ آنے . . . . . . (عہر)

مینیجر کارخانہ صوفی آبحیات ڈاکخانہ صوفی آبحیات پنڈی بہاؤالدین ضلع گجرات

The ... papers bring announcement of the death in London of Mr. Sigismund Kutnow, the founder and proprietor of the famous powder bearing his name. Mr. Kutnow, who was 68 at the time of his death, came to England about 40 years ago, and ten years later started the business with which his name is so prominently connected. He began in a small way, but by dint of bold advertising he soon brought his specific into prominence, and for many years he had manufactured and sold it on a very large scale. He leaves one son, who succeeds to control of the business.

Mail.

in London, ...rt's Park



[" The Statesm..."

...ng down the ways.

...essrs. Burn and Co. An account of the launch

admit fifty ...erations up ...he past week ...and Rs. 1,050 ...in. There has ...parties of tribes- ...than one occasion ...our troops with good ...the 18th April the ...n completed its move from a more suitable camp at Baddar Toi, five miles ...guram. The move was ...hout incident.

...ANUM IN HALF-PINTS"

...Coroner held an inquest in the body of John Laverett ...The Grove, Hammer... said his father ... ...ars. He had suffered with ...had taken sulphonal tab... ...mnia and laudanum for ...arly on Tuesday he pre... ...her, who was in a stupefied ...m swallowing half a dozen ...ets. On a doctor's advice ...to the Fulham Infirmary, ...l next day.

...Sturton, a registered che... ...lhawk-road, W., said that ...ith was a regular customer ...st bought laudanum by the ...tity by 5oz. at a time. ...rried out all the require... Pharmacy Act, and every ...signed for. He added that ...ntry people took laudanum and so did De Quincey. ...f "Death by misadventure" ...turned.

...Indian News.

...y Telephone Company, which ...public telephone systems at Ahmedabad have declared a ...per cent. for 1919.

...impson, C.B.E., Indian Mete... ...partment left for Egypt to ...er Nile Irrigation Commis... ...ne is to be a member.

...n with the murder of Mr. C. ...ar the Dak Bungalow, May... ...l 7th, Abdul Karim, a Zer... formerly employed by Mr. ...Maymyo, has been arrested.

...Government have appoint... ...tee to consider and report ...ules and allowances for the ...l Subordinate Services. The ...frame certain fundamental ...the place of the Civil Service ...Mr. Justice Kumaraswamy ...sident of the Committee.

...ice court, Bombay, Superin... ...r, of the C.I.D., charged In... ...of the City Police, with ...aused hurt to one Shaikh ...rch ..., last for the purpose ...information when Shaikh ...olice custody. Complainant ...stody for one night and ...next day. He alleged that ...Inspector Dyer beat him ...lled his beard in order ...n from him. The case

...cutta, with Babus Bepin Behary Chatterjee (vakil) and Rajoni Kanto Mookerjee (Government pleader), instructed by Mr. P. L. Roy, Deputy Legal Remembrancer, appeared for the Crown, while Mr. N. Sen (vakil) and Mr. S. Sanyal of the local bar are defending.

The case for the Crown is that the accused issued prospectuses to the public containing representations that the company had acquired lands in Hill Tippera and Assam for the cultivation of tea and for fisheries, and that the work had already begun; and that induced by these misrepresentations, a large number of investors from all parts of India, including an I. M. S. officer now serving in the Waziristan Field Force, pleaders, policemen and others, to purchase shares of the company. The company was duly registered on January 2, 1916, though the prospectus had been issued to the public prior to that date; and in consequence of this, proceedings were instituted at the Bankshall Street Court at Calcutta, at the instance of the Registrar of Joint Stock Companies, which failed. Subsequently the Bengal C. I. D., under the direction of Mr. Corbett, took up enquiries on information received, with the result that the present case was first started at Kurseong, but subsequently transferred to Darjeeling. The case promises to be a very protracted one. About 200 witnesses for the prosecution are to be examined, amongst them being the Registrar of Joint Stock Companies, the District Registrar of Assurances and the Chief Dewan of Independent Tippera.

The present case has been sent up as a test case, inasmuch as hitherto criminal proceedings against directors of limited liability companies had been instituted under the Penal provisions of the Companies Act, while the accused are now being proceeded with under Sections 120B and 420 of the Indian Penal Code (criminal conspiracy, and cheating).

FOREST RESEARCH

LARGE EXTENSIONS CONTEMPLATED AT DEHRA

Important developments are, it is understood, under consideration in connection with the Imperial Forest College and Forest Research Institute at Dehra. Further acquisitions of land have been made to provide for the extensions proposed to be made in the existing buildings, and the work will be under the special charge of an additional architect, who comes out from Home for the United Provinces Government.

TOURIST ROBBED

POCKET PICKED BY A GUIDE

BEFORE Mr. G. P. Das, Deputy Magistrate of Alipore, Shaik Nabibux was charged with having robbed an American gentleman, Mr. Glenwineger of 20 dollar notes. The accused was engaged by the complainant, an American tourist, as guide and as they were coming out of the Zoo he thrust his hands into the tourist's pocket, took his purse containing 20 dollar notes, and ran away. A constable chased the accused, and arrested him with the notes. Accused was sentenced to six months' rigorous imprisonment.